

سپاروون

شماره ۲۰۲، خرداد ۱۳۶۹
مجلس و هیئت ایزدگاران - طالقانی و دیگران ۱۹۹۰

Ketabton.com

شماره ۳۲، ۳۳
دختر شایسته سال انتخاب شد

فروشگاه عبدالستار نور



انواع تلویزیون های رنگی، سیاه و سفید

ترموزه های خورد و کلان و سایر سامان آلات برقی مورد نیاز خانواده
و را از کمپنی های معروف جهان وارد می نماید.

مراجعه کنید و انتخاب کنید

آدرس: بازار زیرزمینی هتل پلازا

مسیح ویدیو کست

در عهد و کست های ویدیو کست مسیح، جوارش امروز چهارم و ۱۹۶۰
مورد عهده تانرا به فروش میرسد. همچنین مسیح و مسیح
پوسته امر و غیره، ظاهر می رود. مسیح و مسیح

کله تازه و کله مسیح و مسیح
موتور و موتور مسیح و مسیح
آدرس: میدان شجره نو کوچه کفشدرشی

قرطاسی فروشی ایدشتا

قرطاسی خوب و ارزان، اقسام کتاب و کتابچه، انواع
قلم های خودکار در رنگ دوده و تمام صنایع دیگر موجود
مقدور تا نرخ را به قیمت های مناسب در رضایت
بخش عرضه می دارد.
برقیون ۲۶۷۷۶
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

قرطاسی فروشی نام سیرتی

قرطاسی و کله مسیح و مسیح
بروشه و مسیح و مسیح
آدرس: چوک بریس میدان چوک جاده میوند

شرکت وارداتی و صادراتی نذیر خیل

انواع تایر و پرزها هر گونه موتور را بدسترس مشتریان و نیازمندان
قرار میدهد.
آدرس: چوک شاهر جلال آباد

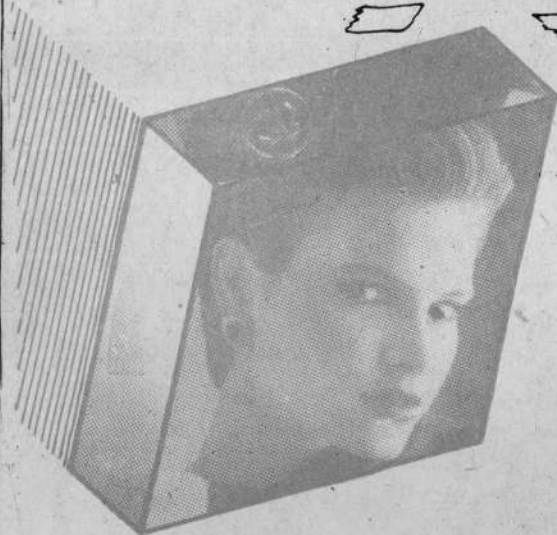
فروشگاه روز



فروشگاه روز بر عهده قسام سامان و لفظ مود صورت خانواده با
لین و لباسها مردانه زنانه و طفلانه شروع بوت با مردانه
زنانه و طفلانه و هرگونه لفظ و وسایل کلاسیک از مشهورترین
کمپنی ابرجاست تازه لفظ نموده قیمت مناسب به مشتریان گرامی
عرض میدارد

آدرس: فروشگاه روز شهر مازندران شمال
روضة مبارک

سنگاره پویک



همه دنیا میبوید نیاز خانواده ها
از لظیف و با کیفیت
عطرهای تازه رسیده

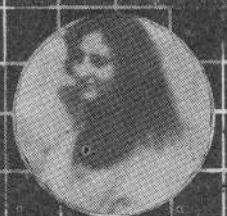
آدرس: زرغون سیدان تهران

کورس هنری مشقی

در معانی خط، رسم و نقاشی، آبیاری و تیار و لفظ و فنون کلاسیک و سبکی
شعر و غزل و در قیام از نوین سبک کلاسیک و لفظ و جاز به هر نوین کلاسیک و سبکی
آدرس: کاتر ۴ چهارمهر مین پست تهران در جبهه انجمن



صفحه (۲۱)



خ ۱۸



صفحه ۱۲



خ ۲۴



صفحه (۵۰)

تولونه په زړه پوری

عرقان و تصوف

بنا پیری لند داستان



بجا وید راجی و نیر راجی



آر فولد
صفحه (۳۴)



صلیب احمر

صفحه (۸)



صفحه (۵۴)

سپاووت

شماره دوم و سوم ماه نور و جوزا سال ۱۳۶۶

تشریه اتحادیه ژورنالیستان ۱۰

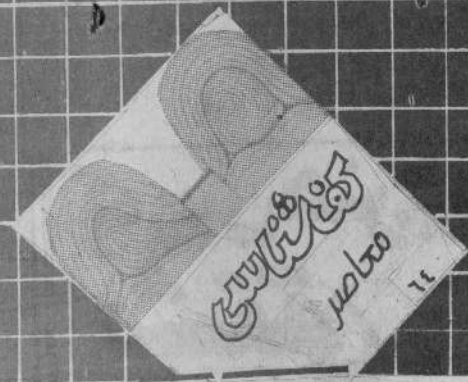
مدیرمسئول: د وکتور ظاهری
تلفون: ۶۱۲۰۱
مخبرون: آصف معروف
تلفون: ۶۶۷۰۲
سویچبورډ: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۴۱، ۴۸، ۴۴

خطاطی: کبیر امیر جمیل نامی
ارت و گرافیک: حمید حلیلی و حمید سمود
تایپ: احمد شاه نصیری و زلیخا پهل
مختم: محمد گل

ادرس: مکتوبون سم بلان (۱۰۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتسمی
حساب بانک (۴۰۱۲۳) سر (۸)
د افغانستان بانک

زیر نبره هیات تحریر:
باری تعلیمی
محمود جمیلی
عبدالله نسادان
رهنورد رریاب

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، معامین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده میباشد.



کتابخانه ملی افغانستان
مخبر

دختر شایسته سال انتخاب شد

قدیمه بی‌مارک فارغ صفا ۱۲ لیسه
عایشه دراتی ۱۸ سال دارد والینالر
است • لیسان انگلیسی را به‌شتر بلبلد
میشود • چندماه است استیوردن •
شرکت آریانا است •
میگوید :

زمن از قضا زیبا معلوم میشود
اما زیبایی زمن وقتی بیشتر است که
انسان آنرا در خود زمن می بیند
و روی آن زنده کن می کند • من بها ر
را دوست دارم بیشتر رمان پلیسی
میخوانم • از تو دارم آرامش
در وطنم تا • من نبود •

من پرسم اگر استیوردن نمی شدید ؟
میگوید :

انتخاب دوم ندا شتم فقط تصمیم
دا شتم استیوردن شوم و پس •
- پس خیلی مصمم هستید •
- تقریباً بلی •



انتخاب شده است .

معیار هایی که برای انتخاب دختر شایسته در کابل مد نظر باید باشد، روی مسأله زیبایی نمی چرخد بلکه بیشتر در جهت عفت و اخلاق افغانی و اسلامی تحصیل و کار و بر خورد خوب متمرکز میباشد . چه معیار هایی در انتخاب دختر شایسته سال مد نظر بوده ؟

یکی از مسؤولین توضیح نمود که تحصیل کار و خصوصیات خوب افغانی معیار اصلی بوده و دختر شایسته سال قد سیم بهارک یکی از چهره های بود که توانست با این معیار ها مطابق باشد .

اداره مجله سپا وون معتقد است که انتخاب دختر شایسته سال در شرایط خیلی ها داغ کنونی تاجایی کار قبل از وقت بود و از سوی دیگر ادعا های مستحق و نامستحق برخی از جوانان دیگر که خویشتن خویش را شایسته تر میدانستند نیز بحث های اضافی را در بین و آن دفتر و مقام ایجاد نمود . ولی به هر حال نمیتوان با نظریات عمومی جامعه و

در کابل دختر شایسته سال انتخاب شد . انتخاب دختر شایسته تعبیر های گوناگونی به همراه داشت و همزمان با ادعا ها و مخالفت های بیش و کم . سوال های زیادی هم در مطبوعات و هم در محافل مردم و حتی در جلسات پارلمان مطرح شد که آیا انتخاب دختر شایسته سال در چنین فرصت کار ثواب بود ؟

میتوان با برخی از این نظریات موافق بود . مسأله مهم اینست که شایسته بودن را چگونه تعبیر کنیم . در شرایط ما و در شرایط جنگ و عنعنات خاص جامعه میتوان چنین انتخاب را ماخذ کرد . اما معیار هایی برای انتخاب دختر شایسته سال در افغانستان میتواند مطرح باشد .

با معیار هایی که در کشورهای اروپایی وجود دارد در تفاوت است متأسفانه برداشت عمومی در جامعه طوری بود که گو یا در کابل ملکه زیبایی

مردم و نماینده گان مردم در پارلمان موافق نبود . آنچه مطرح شده حتی از نظر خانواده ها دختران انتخاب شده در مقام های ممتاز قابل تأیید نیست . بهتر بود گرداننده گان این برنامه توضیح مفصل تر در مورد شایسته بودن آرایه میداشتند تا تفاوت با کلمه ملکه زیبایی میداشتند . در برنامه و محفل تدویر نیز باید خصوصیات افغانی مد نظر گرفته میشد چرا که مثلاً دختری در شرایطی که پدر یا برادرش را در جنگ از دست داده ، نان آورد خانواده است و تحصیل خویش را در مقام ممتازی دنبال مینماید و وابسته به خانواده متوسط یا در سطح پایین اقتصادی است و چگونه درین انتخابات کاندید میشود ، در معیار ها چه ارزشهایی برای این کت گوری دختران وجود دارد و همبسان .

با در نظر داشت انعکاسات منفی انتخاب دختر شایسته میتوان به این نتیجه رسید که باید برای شایسته بودن دختر افغان معیار های جدید و متناسب با احوال جامعه در نظر گرفت .

درکابل

په پشاور

په پشاور



(پراپلیس) در پشاور که فعلاً توسط
 هلال احمر پاکستان فعالیت های
 آن به سر می برد. می شود.
 - ده کلینیک کمک های اولیه در تمام
 نواحی شهر کابل و که این خدمات
 در همکاری با جمعیت افغانی صورت
 میگیرد.
 - دوازده شعبه کمک های اولیه
 در پاکستان در امتداد مرز جد جنوب -
 شرقی پاکستان فعالیت می نمایند.
 کمک اولیه به مجروحین
 کمیته بین المللی صلیب سرخ چینی
 گفته توانست وظیفه مداخلة در رگوری
 های شلحانه را به دست آورد.
 - کشورهای که در مراکز جهان
 لطفاً ورق برگردانید

به این یا آن سا زمانه قبيله و گسرو پ
 و یا خانواده انجام میدهد.
 کمیته بین المللی "آی سی آر سی"
 به خاطر قربانیان مناوزه کدام اقدامات
 را به دست گرفته است؟
 "آی سی آر سی" به خاطر قربانیان
 مناوزه تاکنون اقدامات ذیل را به دست
 گرفته است.
 - نماینده کی در کابل و ۲ شعبه آن
 در هرات و مزار شریف.
 - نماینده کی در پشاور و یک شعبه
 آن در کویت.
 - سه شفاخانه جراحی برای مجروحین
 جنگ در کابل - پشاور و کویت.
 - دو مرکز ارتوپدی برای تولید و نصب
 اعضای مصنوعی در کابل و پشاور.
 - دو مرکز تدوی اعضای قطع شده

"صلیب سرخ" نام موه سه جها -
 نیست که در سراسر جهان همینگونه
 حادثه و مصیبتی روی میدهد، به کمک
 و دستکاری انسانها می شناید.
 کابل و پشاور در این ریزها از امداد
 این موه سه وسعاً برخوردار است.
 میخواهم انسانی ترین و با ارزش -
 ترین و ظایفی را که تم دو کشور و سایر
 گروه های کاری این موه سه به افغان
 های مستمند و درد مند انجام میدهد
 و به دانم که در افغانستان چه وقت
 فعالیت صلیب سرخ آغاز شد.
 جهت جمع آوری معلومات به دفتر
 مرکزی صلیب سرخ واقع فهدرک مسوا
 جمع کردیم مسوول نشرات حاضر گردید
 معلومات کافی در اختیار ما
 بگذارد. وی توضیح داد که
 شفاخانه صلیب سرخ در اکتبر ۱۹۸۸ -
 در کابل ایجاد شد که از شروع تا سال
 حال گذشته ۲۸۸۰ نفر از کمک های
 این شفاخانه مستفید گردیده اند.
 وظایف کمیته بین المللی صلیب سرخ
 کدام مساحت عمده را احتوا میکند؟
 این کمیته در چهار مساحت عمده
 فعالیت دارد که عبارت اند از کمک های
 طبیسی به مجروحین جنگه پروگرام ارتو-
 پدی و ملاقات با مجروحین جنگه
 نیز برقراری مجدد ارتباط بین اعضای
 جدا شده خانواده چا در زمان جنگه
 که فعالیت آن در پنج قاره جهان در
 بیش از ۸۰ کشور جریان داشته و این
 کار راه صورت بین طرفانه به نفع قربا -
 نیان تمام جا نبین مناوزه بدون التماس

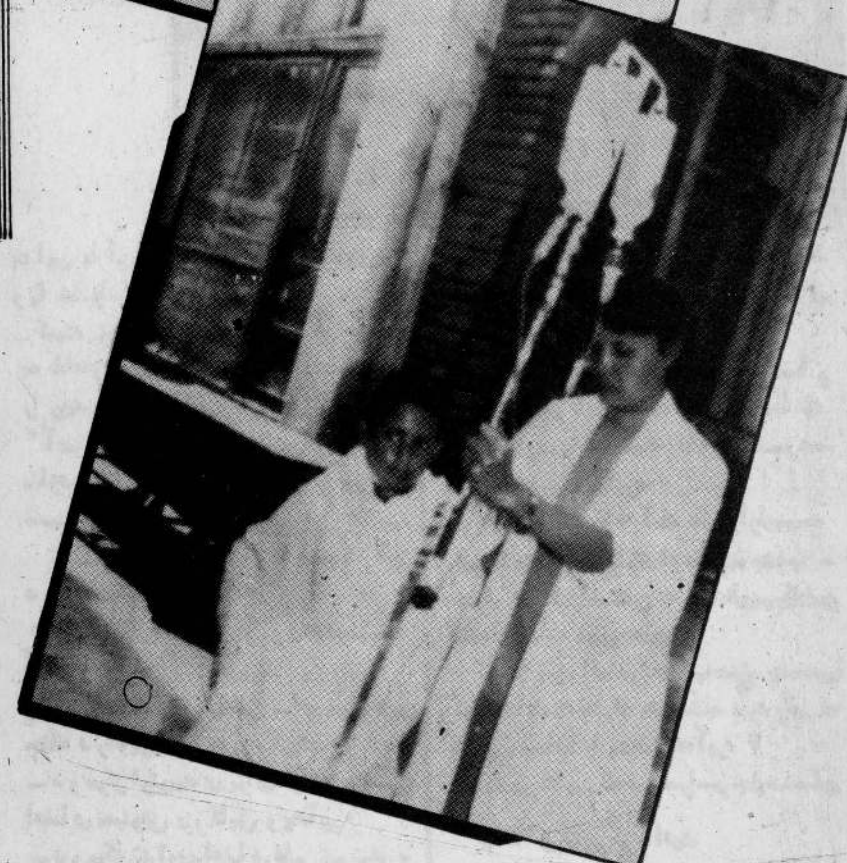


نوشته کامله "حبیب"

قربانیان جنگ بدون استثنا از واریسی و مواظبت صلیب احمر برخوردار می شوند



با قرار داد های ژنو موافقت کرده اند
 این رسالت را به کمیته بین المللی صلیب
 سرخ داده اند . قرار داد ها صراحتاً
 خواستار آن اند که طرز رفتار در طول
 درگیری های مسلحانه انسانی باشد .
 ۱۶۱ کشور که قرار داد ها را امضا
 کرده اند این رسالت را به صلیب سرخ
 داده اند که از جنگ زده گان حمایت
 و به آن ها کمک نمایند .
 همچنان دولت های شامل این قرار
 داد متعهد گردیده اند صلیب سرخ تا از
 زخمی های "دوست و دشمن" یکسان مرا
 قبت بنماید . از سلامت جسمی و روحی
 مردم به شرف و حیثیت آن ها حقوق خا
 نواده گان ، اعتقادات مذهبی و اخلاقی
 آن ها حمایت نمایند .
 شکیبایی و رفتار غیر انسانی ها عدم



به خاطر بهبود وضع مرضی را درک کرد
 در اینجا ضجه ها و ناله های زخمی ها
 نسبت به هر شفاخانه دیگر کمتر است .
 زیرا کمبود ادویه محسوس نیست . و
 دو کتوران هم همیشه به مرضی می رسد
 مانده است چشمه دید خود را از اتاق
 عاجل بر میداریم درین اتاق زخمی
 های قرار دارند که همین اکنون آورده
 شده اند .

نرس مؤلف این اتاق " اوکی هایدن "
 نام دارد که جوانی است ۳۲ ساله .
 از صلیب سرخ فنلند آمده است . از
 مدت ۶ ماه به اینطرف در افغانستان
 است (۱۰) سال سابقه کار دارد ، به
 وظیفه اش سخت علاقمند است خوش
 صحبت و خوش برخورد است .
 وی در مورد مرضیانش میگوید :

دوکتوران و نرسوهای صلیب سرخ نیرو و انرژی شان را در خدمت مصیبت رسیده گان قرار داده اند

میگویم بالاتر از توانم کار کنم . آخر
 سوال مرگ و زنده گی انسانی مطرح
 است . من کابل را دوست دارم . مردم
 آنرا دوست دارم و هوای کابل را که
 مثل هوای کشور خودم است دوست
 دارم . من برای دو ماه به کشور خود
 موروم این رفتن برای تجدید نیرو نهی
 جهت رفع ضرورت است .

از او می پرسیم : چه فکر میکنید ؟
 وقتی دوباره برگشتید باز هم تعداد
 زخمی ها همین گونه سرسام آور و
 وحشتناک خواهد بود ؟ با باورمندی
 میگوید :

" امکان دارد تعداد زخمی ها
 کمتر ازین باشد ."
 محبت به وظیفه و مسلکش همه ذرات
 وجودش را پر کرده است . من اینرا از

نوع برخورد او با مرضی در می یابیم .
 زبراخته گی رانسی شناسد فقط میگوید
 مرضی را نجات بدهد . مهربانی و
 همدردی بزرگترین شوق و هیجان
 زندگی اوست .
 اتاق عاجل را ترک میگویم . در
 دهلوز به زنی بر میخوریم که شاید
 در حدود ۳۷ ساله باشد .
 نامش " سو جهیزی " است .

ضمن صحبت در می یابیم که ۲۰ سال
 سابقه کار دارد . ۲۰ سال در کنار
 زخمی های جنگ گاه در این کشور و گاه
 در آن کشور . وی از نوزادان است
 سال گذشته در پشاور بوده است
 از او در مورد کارها و دشواری ها پرسش
 میپرسیم . میگوید (" کار طبایست
 یک از مایش است از مایش مهم و پر
 مسوولیت . من قبلاً هم در پشاور بسا
 افغانها کار کرده ام ."

نظر او را در مورد این مسأله می
 پرسیم که زخمی های جنگ در افغان
 نستان کی ها و در پشاور کی ها اند .
 بدون تا' مل میگوید : از وقتی من
 درین شفاخانه استم اطفال و زنان
 زیاد اند ، ولی در پشاور زن ها و اطفال
 کم اند . من در چهره این زن تلاش
 انسانی و حس همدردی را به وضاحت
 می بینم . در دستانش گرمای شفا و در
 نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است .
 به همه اتاق ها سر میزنم . مرضی
 را از نزدیک می بینم و طرز وارسی
 انسانی دوکتوران و نرس ها را خود
 مشاهده میکنم . این دوکتوران و نرس
 ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا
 گرفته اند .

درین شفاخانه هر نوع ادویه در اسرع
 وقت به استفاده مرضی گذاشته میشود .
 تعداد پرسنل شفاخانه به ۱۵۰ تن
 می رسد . دوکتوران به سه گروه تقسیم اند
 گروه اولی متشکل از سه نفر است
 جرمنی ، فنلندی و سوئدی .
 گروه دومی سه نفر که هر سه آن از
 ناری اند .

گروه سومی دو نفر اند که یکی آن از
 سوئدن و دیگری آن از بریتانیا می باشد .
 ناگفته نباید گذاشت که یک جراح افغانی
 نیز با این دو کتوران کار مشترک دارد .

لینا ملی یکی دیگر از نرس های این
 شفاخانه است . او قبلاً در صلیب
 سرخ ناری کار میکرد ، ۲۲ سال دارد
 ۳ ماه پیشود که به افغانستان آمده
 کار با زخمی های جنگی همانقدر که
 برایش درد ناک است جالب نیز است
 وقتی لبخند مرضی به عنوان سہاس نظاره
 میگرد .

آن وقت احساس رضایت از کار را در
 سیمایش مشاهده می کنم .
 از او می پرسیم آیا کار با زخمی ها
 برایتان دشوار نیست ؟

جوابی که از او می شنوم خورشندم می
 سازد میگوید :
 کار با جنگ زده ها همانقدر که تاثیر
 بر انگیز است افتخار آفرین نیز است
 همچنان می گوید :

شفاخانه ما هیچگاهی با فقدان اد
 ویسه رو برو نشده است . آنچه که
 مرا بیشتر نهری میدهد بودن نرس های
 افغانی در کنار ما است . من مردم افغان
 نستان را بسیار دوست دارم . زیاد
 دلم میخواهد که همه ولا یات افغان
 نستان را ببینم . من مدت سه ماه دیگر
 را در اینجا خواهم بود . آرزو میکنم که
 وقتی دوباره به افغانستان برگردم
 نشانی از جنگ نباشد و دیدن زخمی
 ها قلبم را به ستوه نیاورد . زیرا جنگ
 روح انسان را خسته میسازد .

مسوول بانک خون " ایوا " نام دارد
 وی از مدت ۶ ماه به اینطرف در کابل
 است وظیفه اش را خیلی دوست دارد .
 او میگوید :

" ما هیچگاه به قلت خون مواجهه
 نشده ایم ولی طوری که در اروپا آنرا
 استعمال میکردیم در اینجا نمیتوانیم
 خون را مانند دیگر ادویه جات نمیتوانیم
 از خارج بخواهیم "

به همه اتاق ها سر می زنم . از میان
 چهرکت های مرضی بر ایمان راه باز می
 کنم در نگاه های مرضی اظهار سہاس
 از دوکتوران و نرس ها را به اشک را
 می بینم . مرضی رضی اند پایوا ز
 های مرضی نرها میکنند . در یکی از
 اتاق ها زنی که از اثر اصابت راکت در
 بازو وطن خود زخم برداشته و اکنون
 بقیه در صفحه (۹۱)



تصحیح و نگارش
دود - حجر الاسود

سخن از هر فلان و هسوف و این جلوه
ها و نمود ارهای جاودانه کی روح انسا
نست . راهی که شناخت هستی را از
شهره " سرگذشت - سرنوشت " می
آغازد و به بی انتهای " ازلیت - ابد -
یت " با گره "معنویت " پیوند میباید
انسان در هر دو حالتش چه جوینده
(اگر یابنده بوده یانه) و چی بی تکاپو
(اگر بازنده بوده یانه) همواره خواسته
و نخواستسته و اگر از سوی شاهراه سرگ
را پیسوده و از سوی دیگر روح مضطرب
و ملتهب او همواره ژرفنای آتشدان قسوغ
پر شش های را در نور دیده اسف کد :
از ابتدایی باور های بشری (به هر -
نحو و دلهلی که بوده) تا برترین -
معتقدات و هرچه رابه نیایش نشسته -
تکانه نهر و مند و ضرور رش و نماز خود -
جوش پاسخ طلب معنوی این رمز نهانی
بزرگ بوده است :

" من " در هر دو سویم ، آنسو تر
از " من " چیست ؟ به کوتاه سخن
" غیب " . برای دست یافتن به پاسخی

فراران ... و مگر نه همینگونه بود .
است که گرسنه گان مایه مایه پیوند دهند
معاهد گراهی رفته اند و تفنگان آب پسا
و ساز مانگران مقا طعمراه دیگر ؟
خواهنده گان ساقه ها ، طریقی گرفته
اند و جوینده گان رهش ها طریقی
دیگر ... ؟
... و اما ان سفر پر باره با لند
و حجب ...
سفر ما برای حدود اربعه اقالیم
جغرافیایی و فضا مند تر از سیرانقی ابعاد
متعار فی زمینی . سخن از سفر عمودی
و معراجست و همانی که پیشوای مسلمان -
نان قوتیه مولانا و مخدو منا جلال الد -
ین محمد بلخی " روس " شبی برا پیش
خواب " نردبان آسمان " را دیده بود
: احوال مجد مجدود حکم سنایی غزنه می
" پمد راقبه " را .

انسان از طلوع تاریخ تا نیمروز همین
دم پیوسته در پویش هستی با همه رموز
و کلوز آن ، مسافر خسته گی ناپذیری -
بوده است که پس از نخستین درنگ
در سپیده دم زنده گی خویشتن علاقت
راهداری باورش رابه دست راست
یا چپ (علم کرده و پس رخ خوی راهی
نموده که باید پیسوده شود . از اینجا -
ست که سفر های دشوار گذار آدمیها
نقطه بی " و پر از مقاطعه هاست و پسا
" خطی " و باریک و یاهم " حجبی " و پر بار .
بدون شبهه هیچیک از این مسو ها ،
خط مستقیم " این کو تا هترین و اصل
فاصله ها بین دو نقطه " نیست و چس
گونه میتوان خوبشاندی و همپیوستدی
آن همه منحنی های پیچ در پیچ و منکسر
های شکن در شکن رهنگ دارها را مبتدا به
بی آمد های الزامی (و یا خیر الزامی)
راه ها به انکار نشست و مگر نه ایس
است که شاهراه یکست و بیراهه -

درون سینه من دگما حکما سیت * تو چو قبله معبود مقابل من

چنین پرسش کلوگیره باید سفر نمودی داشت نه انقی . به مزم بمرآج آماج باید رفت و زود رفت بدوین آن که به گفتن و رفتن هتو شته اندیشید . یا هر هتو بایستگر سنه رفت ه کلاه شکسته رفت و هیواره رفت رفتند و خسته کی نشناس . قدم به قدم بایستی همین را دانست که " او " یعنی "خلوص" ه خلوص یعنی "یکتایی" و یکتایی یعنی "مکتبی" یا از این - بیشتر را اگر گفت باید دیگر از آن خسته شدن به دار نهراسید ؛ چنانکه " وی " نهراسید .

باری برگردیم به خاستگاه سخن . میگویند دو گونه خیال وجود دارد : نخست " خیال آفریننده " که ما از آن حدتاء دود ستاورد داریم :

یکی " تمسیم و انتزاع علمی " بهرمانی تدوین معارف از بازتاب بلا فصل و - مستقیم هستی با تمام جلوه هایش در - ذهن آدمی .

دیگر قدرت تصویر سازی هنری بر اساس بازتاب هستی با آمیزه بسی از اشتراک جدایی ناپذیر حاصل اند -

نخستین بدوین آن که پای ادما ی بررسی مشروح و یا کم از کم وارسی برخی از جزئیات این مباحث عظیم و سترگه باشد به گونه پیشی درآمد بر بحث " عرفان و صوفیگری " سطوری چند را با تکیه بر اقوال و تاریخ رقم موز نم :

الف - علوم سریه : مجموعه اصال آداب و تشریفات و مقررات است با ایما به وجود یک جهان سری و نا مشهود ماوراء لطیعی و نیرومند تر از جهان مشهود محسوسات .

این تعالیم در برخی از فرقه ها رخنه بسیار صریح داشته و بنیان هایش آگاهی های عمیق و عقیدتی را سنگ تهاداب مینهد . مختصراً به ذکر چند تا از اصطلاحات آن مانند :

"ضایع ازلی" ، "اعراف برخواستار" ، "نیل به مقامات و کرامات" ، "تسخیر شمس" ، "طی الاضی" ، "طالع و اقبال" ، "بجای نخواهد بود" .

مرقا " اعتقادی قز لزل و داعش

یک سفر عمودی

پس با عوامل روحی - روانی - عاطفی (حتی غرضی) و دوم " خیال ماورایی " یا آنسانی که ما از آن چهار دستاورد داریم :

همه کی پیشه هم بسته هم میروند و از یک ریشه :

- علوم سریه .

- مذهب و کلام .

- فلسفه مرز تفهیل و تمقل .

- عرفان و صوفیگری .

اینک با کوتاه سخنانی به الفاظ بسیار فشرده پیرامون سه مقوله

موجبیت خاص " را شرایط دست یافتنی به این علوم میدانند . مثلاً خواجه زندان (شمس الدین محمد حافظ شهباز) میفرماید :

هر که شد محرم دل در حرم یارماند و آنکه این کار ندانست در آنکا رساند و یا مولوی جاویدان یاد وقتی میفرماید :

انها عامی بدندی کز نه از الطاف خاص بر من هستی آن ها کما مهر بختی و نیز حضرت مولانا ی بزرگ در مثنوی شریف هفت جا میفرماید که " بندگانی خاص خدا " قدرت اشراق بر خواطر و

ضمیر خوانی دارند .

باری حکم زمانه ها ه البهروض در - (التضمین فی صناعه التحمیم) به تائید ستاره گان و احوال آنان در گذشته زنده گی و احوال بشر ه حکم میکند و منتهیست :

" ستاره گان را همیشه انزاع و تمیل از چیز هاست که زیر آنانسه هار پذیرنده گان ."

ب - مذهب و کلام :

مذهب به تفسیر و تجمیر اندیشمند - همروز کار و همزمان مسا تلاش انسانست به هست الوده تا خود را پاک سازد و از خاک به خدا بازگردد . طبیعت و حیات را که دنیا میبیند ه قداست عظیم است و ما غصه جوهری آن .

و برای آنکه " دنیا و آخری " تعابیر ناروایی بر ندارند ه راساً میافزاید :

هر چه نزدیک است و دم دست و نازل و سودمند - دنیا و آنچه بر تو دورتر و متعالی و ارزمند - آخری .

در مذهب تاریخ خلقت ه جهان پدیدایش انسان و سرگذشت را هنایانی که برای آغنا کردن او با " راز " همه وجود آمده اند منعکس است ؛ در اینجا مشیت ناشی از اراده آلمی و قضای - محتوم ه جهان را مگر داند و این - مشیت لا هوتی در قالب عقل و منطق تا سوتی نمیکشد . بهرمان هائسه مقدسان و اولیا الله برگزیده گان و - معصومان بهانگران هستند . اطالع ثواب استکو سرکشی گناه . از عالم دوزخ تا روز رستا خیز بشر در معرض همین امتحان شگرف قرار دارد .

در پرتو احکام مذهب این نکات نیز توضیح میگردد : عالم چس گونه پدید آمده و صانع آن کیست ؟ کاینات ه خورشید و ستاره گان را که آفریده ه برای چی آفریده شده اند ؟ انسان از کجا آمده و هدف از خلق وی چس بوده است ؟ این سلسله را در شماره آینده دنبال نماید

افسوس و پشیمانی جنایت

پوشته: صباح رهش



(نمبراول) مهتاب را در حالیکه تعدید به مرگ میکند، هدایت میدهد که خاموش بماند... مهتاب و اطفالش را در یک اتاق گرد می آورند (نمبراول) مانند صاحب خانه بی تکلیف در حضور مهتاب و فرزندانش چهارصندوق را از جاها بی که توسط مهتاب جابه جاشده است... بیرون کشیده، با باز نمودن هر کدام آن یک یک - ملیون افغانی پول را داخل خریده، خود مینمایند... سیراز داخل یک بکسرد بکسر پنجمهزار افغانی را بیرون کشیده و از این بکسرفزون پول یاد شده، معادل پنجمهزار افغانی طلا و نقره را نیز صاحب میشوند. مردان جنایتکار با چهار ملیون و پنجمهزار افغانی ریسته، طلا و نقره در حالیکه همه اعضای خانواده را تعدید و ریسته مینمایند، بدون سروصدا، با بای پیاده، آن چار را ترک گفته، روانه خانه بی که بیشتر تصمیمین شده است... میگردند... .

بعد از افتخار نش در حالیکه خود را آرام میگیرد اطمینان از اصولیت کارش حاصل میکند و چون موش جالاک خود را به دروازه حویلی رسانده و بی صدا در حویلی را با ز میکند، در نقاب پوشد بگر مطابق برنامه بی که بیشتر از آن آگاه بودند داخل حویلی شده و دوباره در راعقب خود مینماید... ((نفر اول)) با اشاره دست به دو همدستش مینمایند که دنبالش بیایند... هر سه نقاب پوش نزد یک دروازه، دهل نیز میروند با یکی درنگ، از خواب بودن اعضای خانه مطمئن میشوند... ((نفر اول)) با اطمینان برای باز کردن دروازه، دهل نیز دست به کار میشود... عملیاتش نتیجه نمیدهد و از جانبی هم وقت از بلانی که بیشتر تشبیه شده است... نباید زیاد تر به مصرف برسد... ساعت یازده شب است و دوجفت چشم از زیر نقاب فعالیت (نمبراول) را تعقیب میکنند آن ها نیز در حالیکه قبضه های تفنگچه هایشان را مانند دندان های شان میفشردند با هیجان اطراف را میگردند... نمبر اول ترجیح میدهد جنگل کلکین را - بشکند... در دوضربه موفق به باز کردن کلکین میشود... مهتاب زن بیوه و پولسدار که با اطفالش در منزل بود از خواب میپرد و با شنیدن صدای دزد ها برای به افسوس گرفتن دزد ها نام مردی را که هیچ در آن خانه نیست، میگوید... بلند چیخ میزند... (نمبراول) مطمئن است که او یک زن چالباز است... هر سه نقاب پوش مسلح در حالی که در صدای شان نیز جعل کاری میکنند و

سایه مردان مسلح با تفنگچه و کار در زیر نور کورنگ مهتاب بدیدار میشوند... نه دیوار کمی، فقط کمی از سایه ها بلند تراست... پارس سگها در منطقه پنجمهزار فامیلی خیرخانه به گوش میروند مردان - مسلح بیشتر به حد کافی بالای بلان فارغ منزل مهتاب صحبت کرده اند... حالا دیگر همه چیز را حرکت سرهای بیچیده شده شان به همدیگر افاده میدهند... هر سه شان نظامیان کاردیده بی استند، آزار و پولیس و از استخبارات... این هاتمام دانش مسلکی شان را اینبار وقف یک جنایت میکنند... مرد تفنگچه به دست ((نفر اول)) از سردیوار بالا میروند... کمک دو همدستش در بلند شدنش بود یوار با عجله بی صدا است... با احتیاط و زیرکی و جله خود را - آنطرف دیوار برت میکند... لحظه کوتاهی

ساعت ۹ صبح آخر جدی تلفون دفتر خارندوی خیرخانه زنگ میزند از آن سوی سم، یک خانم در حالی که خیلی ناراحت است و خود را به مهتاب (معرفی میکند ۱۰ از واقع سرت چار ملیون و پنجمهزار افغانی و یک مقدار زود از منزلش واقع در پنجمهزار فامیلی خیرخانه) توسط مردان نقاب - پوش مسلح گزارش میدهد... .

بعون میشود اشاره شفوی افسر خارند وی به همکاری که در موتور آن موتر منتظر استند، میسازند که هدف را دستگیر کرده اند.

موتورکاران هامپاست. و کارمند جنایی گل محمد را به موتر دعوت میکند هر دو - سواری میشوند و موتر به حرکت درمی آید. سازه ها خورد ترااصل هستند و آنتناب میورد که آرام آرام عمودی تا بیدن گیرند هنوز جاست نشده است. . . .

خانم محتاب در مورد هیچ یک از آثار - نهی مشکوک نیست و اما او اشخاصی را که از موجودیت پول و جواهر در منزلش آگاه بود ند معرزی میدارد.

دقایقی بعد گل محمد خود را در حوزة خارند وی میباید او از آن زمان که خط حرکت موتر تغییر کرده بود تا حال حرفی نگفته بود خاموش کارمندان خارند وی وی جواب

مغیر اول کیست

خارند وی به آن جا میورد. تمام آثار جرمی مانند نشان انگشت و چاپ بای را - تثبیت میکند ابارات خارند وی حالا باید دیگر تمام حدسیات او براتینی شانرا مورد ارزیابی قرار دهند. کارمند جنایی - وقتی مهارت و بلدیت دزد هاراد رحاد نه ارزیابی میکند به صورت قطع حدس میسازد گمان مبدل میشود که دزد باید از جمله نزد پکان خانواده سرت شده باشد. هیچ باند و یاد زدی چنین توانایی را ندارد که حتی از مخفیگاه های پولی و جواهرات یک خانه تا این حد آگاه باشد. پسر مرد (نمبر اول) کیست؟

در مطالعات عاجل ارتباطات قومی و خویشی محتاب، دستگاه خارند وی پسر کاکای فاسیل را مورد شک قرار میدهد. (گل محمد) را که در یک قطعه نظامی وظیفه نظامی دارد مورد پیگرد قرار میدهد. اما او را چنی طور باید به بازرسی گرفت؟ اگر او واقعاً دخیل در این قضیه باشد رد سنگینش انشا' شود هدف ستانش فرار میکنند.

کارمند خارند وی مخفی به قطعه (گل محمد) مراجعه میکند او خود را یکس از همسایه های محتاب معرفی نموده جرمیان سرت منزل محتاب را برایش میگوید. خارند وی باز یکی در پوشش یک دلسوزی از پسر کاکای فاسیل سرت شده میخواهد تا به منزل محتاب برود. گل محمد با افسر خارند وی در حالیکه از این خبر سخس ناراحت معلوم میشود، از ساحه وظیفه

حالات دیگر احصایه های سری محلی - بولیس و دوسیه ها و انگت های ارتباطات فاسیل محتاب در ظرف کمتر از نیم ساعت مورد مطالعه قرار میگیرد. - اهالی و همسایه های محتاب میتوانند مورد شک بولیس قرار بگیرند. - یکی از اعضای داخل خانواده محتاب که یکی از اقارب و خویشاوندان محتاب میتواند مورد سوظن (بدگمانی) قرار گیرد.

بود نشان نسبت به نگاه های پرسش آمیزش او را در گردالی از ترس و همچنان آنگنده بود. امر جنایی خارند وی خیر خانه تا حال جز مطالعه کرکتر گل محمد و حدسیات او براتینی چیزی به دست ندارد. گل محمد داخل شمع میسوزد او برای یک احتجاج آماده گس گرفته. اما امر جنایی مجالش نداده پس مقدمه میسوزد:

- بول های خویشا پت کجا بردی؟
- کدام بول و
- دگه همراهی کی ها بودند؟
- گل محمد با آماده می و تغییر لحن با صراحت میگوید.
- (. . .) امر صاحب شما به اشتباه تا
- ملفت خواهد شد که می طی طور از خو -
- بقیه در صفحه (۱۵)

کتابخانه

کتب و اسرار و اسرار



کتابخانه

تعبه کنند: سنگ صبور

جمعی از جوانان را مصروف مطالعه یافتیم .
 به یکن از کارمندان کتابخانه که جوان
 باهوش و خوش برخورد بود ، گفتیم که
 میخواهم از جانب مجله ((سیاون)) گزارشی
 درباره این کانون تهیه نمایم . او مرا
 باری رساند تا پرسش هام را با شخصیت
 گرانبایه محترم الحاج سید منصور ناد ری
 سرپرست تفرقه شیعه اسماعیلیه و
 بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو
 بلخی طرح نموده و آنچه راهم اکنون
 پیشرو دارید تقدیم خواننده گان مجله
 نمایم :

آنروز آستان بدون اینکه به کوچه پی
 خم شده باشد ، انگار (به جای همه
 نومیدان میگویی) شاید به گفته -
 ناصر خسرو - آن شاعر بزرگ (ابرهایش
 فنای تبخیری همیزند زاداشت ، که سوشک
 هایش به زلالیت نینم ، ترم شیشه ای -
 میآورد) و شاید هم (چشم مجنون به
 ابراند رنده بود)

ومن راهی کانون فرهنگی حکیم ناصر
 خسرو بلخی (واقع تاینی) گردیدم . از
 بیرون درب کتابخانه کانون اندکترین
 صدایی به گوش نمیرسید ، اما وقتی در را
 گشودم ، در آرامش و سکوت فضای کتابخانه

محترم الحاج سید منیر نادری مکسون است اجازه بقرا میداد تا پیرامون کانسون ابعاد جاری کارکرد هایش، با شما صحبتی داشته باشم.

پس از شروع به نام خدا و پیش از یاد چیز دیگری، موفقیت کم نظیر اداره مجله سپاویون را که با توجه به پاره ای از جهات ذوق عصری نسل جوان تروطن، ضمن نشر مطالب متنوع جالب، میلان کم سابقه آنان را به مطالعه حد اقل ((مجله)) جلب کرده است، به همه مسؤولین و دست اندرکاران آن تبریک عرض می نمایم و از خدای توانا توفیق بیشتری به ایشان می طلبم.

* خواهشمندم اندکی پیرامون انگیزه های ایجاد و منظور فرهنگی این کانسون صحبت نمایید.

پرسنده عزیز (به ارتباط پرسش های شما که نسبت وجود مصروفیت های درنگ ناپذیر خود، ناگرم متاسفانه بایست از ایجاز کار بگریزم) گفتنی میدانم که ایجاد تمدن و فرهنگ مباحثات آفرین انسانی، دادن رشد سالم انسانسلا ری به اینها بشر و مجاهدت در امر انکشاف و تعالی ابعاد مادی و معنوی جامعه انسانی و نیز تلاش در جهت برپا دادن ویران سازی اهداف ارمانی پیشگفته، تعاهوتها به دست خود انسان هاصورت می گیرد.

برتری اقدام به یکی از دو گونه تلاش متناقض یاد شده برد یگزین بداهتی دارد که مارا از استدلال در همین زمینه بی نیازی سازد.

امروز همه ما شاهد این حقیقتیم که تمامی ناگامی ها و بدبختی ها یا از عدم درک مطالب یاد شده و یا از اثر خود کامه گریها، کامجویی ها و بی مبالاتی به انسان و مقام او ناشی شده است، رویدادی که به همه حال اسف انگیز است.

بنابراین با توجه به حقایق فوق، بسا انتباه از دامه تاریخی و نظر به نیازی که در جهت خدمت به اولاد وطن احساس می شود، به توفیق خدا در صدور خدمت تا به هدف برآورده سازی مقدماتی آنچه در امر تمدن و فرهنگ امروز و فردای جامعه ما تمرکز است، به نوبه خود قدم بردارم.

ازین رو نخستین گام توفیق در راه این آرمان را، در تاسیس و فعال ساختن ((کانسون)) سراغ کردم که در امر اشاعه نور علم و فرهنگ سالم نقش ایفا کند.

همانادرا صد (۱۳۶۷) از خدای مهربان این توفیق نصیب شد تا با عرض این دامه به پیشگاه ارباب فضل و دانش و فرهنگ کشور لبیک تاییدی و همکاری و او طلبانه ایشان را در زمینه حاصل و ما استفاده از مشوره های مستقیم ایشان به تاسیس ((کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسروی بلخی)) نایل آمیم.

* وجه تسمیه این کانسون چیست؟

تسمیه ((کانسون)) به نام حکیم ناصر خسروی بلخی ناشی از چندین دلیل بود و

آنچه ماضی اهداف کلی خود از تاسیس کانسون فرهنگی بدان اندیشیده ایم حکیم ناصر خسروهیست که یکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ در حدود یک هزار سال پیش از امروز اندیشیده و به آن عمل کرده بود.

حکیم ناصر خسروهیست که در زمان خود خاک که زاد و مرگ آن در دامان میهن خود مان روی داد و از همین سرزمین به جهت شخص جامع الاطراف به حق مقامات حکیم، فیلسوف، متکلم، شاعر، ادیب جهانگرد و فرهنگی دیندار را از آن خود ساخت و به زبان مردم خود از اشاعه دانش ادب، دین و فرهنگ تا آخرین لحظات زنده گی می پازنه ایستاد و کارنامه های عظیم بر باری از خود به یادگار گذاشت.

حکیم ناصر خسروی بلخی از امتیازات ویژه، نظیر نخوردن نان به نرخ روز، جبین نمودن به آستانه زود زور، جد لب و منکر، امر به معروف و مردان مردن برخوردار بود که بهترین جواب این مشخصات ممتاز او در کارنامه های ((قدیمی - اخلاقی)) او انعکاس یافته است.

توجهات یاد شده و نظایر آن همما مجموعاً زمینه بی را فراهم آورد تا به مشوره ارباب فضل و دانش ادب و فرهنگ کشور کانسون فرهنگی مورد نظر به نام نامی حکیم ناصر خسروی بلخی مسمی گردد.

* ((کانسون)) از لحاظ ساختار تشکیلی چی گونه نظم دهی میشود؟

در چوکات تشکیل این کانسون - شورای مرکزی به حیث عالیترین ارگان رهبری امور مربوطه فعالیت دارد. افزون بر آن - کمیسیون اجرایی، کمیسیون امور فرهنگی، کمیسیون آموزش رسانی - کمیسیون امور صحی، کمیسیون اعمار ابنیه و آبدات تاریخی، کمیسیون امور مالی و ((گروه داوری)) در تشخیص آثار مستحق کاندید جایزه سالانه حکیم ناصر خسروی بلخی درین کانسون مصروف خدمت اند.

* آیا کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی دارای نشریه مشخص است؟

در اواخر سال گذشته از جانب این کانسون، پیشنهادی دایره تقاضا و استیذان نشریه ای به نام مجله ((حجت)) به مقامات محترم دولتی صورت گرفت که سر قرار معلم خوشبختانه مورد تأیید قرار گرفت و تقریباً به کار نشراتی خود آغاز خواهد کرد.

* اگر امکان داشته باشد، خواننده گان مجله را در جریان پروگرامسیون وظایف و فعالیت های کانسون قرار دهید.

فعالیت های کانسون فرهنگی ناصر خسرو از بدو تاسیس تا کون به گونه بلاوقفه و دام التزاید آن در ابعاد متنوع کاملاً مربوط به احیاء انکشاف و اشاعه دانش

و فرهنگ ما میگویم، شرح همه آنها در حوصله این مصاحبه باشد. با آتم نسبت لطفی که در شنیدن ابعاد کار این کانسون ابراز میفرمائید، به بخشی از نعمت فعالیتها و وظایف آن اشارت میکنم:

۱- تاسیس کتابخانه در مرکز کانسون به ظرفیت سه هزار جلد از کتب دینی، ادبی، تاریخی و علمی که همه روزه به روی همه بازاست. به منظور فزاندنی بیشتر قرار است به زودی هیأتی از کتابشناسان این کانسون به خارج از کشور سفر کنند و کتب معتبر دیگری را به مصرف این کانسون خریداری و به کشور انتقال دهند.

۲- تعیین جایزه های سالانه به نام جایزه حکیم ناصر خسروی بلخی. علاقه مندان دریافت آن ها، میتوانند آفریده های شاه را در رهنه های ادبیات (شعر، داستان) فلسفه و پژوهش های دیگری که مربوط به معارف انسانی و اسلامی باشد، کاندید نموده، پس از تصویب گروه داوری در تشخیص مستحقین، جایزه خود را دریافت دارند.

۳- تاسیس نمایندگی و ولایتی کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف. ۴- اقدام به اعمار و محراب مسجد جامع به ظرفیت یک هزار نمازگزار در شهر کابل و دیگری به ظرفیت هفتصد تن نمازگزار در دره کیان که کاراولی (۸۰٪) به سرشته و دوس به پایه اكمال رسیده است.

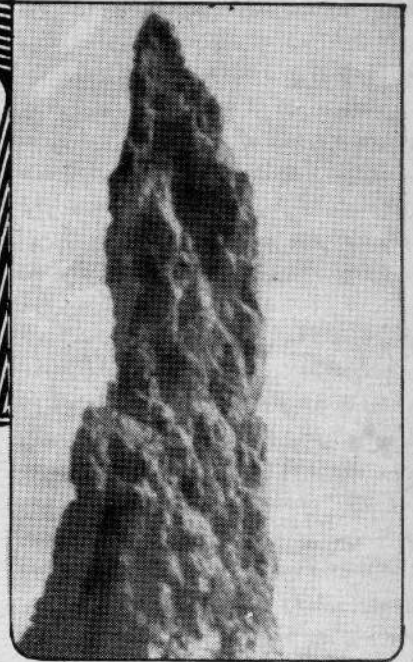
۵- اعمار آبدیه یادگار حکیم ناصر خسرو بلخی در خیابان حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف.

۶- تهداب گذاری و اقدام به اعمار آبدیه مولینا جلال الدین محمد بلخی. ۷- تاسیس شفاخانه درمان معتادین تریاک و مشتقات آن به ظرفیت ابتدایین بیست و سه بستر که ادویه عصری در اختیار داشته و جمعاً بیست تن گادون برسونیل طبی (سرطبیب) دکور - نرس - کارکنان اداری و خدماتی دارد.

این شفاخانه نخستین و یگانه شفاخانه نوع خود در کشور است که خوشبختانه به تعداد اضافه از دوازده بیمار مبتلا به اعتیاد تریاک و مشتقات آن را درمان نموده و پاکسب صلاح مرضی ساخته است و طبق تازه ترین گزارش از ولایت بدخشان، تیم صحی کانسون که مصروف تداری معتادین در آن ولایت میباشد تا الحال هزار نفر معتاد را (از اهالی و سواالی های شغنان و اشکاشم) ازین و تیره مهلك نجسات داده است.

۸- تاسیس دستگاه های قالبین بافی به نام این کانسون در شهر کابل و دره کیان که تولیدات آن هم اکنون به خدمت سالون های مساجد و سایر ابنیه مربوط به بقیه در صفحه (۹۵)

تعمیرات



د سمنډرونو غرونه

د سمنډرونو په لایتناهی فضاکی هغه اجسام دي چی لایلی ممکن ته هم رارسیدي او شمیر تر اوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټکل شوي او ناسی هیڅکله هم اټکل نه شی ممکن چی په لایتناهی فضاکی باید د یوشمیر ستورو واټن نسبت ممکن ته لږ او د یوشمیر نورو واټن د پوزیت دي . هغه ستوري چی واټن یی له ممکنه څخه د پوزیت دي له ممکنه څخه نه شی لیدل کیدای .

یوشمیر ستوري د ثوابتونه نامه یاد یزي . دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي . یوشمیر نورې حرکت

د سمنډرونو په لایتناهی فضاکی هغه اجسام دي چی لایلی ممکن ته هم رارسیدي او شمیر تر اوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټکل شوي او ناسی هیڅکله هم اټکل نه شی ممکن چی په لایتناهی فضاکی باید د یوشمیر ستورو واټن نسبت ممکن ته لږ او د یوشمیر نورو واټن د پوزیت دي . هغه ستوري چی واټن یی له ممکنه څخه د پوزیت دي له ممکنه څخه نه شی لیدل کیدای .

یوشمیر ستوري د ثوابتونه نامه یاد یزي . دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي . یوشمیر نورې حرکت

ستوري یاد آسمان مشاکونه



لري اود لمر پر شاوخوا ویا په ازاد ډول په کیهانی فضاکی حرکت کوي . په شمسی منظومه کی د ثوابتو شمیر د پوزیت دي نو د پیژندلو او تثبیتولو په مقصد د ستورو پیژندلو ویکولخوا دغه ستوري پر ۲۷ ډول ویشل شوي دي . یوزیات شمیر د دغو ستورو ستروګونه لیدل کیدي علت یی دادي چی له ممکنه څخه په لیسري واټن کی واقع شوي دي . له ممکنه څخه د لمر واټن : له ممکنه څخه د لمر واټن د ستورو پیژندلو ویکولخوا یوسلو پنځوس ملیون کیلومتره اټکل شوي دي . پدي ډول د لمر ریا د شلو د دقیقو په واټن ممکن ته رسیدی .

تعمیرات

گاتا

د هغوی کتابونه ډلې څخه چی د پسر تاریخې قدمت لري او د پخوانی بلخ په سیمه کی د هغه زمان د ستر پوه اونیالی شخصیت ((زواتشتر)) یا ((زردشت)) له خوالیکل شوي پوه د ((اوستا)) په نوم کتاب دي چی د ((ویدا)) له کتاب څخه وروسته یی د دوم آریایی کتاب په حیث پیژندلای شو .

(اوستا) په پنځو برخو ویشل شوي دي چی دغه پنځه برخې په لاندی ډول دي :

- ۱- یسنا
- ۲- ویسپرد
- ۳- وندیداد
- ۴- یشت
- ۵- کوچنی اوستا

د اوستا د لومړی برخې اوه لمر خپوکی چی له یسنا څخه عبارت دي . د ((گاتا)) په نامه نومول کیدي . دغه برخه د اوستا تر ټولو پخوانی او اصیله برخه ده . پوهان عقیده لري چی دغه برخه د زردشت له خپلو خبرو او وینو څخه جوړه شوي ده او خپل اصالت یی ساتلی دي .

پوهان عقیده لري چی اوستا په خپل پخوانی شکل کی لکه د ویدی سرود ونسرو غوندی منظوم و خود وخت په تیرید وسره یی اکثره برخې په اوسنی یعنی منشور شکل اونیستی دي او یعنی تغییرات پکی منع ته راغلی دي . ویل کیدي چی دغه تغییرات عددا د سانسنا نیا نوبه د وړه کی په اوستاکی پیښ شوي دي . هغه ستر توپیر چی د اوستا د لومړنی

برخی یعنی ((گاتا)) اونورو برخو ترمنځ شته دادي چی گاتا منظوم شکل لري او د اوستا نوري برخې د نثر په ډول دي او - نثري شکل لري .

د یاد ولولو وړ ده چی اکثره کتابونه چی د آریاییانو د ژوندانه لومړنی تاریخې د وروته منسوبیزي د نظم او شعر په شکل دي او د وخت په تیرید وسره یی خپله شعري بڼه له لاسه ورکړي او نثرو شوي دي .

د اوستا د کتاب څلورمه برخه چی د - ((یشت)) په نوم یاد یزي اوس هم شعري کیفیت او روح لرونکی او داسی بنکاري چی دغه برخه هم په لومړی سرکی په پوره ډول منظومه وه .

د ((گاتا)) کلمه په لغوي لحاظ د سرود په معنا ده چی په اصل کی گاتا او په پهلوي ژبه کی گاس تلفظ کیده او بیبا وروسته په دري ژبه کی تری ((گا)) جوړ شوي دي چی د مکان او زمان د ظرف په حیث استعمال یزي .

((گاتا)) له پنځو منظومو څخه جوړه شوي ده . هره منظومه له یوشمیر خبرکو څخه متشکه ده چی د ((ها)) په نامه یاد یزي . هره ((ها)) په یوشمیر قطعو او توتو ویشل کیدي چی هره توتو د - ((وچس نشتی)) او هره مصرع د « انمن)) په نوم نومول شوي دي .

په مجموعی ډول ((گاتا)) له ۲۳۸ - توتو او ۸۱۶ مصرعو څخه جوړه شوي ده او د یوه محانګر ی لیکنی سبک لرونکی دي .

د نور سرعت

د نور حرکت سرعت په یوه ثانیه کی د دري سوه زره کیلومتره دي . که چیري په دري سوه زره کیلومتره واټن کی د ریا منبع ولیدل شی یوه ثانیه وخت لازم دي ترڅو ولیدل شی .

د فز سرعت :
د فز سرعت په یوه ثانیه کی ۳۳۲ متره تثبیت شوي دي . یعنی که چیري د دري سوه زره کیلومتره واټن لیري کوم فز یا صوت تولید شی یوه ثانیه وروسته په هدفه واټن کی اوریدل کیدای شی .

کهکشان :
کهکشان د یوزیات شمیر ستورو مجموعه ده چی لمر هم د هغو په ډله کی شامل دي . په کیهان کی د پیر کهکشانونه وجود لري چی هر یوی په متوسط ډول دوه سوه ملیارد ستوري لري .

د فو ستوروله ډلې څخه یوشمیر لکه لمر غوندی نور تولیدوي او تودوخه خپروي یوشمیر نوروله نورانی اوتودوخه تولیدونکو ستورو څخه ریا او حرارت اخلی چی ممکنه هم له هدفی د ویس ډلې څخه شمیرل کیدي .

تراوسه پوري د پرومجهزو او مدرسو د ورپښتو په وسیله د نری یوشمیر پوهان ارفضا غیر ونکی پدي توانیدلی دي چی په لایتناهی فضاکی له ملیارد څخه زیات کهکشانونه وپژنی .

د فو کهکشانونو یوشمیر زمون له کهکشان څخه یو ملیارد نوري کلونه واټن لري . او د یوشمیر نورو واټن تردی هم زیات اټکل شوي دي .

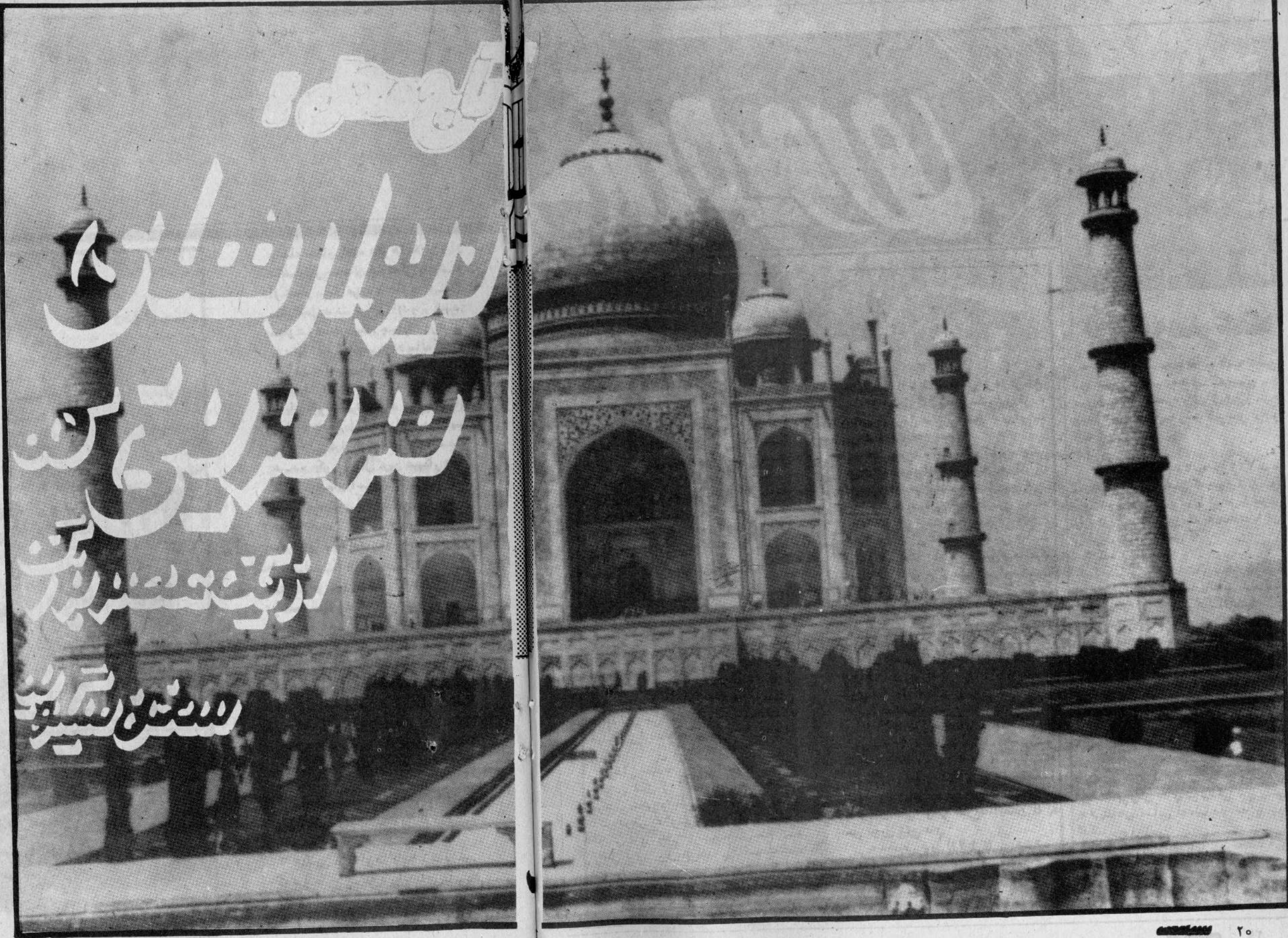
د وکتور ظاهر ظهیر مد پسر
 مسول مجله سپاون بنا پسر د مور
 دولت هند از تاریخ ۲۰ حمل
 تا ۸ نور از شهرهای دهللی
 بمبلی و آگره دیدن نموده و
 از انجا راپسورهای برای مجلیه
 سپاون واخبار هفته تهیه نموده
 اند که اینک درین شماره
 راپور تار از آگره را به نشر
 میسرمانیم :

تزارش اختصاصی
سپاون

در گرمای ۴۰ درجه سانتی گریس
 سفراز دهللی جدید به آگره پوزحمت
 است . فاصله بی که چهارونیم
 تا پنج ساعت رادر برمی گهرود و جاده
 یاریکی که هر لحظه احتمال تصادم
 ترافیکی در آن وجود دارد اما به هر حال
 مسافرت به هند و بدون دیدار از آگره
 چایی که یکی از زینها ترین دستاورد
 تمدن جهانی یعنی تاج محل و دیگر
 بناهای تاریخی قرار دارد و ناکامل
 خواهد بود .

صبح روز ۲ می ۱۹۹۰ متر حامل
 دهللی را به قصد آگره ترک نمود . هوا
 لسی ظهر جاده های مزدحم آگره مرا
 یکی و بی دیگر عقب گذاشتم و در
 هتل زیبای آگره توقف کوتاهی به
 عمل آوردم . در هتل با مهماندار
 محلی آشنا شده و مستقیماً راه پست
 های تاریخی رادر پیش گرفتیم و دیدار
 شهر آگره را از تاج محل آغاز نمود .

پس
 تاج محل مقبره است که شاه جهان
 فرزند جهانگیر و نواده اکبر بزرگ از
 سلطه هاها و مغول که ظهیر الدین
 محمد بابر بنیانگذار آن است برای
 همسرش ممتاز محل بر فراز رود خانه
 جینا بنا نهاد .



تاریخچه
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل

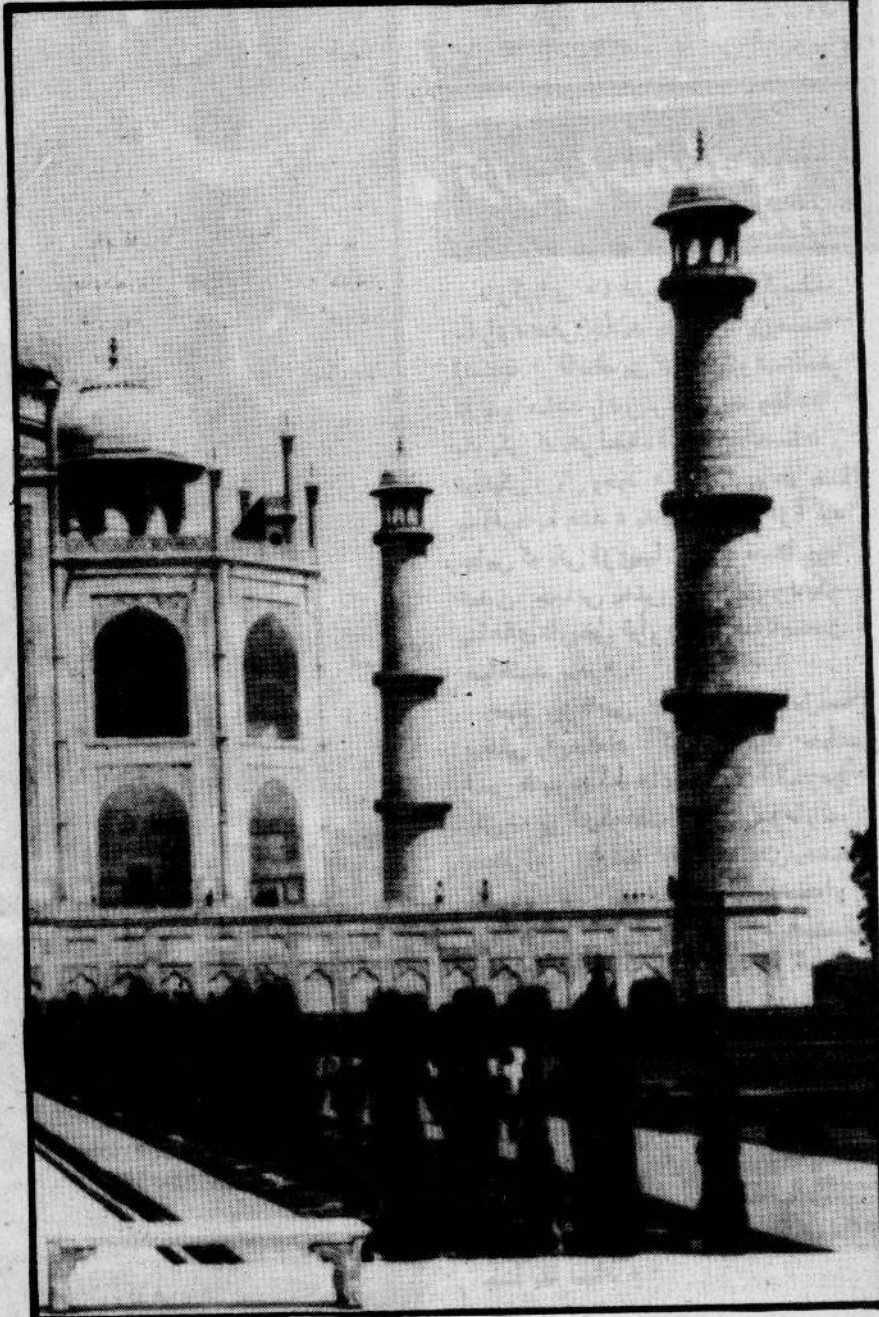
۲۲ هزار کارگر طی ۲۲ سال

دکامین کار بنا

شاه جهان که به هنر ها علاقه زیاد داشت در بهست و یکساله کی با آنکه از همسر سابق فرزند ی داشت هبا ممتاز محل دختر ایرانی ازدواج کرد. ممتاز در هجده سال چهارده فرزند به دنیا آورد و درسی و نه ساله کسی هنگامی که آخرین کودکش را به دنیا می آورد در گذشت. شاه جهان به یاد کار همسرش و بیاد باروری ممتاز محل ه تاج محل را اعمار نمود. این بنای عالی که از مرمر خاص ساخته شده یکی از کامل ترین شهرکار های معماری جهان است سه هنر مند طرح ساختمان آن را تکمیل نمودند: استاد همی ایرانی ه جبر هندو و بر دنیوا استالوی و او ستین دو سرو از فرانسه. برای اعمار این بنا صنعتگرانی چهره دستی را از بخدا د و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی به هند دعوت نمودند.

برای ساختن تاج محل بهست و دو هزار کارگر ه بهست و دو سال کار اجباری نمودند. سنگ مرمری که در ساختمان تاج محل به کار رفته ه تحفه مهاراجه جهوپور برای شاه جهان بود. کیفیت مرمر به کار برده شده چنان عالیست که نور خفیف چراغ دستی در یک نقطه در حجم وسیعی داخل قلعه مرمر را روشن می کند ه مانند چراغی که در عقب شیشه می گذاشته شود.

هنگامی که ما از دروازه ورودی قصر که دو طرف با دیوار های بلند کنکره دار امتداد میابد ه گذشتیم بنای تاج محل در برابر ما قرار داشت

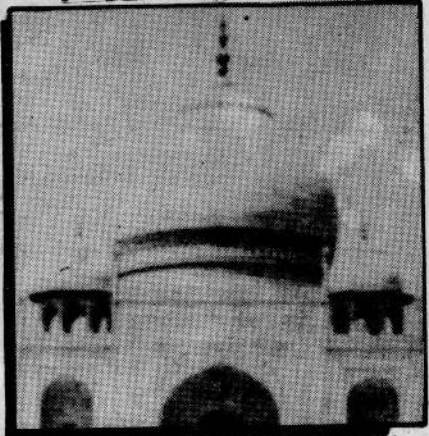


که بر تلواره بی از سنگ مرمر استاده و اطراف آن را دو عمارت زیبا و مناره ها استوار گرفته است. از فاصله دروازه تا عمارت تاج محل باغ وسیعی است که در میان استخری قرار دارد که تصویری تاج محل در آن بازتاب میابد و در فاصله چند متر از میان استخر حالا فواره های آب بلند شده و هوای باغ را طراوت می بخشد. خود بنا از مرمر و لاجورد و سایر سنگ های قیمتی ساخته شده که دروازه پهلوی و چهار مدخل دارد. در هر گوشه مناره باریک قد بلند کرده سقف بنا از گنبدی تشکیل یافته که بر فراز آن میله بی جا دارد. بر دیوار بنا آیاتی از قرآن کریم نقش شده است.

در داخل بنا مقبره ممتاز محل و شاه جهان قرار دارد که در اینجا هنگام ورود دو مقبره به چشم می خورد که اطراف آن با دیواره منبک و هفت ضلعی که از مرمر تقریبا شفاف ساخته شده احاطه نموده است. روی مقبره ها جواهرات و سنگ های قیمتی به صفحه مرمر سفید جا گرفته است. اما مقبره های اصلی در طبقه پایین قرار دارند که بر روی مناشده آن باید پلکانی را به پایین رفت. در این عمارت زیبا جای قارنگی دزدان محلی وارو پایی که کوشش نمودند جواهرات فراوان را از عمارت بدزدند باقیمت و منجمه دروازه ورودی که روی آن با طلا مزین شده بود و حالا از طلای آن خبری نیست ه زیرا یکی از سلاطین سکه پنجاب آن را ربوده است و همچنان الماس کوه نور که از فراز مقبره شاه جهان بر کسده

شده و حالا به موزیم لندن برده شده. ارتفاع بنا ۸۶ متر است و در دو طرف آن یک مسجد و یک اقامتگاه شاهسی قرار دارد. دو بهج عمده در مدخل بنا به دو طرف دیده می شود.

بعد از دیدار تاج محل همراه با مهندسان راه قلعه آگره را که مرکز سلطنت جهانگیر شاه جهان و اورنگ زیب بود در پیش گرفتیم قلعه آگره در نقطه مقابل تاج محل قرار دارد.



به نورد یا قلعه آگره بیشتر از سنگ های سبز رنگ ساخته شده که در اطراف آن حصار های محافظتی و خندق ها جا دارد. در این قلعه میان باغ ها مسجد مروارید ه مسجد گوهر ه تالار های باغی و پارخاس و کاخ سرسیر قرار داشته است.

همچنان ساختمان هایی مانند حمام های شاهسی ه تالار آینه ه کاخهای جهانگیر و شاه جهان ه کاخ یاسمن نور جهان و بهج یاسمن جلب توجه می کند.

هاتنگونه که قلعه آگره از عظمت

یک تاریخ سخن می گوید ه تراهدیها و مهارت خونین شاهان مغل و پادشاهان صرف تاج و تخت سلطنت بهاد میسی آورد.

با مرگ ظهیرالدین بابر ه فرزندش هبا یون به قدرت رسید. او از دست شهر شاه سوری شکست خورد ه ولی سر انجام ده سال بعد مجددا وارد هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت هبا یون هفت ماه بعد در گذشت و جایش را پسرش محمد که بعد ها به آگر شهرت یافت گرفت. آگر در تاریخ هند بنام آگر بزرگ شناخته شده ه مردیکه از سلطه بر یک بخش کوچک هند به فر مانروی سر تاسر هند و ستان مهبل شد.

مهرات بزرگ آگر به جهانگیر رسید که در بهداد نام داشت و در حرمسرای او شش هزار زن وجود داشت که شریک حیات خصوصی او بودند. پسرش شاه جهان باری کوشش نمود تا پدر را از راه بر دارد ه اما موفق نشد و با مرگ جهانگیر از محل اختفای خود درد کن برآمد و خود را امیرا طور اعلام کرد و برای آ سوده گی خاطر تمام برادران خود را کشت.

همین شاه جهان است که تاج محل را بنهاد گذاشت و حتی ساختمان های جدش را ویران کرد تا بجای آن از خود یاد کار بجا بماند ه اما شاه جهان با قیام پسرش اورنگ زیب مواجه شد اورنگ زیب بر تصور های پدرش بسوز شد و شاه جهان را اسیر کرد و در قلعه آگره وی را اسیر نمود. مدت ه (۹) -

دې پوڅه له ښاره لري کليوالی شمېر ته مړوي کله کړي وه هغه کوټه چې موز بکې اوسېدو. د يوه گراج پر سر به دوهم پوړ کې وه. په لويديځي اوجنوسې خواوې يې د وي لويی ارس گانې وې. چې د شاوخوا پراخه او زړه وړونکی منظره او نفا ترې د هغوله ښکلی لرلید سره د کوټې له منځه ليدل کيد. شاوخوا شنې وروښوگانې، چمنې ښکې، پتيان، وياړ او دلته هلته يوېل ته نژدې د گاوندې يا سو کوټونه. د کلي له برسره بيا ان د نژدې غره تر لمنې پورې کوټې او چمنونه و چې دې ټولو يوه د يوه په زړه پورې منظره جوړوله.

خود گاوندې يو کورنوخڅه يوازې يو کور تر نورو زيات زمونږ کوټه نژدې و. د ا زموږ د لويديځې خوا د گاوندې کور چې زمونږ له کور ه پوڅوڅه لري په دوه پوړيزه توگه جوړ شوي واوچې زمونږ د کور له ارسو خڅه به دې ورخوا وکتلی، نو په لومړي نظرد گاوندې د کور په دويم پوړ کې يوازې يوه د روزه تر نظره کيد. چې دکوټې کوټې په ختيځ خوا د يوال کې يوي وړ يې باښي خوا خلاصيد.

خود گاوندې د کور د ا دروزه د ورځو ورځو پرله پسې کتلو وروسته داسې پوڅه عجيبه راته ښکاره شوه. ځکه تل به تر لې وه ان د شې له مخې مې هم نه ولیدلی چې د ا د روزه دې چا خلاصه کړي وي. داسې ايسيد. چې ښايې دلته دې د گاوندې کومه اضافې کوټه وي چې دنه استفادې له امله يې د روزه تر لې ده. خو خو ورځې پس مې کتل چې نه هس مې چې ماگلی وه نده. بلکه دا د روزه لږ تر لږه د ورځې يو وار د خه شيبې له باره خلاصيزي. د لومړي لعل له باره مې يوه ورځ کله چې سبا ناري کاوه. په زياتې حيرانتيا سره دې ته پام شوچې داهرکله تر لې د روزه سره بيرته شوه. د دې د روزه

خلاصيدل خداسته ولی د ويره راته په زړه پورې ولکه چې ان زړه مې ورسره وفور يده. د دې د روزه د اناخايسې را خلاصيدل مې ښه فال وگڼلواو داسې دا مې په زړه کې پيدا شو چې لوي خداي مهرباندي، خټگه چې د ا تر لس د روزه مې پس له مود و خلاصه ولیدله نو داسې به د ژوند د زيات شمير کارونو او جنجالونو د حل لاري هم زما پرمخ پرانستل شې.

د دې د روزه خلاصيد وڅه داسې ژود ه اغيزه راباندې وکړه چې نه مې شو کولی له هغې خڅه بلې خوا سترگې وار مې خو هس چې سترگې مې د دې خلاصې د روزه په

خوا بريد ي باتې وي، پوناخا به مې وليدل چې داسې يوه حسينه پيغله بکې راښکاره شوه چې ان له زياتې ښکلا خڅه يې زما په سترگو پرېښده بنگر ه راپروته. د هغې تورو ملالو فتو سترگو، جگې بزې، سپين مخ له پرمخ او اننگوراموږ ند و تورو حلقه خوږ لسو زلفو سره د يوه تنکې او نوي رافور پد لسی حسن د پير رنگينه پسرلی ساز کړي و. په تيره بيا د هغې گلابي رنگه پنجابې جامواو هغه نازکه گلابي تيگري چې له خپلو خوږو وښتو او صراحی فارې خڅه يې راتا وکړې، هغه يې گرد سره د گلاب د گل په خيبر ښکاروله. د پيغلی دې آسماني جين مې داسې په سترگو خوازه و وږول چې اوږدې شيبې مې سترگې د هغې نازنين صورت ته پاته وي. خه شيبه پس هغې هم زه وليدم او غو واره نابره راسره سترگې په سترگې

بيا مې د روزه خواته وکتلی. نو مې لیده چې پيغلی هم له يوې خوږې موسکا سره د روزه پسې پورې کړه او زه هم د خپلې نوکري خوا روان شم. هيڅ ونه پوهيدم چې د دې د روزه خلاصيد اوله هغې خڅه د يوه تنکې اورنگين حسن ليد لو پرما خه وکړل، پوند او کوټ يې کړم، عقل او هوش يې راخڅه واخستل. خو له يوې پيري خيالی او هوسناکې دنياگي سره مې آشنا کړم. د نجلی جاد وگر حسن مې په زړه کې نوي نوي اندېښنې راوښې کړې او زه يې په راز راز خيالونو او چرتولو سر کړم ان د ويره چې دود، ورو مې له ده او هغه خڅه د گاوندې دکورنې د پيژندنې په باب پوڅه معلومات پيدا کړل او راته خرگنده ه شوه چې دا د يوه سوداگر کور دې چې پخپله مياشتې مياشتې پخپلو کارونو پسې ورک وي

خو که گورم چې سبا بيا هم هند اسی د روزه خلاصه شوه اوسم له دې چې زه به نا ري کولو م، پوهل بيا د حسن ميره به دې د روزه کې راښکاره شوه او زما سترگې يو لعل بيا د هغې د نازنين صورت د لعلنده سپوږمې پلوشو سره وپسرېښولې. خون مې د پيغلی په کورا کوکي ترېرونه زيات شوه وڅه ليدله.

زمونږ د ا بڼه په پته ليدنی کتنې زياتې شوي او دې پوه شم چې نه د ا يوازې زه په حسيني پيغلی نه م مین شوي بلکه د هغې په زړه کې هم ضرور خه شته. په دې لړ کې د پيري ورځې وروسته کله چې مې يوه ورځ بيا د هغې افوستله افوستل مې چې نوکري ته ولاړ شم. په زياتې حيرانتيا سره مې پام شوچې د پيري په خيبر حسينه پيغله راته خه اشارې شاتې کوي. پوهل بيا مې

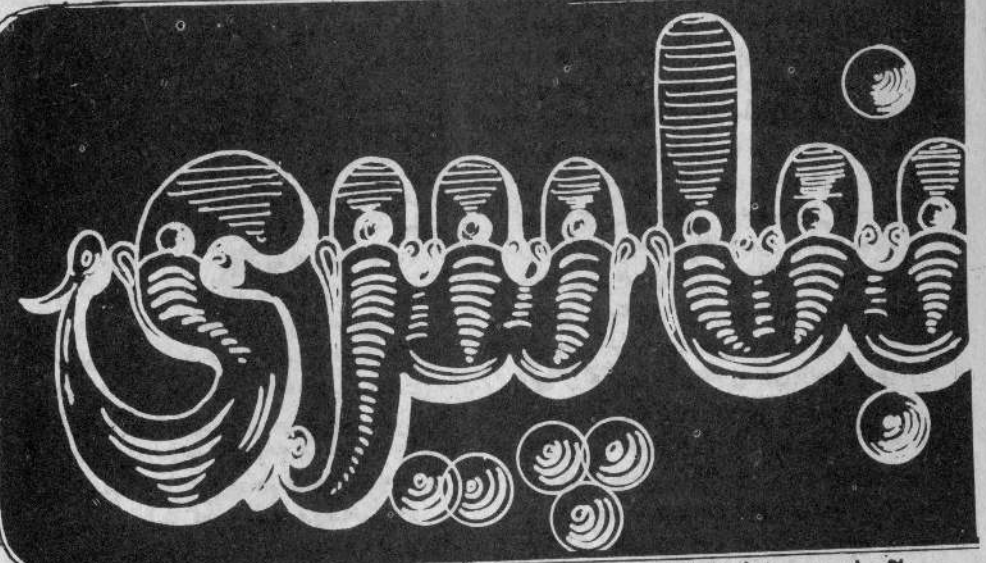
ناکو خبروله لنډو لنډو وخت اټانو سره چې په ځنگلونو کې د بيلبو د چغيد و په خيبر راته زړه خونونکې ښکاريد، ماته گرد سره دا خرگنده کړه چې په رښتيا هم حسينو نجونو ياري خومره خوږه او ژوند بخښونکې وي. پدې ورځ هغې په خپلو ټولو خبر وکې يوازې خپله مينه ټولې ټولې راته خرگنده کړه، خو زياتره يې له ما پوښتنې وکړې: کله دې واده کړې... خو ما شومان دې دې څه کار کوي....

اوما د هغې پوښتنو ته له جواب وپلورېد م دا دا م هم ورکړ چې د هغې سوزلنده معنی مې د زړه په تل کې محاي نيولې دې، او د هرڅه باوجود يې له ماخڅه بېخي بل بڼيا دم ساز کړې دې. خونو مود مينې خبرې او انساني داسې خوږې شوي چې ورسې لشکر اي له هغې خڅه نورڅه زيات

پس او شتومين سرې و، داسې ښکاريد ه چې پوڅه عياش دې هم وي. ځکه هغه مخکې تر دې دوه نوري ښمې هم کسري يوي او ښايي يې د نه په ښمعه وه. هغه په پوهل يو دوه ورځې کورته راغې، بيا به ولاړ او په مياشتو مياشتو په ورک و. خود ښايي نه يوازې خپل ميره فني هيڅ نه خوښيد، بلکه هغه يې د پيرن سات پد ايسيد. او د هغه په نسبت يې زياتې کړکې تلکې زړه وړه له کړې و. ان د ويره چې کورته يې د ښايي له راوستلو پس پوهل هم د هغې خلاصه ټنډه ونه ليدله او ان په راز راز بهانواو لاسو سره ښايي داسې ترې لمان ځورولې و چې فني ان پوه پوهل هم د دې مجال نه وموندلی چې د هغې د حسن اوصال له مسوږياغ خڅه د مراد گلونه غنچه کړې. خود چې ښايي ولي خپل ميره د ويره بد گانه لاهم م نه پوهيدم.

يوه ورځ چې له ښايي سره مې له فرسې وروسته بيا هم له کلي خڅه د وتلو کورند و تر خوله ليد لو کتلو هده اېښې وه. په هوا کې ناڅاپي ښکلی او چټک بدلون راغې. غس و ورپسې، تالندې برېښنا، په هر ک باران او هغولر وچې په شاوخوا فوټو راښکته شوي وي، خپل محاي زېرې لمر اوشنه پراخه آسمان ته چې ورځې دود، دود بکې لکه واوره په سفدر کې حل کيدې، برېښود. په کورند وکې غمو او په پولو کې وښواو گياو چې باران يې په خنډ وکې د مړولو اميلونه جهر کړې و د لمر په پلوشو کې لکه د شنو وړښو په خيبر اخلاکوله او د پسرلنې باران خڅه وروسته راولاړې شوې زمې ته په ناز او مکيز ماتيدل راماتيدل، اولاه دې نندارو مې سترگې نه وي مړې شوي چې که گورم - ښايي به مې له خپلې چناري چادري سره را ښکاره شوه او پوله په پوله زما په خسو رافله.

د انوهغه ورځې وي چې نوروما هم نشو کولی د ښايي د دې سوزنده او بې باکې مينې په وړاندې يې شپږه پاچه شم. لورې له ټولې دنياخڅه يوازې د هغې په ليدلو سترگې خوږې دي اوکله به مې چې هغه ليد له نوبيا به مې پهن شم هم چرته نه واهه او د هغې په خاطر به هره قرانې راته آسانه لاهه چې ضرور برېښيد. د ښايي مخې ته وړم او هس چې هغې په موسيدلی اوکله د نوي فور پد لې ځلاب ښې خپله چادري له مخې اړوله، سره سترې مې شې موکره، خومره ښکلی ورځ اوڅه پختور ساعت و. پوهاي ښايي لږ څه په پولى وښويد، نژدې وه چې ولټوي، خسو



لند د استان
مصطفی جواد ليکنه

لاص له پښورک کړل او هسې چې زړه مې سختې توبکې وهلی، له کوره وروته، اون هغه لوري روان شم چې هغې په اشارې راته نيولې و. اوچې کله لږ خه وړ اندې د يوې ژرې او متروکې کلا ترخواخه شيبه ودرېدم نو که گورم چې پيغله هم په سوې چناري رنگه چادري کې راښکاره شوه. د هغې په ليدلو پس پوهل بيا لکه په دام کې نښتې مرض زړه په ترکوشو پيغلی د راژوندي کېد ورسره سم په پيري حيانا کې ښې اوله لنډې موسکا سره سترې مې شې راسره وکړه او دود، وړيد کلي خڅه بر د کورند و او وروښوگانو په خوا روان شو او هلته د سپرلشو مسوود کورند. په پولو ورس شو، چيرته چې کراره کړاړې وه او تر پيد لو محايونو هم خوک نه ښکاريدل.

هغه ورځ ان تر نژدې فرسې پورې سره وگرديد. د گلابي پيغلی پستو او وړ مينه

خو په دې کور کې يې بون ابلار له دوچتو پيغلو خوښد او د سوداگر له هغې سوې ښمې سره چې يوازې دوه درې مياشتې پخوا يې کړې وه اوسنې مادا پورا خسو خو حله ليدلی و چې لکره به يې په لاس او په پير کړ او او توخيد و ستميد و سره به په لاري ته.

ماته داسې ښکاره شوه چې دا به د پوډاله پيغلو لوبو خڅه کومه يوه وي. خو ما په خپل ټول ژوند کې داسې زړه راښکونکې، د دنيا له ټولو گلابونو گين اوله ټولو سرلښوونکې او تانده حسن هيجرې هم نه ولیدلی.

د انسان د گاوندې د کور د پورې د روزه زما د پاره د لوبو او سرکښو په پوڅه گنا وگور و هيلو، هوسونو او اميد و نوډرگاه شوه. د دې د روزه خلاصيدل هسې ولکه چې زما پسر مخ د يوه بل نوي، په زړه پورې اونکلسي ژوند لاره پرانستل شوې وي.

شوه. بيا يې هم په کوټه کې دننه په خه کار سرښکته کړ، خو هرڅه شيبه پس به بيا لکه برېښنا راښکاره شوه. په زړه کې مې د حسيني پيغلی د نازنين حسن ليدلو داسې پوڅه خوږې ولولې او يارولې او پيل شوې ويد ه عواطف يې بکې راوښې کړل چې زه يې اړ ووستم که هرڅنگه کيزي، بيا او بيا د هغې خوا وگورم. د دې له باره چې ما - شومان او ميرمن مې راته متوجه شوې نه وي، نو ژر مې خپل چاي وڅښه او بيا هم هلته چې ناست مې، د خپلې دريشې په افوستلو بوخت شم. د پيغلی دې ليدلو کتلو، داسې يې واره او تره وړه کړې مې چې ان - کله آيښې ته ودرېدم، ورسې ليدل چې حشې د کمپنې تکي مې هم وړاندې او وروسته تر لې دې.

زړه نازنه خو لږ څه په پير ه تللوته چمتو شوم اوچې خپل لاسې بکس مې واخست او

مايي زر لاس ونيوه اورا پورته مي کړه د -
 هغی د مرمرين لاس مطبوعی تود وخی می ان
 زره راتود کړ او هسی چی می لاهم د هغی
 لاس پخپلو لاسونوکی نیولی و ، بیا هم
 په ورو ورو به بولو گرید او د مینی خواله
 مو سره کول . بناپیری بدی ورغ لانوری -
 پوز نوکی او حیوانونکی کیسی راته وکړی -
 هغی راته وویل چی خرنګه د هغوی کلسی
 کوربه جگر وکی وران او لوته لوته شوا و د
 کورنۍ فری خولا بریز ده چی ان د هغوی
 فوا ، فواګانی او بسونه چرګان هم ژوندی
 یا نه نشول . خو ګوره چی نصیب او قسمت
 خنګه بناپیری له دی ناتاره ژوندی وساتله .
 هغه د بیسی په شپوکی د خپلی ترور کړه
 بنا رته تللی وه . د بناپیری ترور چی کله
 بنا رکی می ژوند کاوه ، سړه او یواختی
 خیالی زلی زوی می به جګړی کی وړل شوی
 و . نو خنګه چی تردی وروسته بناپیری هم
 بل داسی کم دوست او سرپرست له درلوده
 نو هغه چی د خپلی ترور کړه می استوګنه
 غوره کسره . د بناپیری ترور چی لاهم -
 لخوا نه وه ، بته به بته به دی بسی گرید و
 چی که وکړای شی لمان ته خوک د ژوند
 شریک پیدا کړی . خود اچی هغی هیڅ
 هم نه درلودل نو د هیچا باملرنه یسی
 چند ان لمان ته نشورا اړ ولی . هغی که
 څه هم چی ان حیثی کسان می تر نظرسر
 لاندی هم کړی و ، خو بدی هم پوهیده
 چی دی وړلی کوندي کولوته هیڅوک هم
 زره نه به کوي . خوله هغی سره د بنګلسی
 بناپیری پوهای کید و ، هغی ته څه نوی
 فکرونه اوتازه اند پینی ورید اکر ی . نو
 هغه چی د خوصا شوله تیرید وروسته یی
 همداشتمن خوصا ش سوداګر پیدا کړ او د
 لسولګو روپوه اخستلوی بناپیری لاند په
 لاند وبری خرڅه کړه او هغه هم د مازي
 نیګاح په تر لولو سره بناپیری خپل کورته
 بوتله . خپلو دوو پخوانیو بڼو ته می
 چیرته به بنا رکی یو کوربه کړا ، و نیوه .
 او بناپیری می له خپل بلار او دوو پیغلو
 خویندو سره پخپل همدی پلرنی کورکی
 استوګنی ته اړ وېسته . خوفنی هغه
 نوی شتمن شوی سوداګرو چی ان د بنا -
 پیری په خیر د غوریدلی ناوی له مینی می
 هم زیات شتواو بیسوته نظر درلوده . نو
 داچی بناپیری له دی ټولو پینو څخه
 په خیرید وسره د خپل میره په نسبت
 سخته کرکه پیدا کړی وه . دی کرکی د هری
 ورسی په تیرید و لازیات د بنګلی بناپیری
 په هر مکی رینی محفلولی او هغه یسی د
 فنی خان په مقابل کی په یوی ټوټی کرکی
 بدلوله . فنی د بیسو مینی او د خپلسی
 سوداګری پتو او بنکاره معاملود اس -

بوخت کړی و چی ژوند ، کور ، تنعسی او
 ان ناوی بناپیری می هم تر ی هیرو لسه
 هغه چی د پیری د نیایه ورکړی سره
 می کړی وه .
 د بناپیری ترور هم چی د هغی په پلورلو
 سره بوخته بیسی تر لاسه کړی وی ، تردی
 وخته می د لمان په خیر یو کونډه سړی
 سره ګوتی خوزی کړی او هغه می پخپل
 دام کی را ایساره کړی و . خو کله به چی
 بناپیری هر دوه دري ورسی سره د هغی
 کړه ورته او هغی ته به می د خپل ژوند
 تاو تر خوالی خرګنداره نوتوروه می هم
 چی لمان د هغی په وړاندی یو ټول -
 ملامت ګانه ، بناپیری ته ډاډ ورکاوه او
 هغه به می د پتی ته هخوله چی د لمان د
 ژورولو له باره څه لاره پیدا او خچاره
 وسنجی . تر دسی له هغی سره د اوزه
 هم کړی وه چی بدی برخه کی به ترورسه
 وده له هغی سره مرسته کوي ، اودا -
 شان زره به پای کی د بناپیری په ژوند له
 سره تر نیایه نه پوره خیر شمع له دی -
 ترخو پینو او کسو څخه په خیرید وسره
 می په زره او د همن کی مرسامونک -
 اند پینو لمانی وپوه او ان د ویری او ګواښ
 احساسه راته پیدا شو خو اوس نا اویا -
 پیری مینه داسی اندازی ته رسیدلی وه
 چی فکر کم نور د وار و شوکولی هغی
 هیرو اولمن می خوشی کړ و ، خو چی
 بناپیری بالاخره خپله وروستی غوښتنه او
 خبره هم راته وکړه اوله ما څخه می غوښتل
 تردی حتی می بیای میره راشی .
 د هغی د ژورولو لپاره څه لاره چاره
 وسنجم . خوناپیری هم بدی پوهیده
 چی زه یا باید له خپله کوره تنعسی او
 ماشومانو څخه لاس واخلم او له هغوی
 تیرم اویام داچی بناپیری د هغی
 له سوزنده مینی سره هیرو او لمان تر ی
 په خنګه کړم خونه زما په زړه کی د -
 هغی لیونی مینی داسی اور لګولی و چی
 هرڅه می کولی شول ، خو بناپیری من
 هیرولی او پرینودلی نشو . تر دمانعه
 بناپیری ، دوه دري محله د خپلی ترور
 کړه هم بوتلم . داسی راته بنکارید ، چی
 زه خپل ژوند د بناپیری له مینی قربانوم
 اوداسی څه عجیبی اوترخی بیسی می
 په ژوند را روانی دی چی زه می مخه
 نشم نیولی اویام نه غواړم د هغو
 مخه ونیسم .
 د بناپیری ترور چی زما اود هغی
 ترمنځ له سوزنده او غوریدلی مینی
 پوره پوره خبره وه ، هرکله می په پیره
 مینه زما تود هیرکی کاوه اوزه می دی ته
 هخولم چی ژر تر ژره می د خوزی د -

ژوند د ژورولو له باره چی سم ورسره
 زما پخوانی عادی ژوند هم بریادید .
 څه فوځ کار کړم اوله دی نوی غوریدلی
 گل سره نوی اورنگین خوشحاله ژوند له
 سره پیل کړم . بدی توګه د بناپیری
 مینی زه پخپل ټول ژوند کی له پیسرو
 پېچلی سوال سره مخامخ کړم . راز راز
 اوزره لری زونکی سوداګانی می را وا -
 چولی اود لوپواند پینو په سمندرکی می
 لاهو کړم . د بناپیری اود هغی د ترور
 د افوښتنی هغه وخت لازیات بیسی
 شوی چی هغوی ته جا خبر راوړ چی
 فنی خان خو ورسی سره له ملکه بهر له
 خپل اوزده سفر څخه راستنېږی .
 بدی کی یوه ورغ بیا هم د بناپیری په
 غوښتنه د هغی د ترور کړه ولاړ و خودا
 وار می د هغوی د وار وترمنځ د څه
 پتی خونۍ ، تر شونه ولاندی خندا او او
 څه پتو خبرو او اشارو کا یوا حساسی وکړ .
 څه شیبه بس هم د بناپیری ترور د خپل
 نوی سړه سره د ودی ایښودلو په پلمه
 له کوره ووته اولار به او بناپیری هم
 د روزه بسی وتر له اویانوس له دی -
 چی یوښه دمزی چای می رادم کړ او د
 یو څه خوز واو موی سره می راور ، نو
 رافله اوبه بیخه زره راسره کیناسته او
 شیبه بس هسی چی می خواته پیره
 بدی ناسته وه د لومړی محله له باره
 می په زیاتی مینی لومړی خپل سر په
 ولی راته کینود او هسی چی نابیره یسی
 خپلی تنګی کلابی شوندي زما شونډ و
 ته راور اندی کړی . لمان می بی واکه
 زما په غیزه کی راواچاوه ، اوزه هم لکه
 داچی لومړی شمع نوداسی می په تو -
 شید کی مینی د هغی په وړی خولګه او
 کلابی اشکو خوله و لګوله اوداسی می په
 غیزه کی تنګه کړه چی د هغی د تنګی
 زره می وار تریدل می د خپل زره له
 ټوټو سره پوهای احساساوه خو بدی
 اورنجه او سوزنده حالت کی می بناپیری
 ورو پرمخ لاس راتیر کړ او هسی چی خپل
 نازنین سراو صورت می به زنگانه راته
 تکیه کړه ، له یوی خوزی موسکا سره یسی
 راته وویل :
 - سلیمه () ته می پرخوښیږی
 () مینی دی لیونسی کړی م ...
 یوه شیبه دی هم نشم هیرولی خوا یا ته
 به دومره وکړی چی موز سره پدیر خپل
 اود مینی ډک ګډ ژوند ته ورسید و ...
 ستادی په خپلی میرانی قسم وی ، چی
 مه می بریزده ، د فنی په خیرد دوه -
 پینو لرونکی لیوه خوراک شم ... هسو
 سلیمه () که یوه شم چی له هغه سره

ژوند خولاخه چی د یوې بلې شپې تیرولو ته اړ کینم ، نوډاډه اوسه چی سمدستی به یوه کبه زهروخورم اوچان به وژنم ... همداسی فیصله ده سلیمه (... نوره - خوښه ستا ... زه چی شپه مخکسې د ښاپیری د وصال په هوس کی نینې نینې - شوې م ، د ښاپیری په دې خبرو یوخل بیالزخه به سرشم . زه رښتیا هم له ډیر لوی او بیچلی جنم کور سره مخامخ م . د ښاپیری هرڅه دومره له منی ډک و چی ما به په خپل کور شوی هغی باندې دخپل کور لاس د لاسپلوس ولگوم . آیا داکه وده او چی د لاسپلوس ښاپیری می داسی له خپل تخیل لوگس مزې سره لکه د گلو دوس به شوی و کس پرته وه .

نوما هم هسی چی د هغی په خوښی کی گوتی وهلی او د هغی په لاس کله نازک صورت می لاسراسته . نوی خپله وروستی فیصله ورته خرگنده کړه چی د فنی تر راتلو مخکی به هغه یوه لري کلسی ته ، چی خوږی هلته اوسنې ، وولم بیا به له هغه بحایه خپله لاره باسو . ان هغی ته می دا ډاډ ورکړ چی د هغی په خاطر کولی شم خپل کور - میرمنی او اولاد ونوته شا کرم اوسری تیرشم .

د دې خبروله اورید ورس لکه داچی ایله اوس چی زه لگیدلی وی ، لسه فنی می راباخیده او هسی چی با دا - می سترگی می به خنګه راولی ولی اولاس می زما به لاس کی ونیو ، نوی له زړه - خنګه د وروستی شک د لري کولوله پاره راته وویل :

رښتیا وای سلیمه ! ... قول دې ؟؟ او ما بیا هم به موسید وسره ورته وویل : - هو ښاپیری ... زه به ستا له پاره له هرڅه تیرشم ... هرڅه به وکرم ... خو تابه پری نه زدم چی لیوان دې - وخورې ... خپل گرد ژوند به دې لسه سره نهار کړم او خوچی ژوندي می لکه د لیمو په خیر به دې ساتم ... پس له دې چی له هغی سره می د تللو د وړی ، نینې او بیا به باب تیکه وعده کینود ، نو د هغی هم پوره زړه ولگیده اوښه ډاډه شوه او هغه رخت می ایله دا راته خرگنده کړه چی ترویی د دې په غوښتنی نن شپه خپل کور هغوی ته ور بری ایښی او خپله هم خپل میره ته ورغلی ده ، او اوس چی داسی ده نوزه ستا اوستا به واک کی م . اوله دې خبرې سره سم می نری اوله بشپړ وپکی لیجی او مر وند ونه راخنګه راتا وکړل او داسی

می به فنی ه کی تیڼګه کړم او په خوله می خوله را ولگوله چی ما ویل له ډیره خونده کباب اولوبه شوم .

هغه شپه می تر ښاپیری داسی بحان د ښاپیری د وصال په سمدرکی غوږه کس چی هلو ونوړی هیڅ شانی ارمان هم په زړه کی باته نشو او د جنت مزې می د دنیا پر سرولیدې . خوله دې سره دا هم راته به ډاګه شوه چی هغی به (ننیا) هم له میره سره د هغوی پس رخت لکه خنګه چی لانه وه ، بحان د - هغه غوښتنواو لاس ته غوسپارلی ښکته ښاپیری تر هغی شپې هم لا بکسره له ښاپیری سره می نری وروسته دریمه وری وکولم . بدې وری ښاپیری د وصال لامل جاد وگره ښکلا موندلی وه . بار خنګه چی د ترو وری نسبت زیات او سپین الوشلی . سپین چی می هر شپه سر چی اوس می او ترو کلسی پخوانی نوح کات له دې لپاره داسی راته ښکاره شو چی وڅه ډیر اوله وای خپل دې د هغی سرخ غوږیدلی و چی د وری نیس سیدان هغه به لوړ شوی لکه د وری هغی له هغی سره د تللو لپاره د وروستی خبرو او نورو سبب کولو وروسته هغه خنګه کړ او خپله هم د خپل دې غوښتنی وکړه . با ډاډه بحان - چمتو کولو به خاطر کونه ولاړ او لاس خپلی میرمنی خنګه می غوښتل چی اوس د پاره سفر ته د تللو له پاره جانی او نوری شیان به یوه بکس کی راته چمتو کړی . هغی ته می داسی بهانه کړې وه چی موز د خپلی موسی له خوا کوم بل ولایت ته د خه موی له پاره شو .

شپه به ډیره ناراسی راباندې تیرسره شوه ، پکی خوب هم رانغی ، تر سببا پوری له یوې خوا د ښاپیری د سوزننده منی اند پښو اوله بل بلوه له کسور ، میرمنی او اولاد ونوخنګه د تل له پاره د جلاکید و فغونو پراساختی م ، خو هر څه چی و ، شپه تیره شوه .

سبا زړ زړ راپورته شوم او د ناری له کولو پس د دریشی باغوستو لگیا شوم . خود وې سترگی می د گاوندې د کسور د روزی ته باته وې چی کله به خلاصیږی او ښاپیری به تری له کوره خنګه د وتلو له پاره ماته اشاره کوي . موز همداسی سره ویلی و . خو انتظار اوز د شو او - د روزه خلاصه نه شوه . میرمن می پوڅه شکته شوه اوس چی هرڅه تیار دې اوسا رخته کینې م ، نوزه ولی نه شم ؟؟

په پای کی هم له یوه اوز ده انتظاره

وروسته د روزه خلاصه شوه او ښاپیری پکی به ډیری ترهید لی ښی رانیکاره شوه . خوشم له دې چی فوښتل می ماته په اشاری څه روایی چی کتل می د یوې فتنی ، خورتونجونی خیری لرونکی سړی می خواته رانغی ، ماشا ورواړه له خود سترگوله اړ خه می په کتلوسره ولیدل چی سړی ښاپیری له نرواوز وروپوله اوسه داسی زورسره می د کوتی پریخی وپورعوله چی ان د غورصید و آواز می زما ترخوزه شو ، اوله دې سره می د روزه هم په ډیر شدت سره ووهله او پوری می کسره . په زړه می سختی غوسی منگول ښخه کړه او بدې کی می واویدل چی سړی ښاپیری وهی . داسی جو د چیغسو ناروا اوږ او اوزی ښه اوریده . اوس نو یوه شم چی داسی می ضرور سړی هغی دې ، چی ښای نن شپه ناخایی رافلی وی .

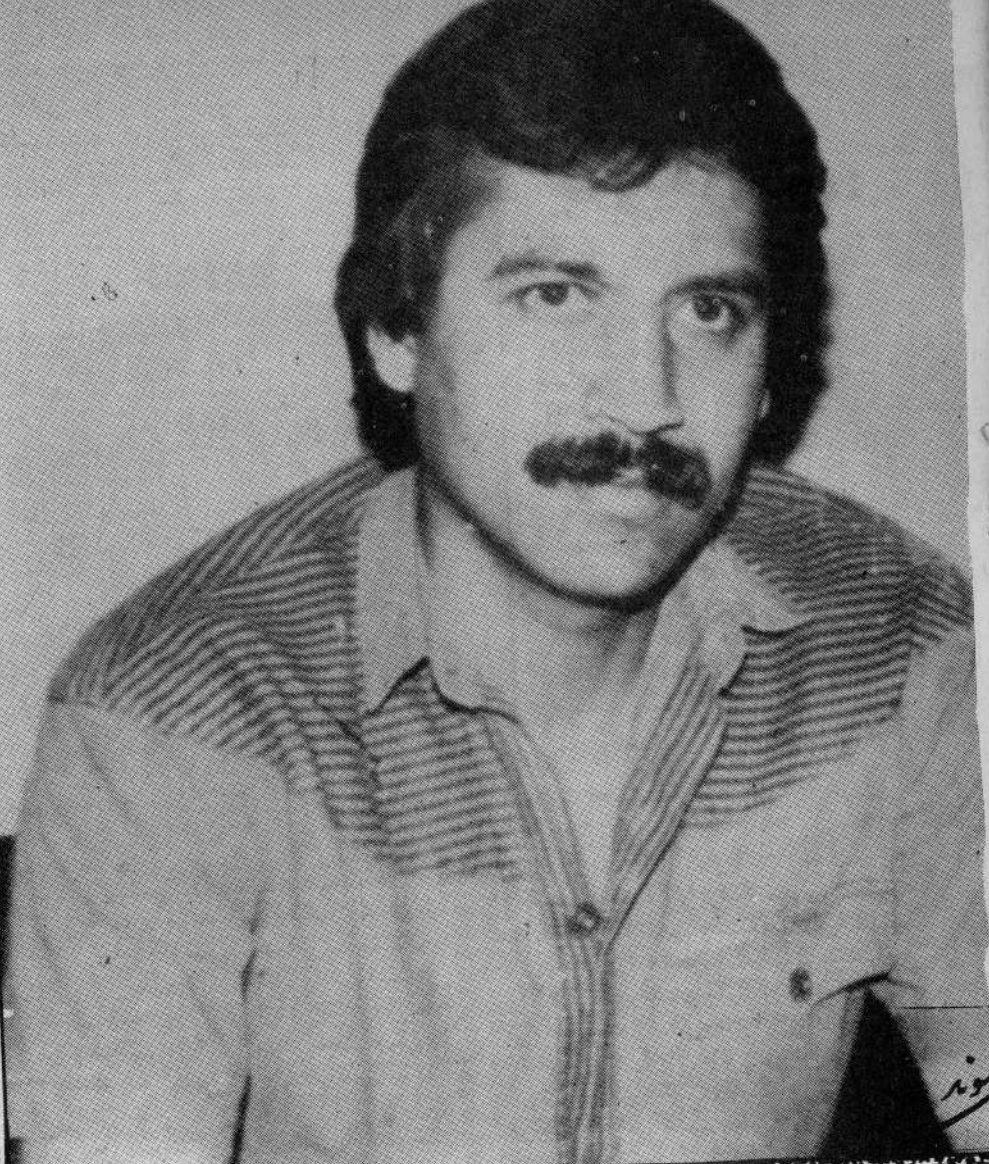
خولکه داچی دسړی زړه د دې د روزه په تر لونه وی ډاډه شوې . نوشپه کسری پس چی خنګه میخونه او د لری کسو کسری راوړی او د روزه می داسی کلکه ډیر وکړه چی هلو و بیا هیڅکله هم هغه خوک خلاصه نه کړې . د دې ترخو کسری په لید لوسره داسی شم لکه چا چی د وری د نیاقومونه او کړ اوږه زما په لاس کی راکاچولی وی . نوی د خپلی میرمنی اړ او د اشتباه د لری کیدوله پاره بحان به ناراض ووايه او داسی می خپل تکلیف هغوی ته زیات ونیوه چی هلو هغوی د اراسره ومنله چی سفر ته نسم تللی . خو په زړه می یو خدای خبرو هغه وری می تر بیګا پوری هرڅه چی وکړل هیڅ داسی چاره می ونه موندله چی زه دې باید خه وکړم او په خه توګه دې ښاپیری وژنوم . پخپلی دې ناتوانی سخت غوسه رافله . خو آیا ماخه کولسی شو ؟ آیا بحان او خپله مینه می رسوا کړی وای ؟ بله می هیڅ لاره له صبر او انتظار ایستلو پرته نه تر نظره کیده .

په سبا می نوکړی ته ولاړم ، خوله فرسی سره سم بیرونه کورته رانغلم . که کورم چی یوه لاری ولاړه ده او دوه تنه سړی او خوما شومان تری د گاوندې کورته کالی چلوی . لکه چی د ښاپیری د وې کورته نوي کومه کبه رانغلی وه او چی کله می له هغوی خنګه د دې کور د بخوانیواوسید - ونکو پوښتنه وکړه . نو داسی راته وویل چی هغوی نن لاس بجی له دې بحایه کده وکړه او د اکوښی موز ته به غوراکر . خودا هغوی ته نه وه معلومه چی د کور پاتی په (۹۱) مخ کی

صدای خوشداشتن نیست
 نظریست که همه آسانها صاحب
 آن نیستند. اما شناخت و ادای
 درست و دقیق کلمات و بیان
 خوب صفاتی اند که آسانها بعضا
 تلاش و تجربه آن را کسب می کنند.
 حرف های دایم با نیره راهی گوینده
 خوب را در یوتیوبیون که با هم میخوانیم:

خواستید گوینده باشید و چی کنید؟
 - خواستم گوینده باشم و کلام زیبارا زیاتر
 برسانم. باشد که به آن معراج برسیم.
 جوینده یا بنده است.
 چه پیش برداخت هایی برای یک
 گوینده لازم میدانید، و خود باچی ها
 وارد عمل شدید؟
 - صدای زیبا، لحن فصیح باطنی-
 دلنشین، آشنایی کامل باواژه ها و
 بهره داشتن کافی از سواد، البته
 نه در سطح خواندن و نوشتن. بل بالاتر
 از آن و... در مورد خودم زیاد
 نمیدانم اصلا تفاوت آدمها در مورد
 خودشان، همیشه صادقانه نیست
 خوشبینانه است. اگر بگویم باهمه
 باور میکنید؟
 و اگر بگویند بلی، یک تعداد دلنشین
 برای من.
 به نظر شما دانستن موسیقی کلمات
 برای یک گوینده بالفطره نیاز حتمی
 است؟

اگر بخواهد خوشگو و خوش کلام
 باشد، حتما اما در... ریاضت
 واقعا هنرمند ارزنده و پس بها.
 سوز، مطالب مورد خوانش، بانویست
 صدای گوینده، بایست آشتی پذیر باشد.
 شما چی گونه می اندیشید؟
 - انگاشد رایج مورد نظر بود بوسه ان
 پذیرا بگوشان را می برسید، زیبا
 آشتی پذیر صدای گوینده با سوز
 مطالب آید رضویست که بگوشان
 موسیقی ویژه وضا دادن لازم به
 برنامه پی.
 برای گوینده شدن در رادیو و تلویزیون
 چه معیارهایی وجود دارد. شما
 با آن جوراستید؟
 - به نظر من معیارهایی که در رادیو
 وجود دارد خیلی دشوارتر است تا
 لطفاً صفحه برگردانید



کفایت سخن را با جاوید نیره و سفر ننگی کریم با هم در یوتیوبیون

خاوند راهی و از غبار خوب برآید بود.
 تلویزیون نخستین کارها پیشرا سر-
 ((باران)) آغاز کرد. به نظر من
 جاوید راهی تا از زیر باران بدر آمد
 راه خرد راهت است که آشنایی بیشتر
 ((باز آمد آن روزگاری)) همه ای لیس
 همه می باشد. به آرزوی آشنایی بلند
 راهی درین سفر همه و شنیده می باوی
 دانشم که میخوانیم:

از کجا آغاز کردید؟
 - سال ۱۳۶۰ آغاز کارهای هنری امیتوان
 باشد. مدتی سال به همکاری فرهاد
 دریا تبعه نظر الجنیر محمد صدیق تمام
 اساس موسیقی را فرا گرفتم. سال ۱۳۶۳
 وقتی ارکستر باران کارها پیشرا آغاز کرد
 من عضو این ارکستر شدم. فکر میکنم در هر
 گوینده همه حرفها در مورد آغاز کار باشد.
 نخستین آهنگ تا کجا ام، و آخر
 کدام؟ چی تفاوتها میان این دو شمار
 کرده می توانست؟
 - نخستین آهنگ (مع نما) (مع نما)
 از ساخته های فرهاد دریا و آخر
 آهنگ به نام (باز آمد آن روزگاری) ساخته
 (صبر) میباشد. به نظر من کار هر دو
 در آغاز نایب است. چه از نگاه آواز -
 شعر، کمپوز و بهره جماعت اگر چه تاحدی
 اعضای گروه هنری باران در تهیه و
 انتخاب شعر و کمپوز می به خرج میدادند
 اما یک نکته قابل ملاحظه در این است
 وسایل موسیقی و ضبط صحنه می باشد. که
 این خود درجه گویندگی یک آهنگ تا
 به سزا دارد. به نظر من در کار سایر
 معزات یک آوازخوان، آنچه در سزا به
 موسیقی چیره می سازد، همانا تجربه
 اندوختن است که هنرمند همه نظرهای
 فراگرفته اش را در صحنه پیاده می سازد و -
 طبیعتا که حرکت و عمل آواز را به
 منزلت می برد به این رقم تفاوتهایی که
 میان آهنگ نخستین و آخرین من که تا هنوز
 سرود ام، می بینید. یکی از دلایل آن
 در یافتن تجارب بیشتر در موسیقی می باشد.
 چرا صراحتا ((باران)) کوتاه بود؟
 - این سوالیست که همه جا با آن مواجه
 است. نه تنها من بلکه تمام اعضای
 گروه شاید به این حرف معتقد باشند که
 هر گروه و یا گروه هنری بعد از یک مدت
 راه بیایی هنری از هم میاشد. چو
 لطفاً صفحه برگردانید

من از آن صدایانم، تو از آن صدایانم

اما جاوید و نیره با هم راه می اند

گروپ های (بونی ام) - بیم فلاپت - -
 دولی دو تن هالندی - چهار برادر - مد رن
 تاکینگ و ۰۰۰ که از هم جدا شده و کارهای
 شان به صورت تک تک و فردی پیش می رود
 درین مورد دلایل گوناگون وجود دارد
 معترازمه د روی کرکرها ، عدم شناخت
 درست از هم دیگر ، و بالاخره بی تفاوتی
 اعضا در مقابل کارگروهی و رقابت های
 ناسالم است . آهسته آهسته گروپ را از هم پاشید
 * آهنگ های زیر (باران) تانراکسی
 می ساخت :



۱ - زاوایل آهنگ های گروه را فرهاد دریا
 تهیه و ترتیب می نمود . مثلا : من تنها
 توتنها - باز دل میتد برایت - ای داد و
 بده اد - ره عمر با چشم تر میزند دل - باز
 نگاه می بکن و شمار دیگر از ساخته های
 فرهاد دریا است .

* موسیقی شرق یا موسیقی غرب - که امیک
 جوابگوی احساسات آن است ؟
 - همینکه گفته اند موسیقی فدای روح است
 حرفیست : جا . گاهی یک آهنگ فریب و
 گاهی شرفی جوابگوی احساس بوده و روند
 زنده گی طوریست که نمیشود به صورت
 مشخصی گفت این یا آن . اما بیشتر از همه

موسیقی کلاسیک (شرقی) می شنوم و هر آن
 پارچه فزل - کلاسیک غربی که خوب
 خوانده شود زیباست .

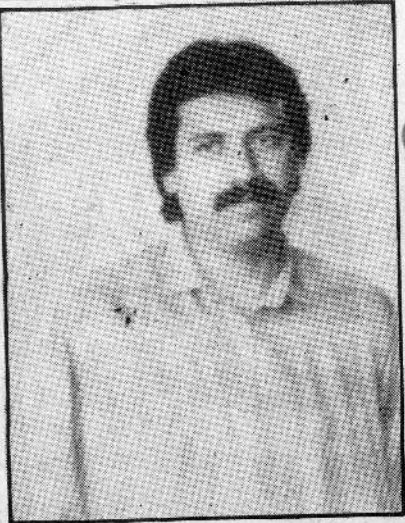
* یکی از شیوه های تدوین منبضان
 روانی معالجه ، بیماریه وسیله موسیقی
 بوده است . اما امروز برای موسیقی بی
 راسی شنوایند که درست برعکس آن تاثیر
 می گذارد ، شماچی نظر دارید ؟

- میخواهد بگوید که شنونده حساس
 شنوایی اثر را از دست میدهد . راست
 راست بعضی هنرمندان ما از بی تفاوتی
 کار میگیرند ، که نه تنها مداوای درد بیمار
 نیست بل دردشان را افزونی میبخشد .
 شخصا به این نظرم که هنرمند یک نمیتواند
 کم از کم در یکسال چند آهنگ خوب تهیه
 و ترتیب کند راه علاج آنست که در یکسال
 یک آهنگ خوب تهیه کند . (از کجاست کم
 کن و کیفیت بیافزا)

* موسیقی جاز و موسیقی شرقی از لحاظ
 ساختمان صوتی و ضرب ها و نیز از لحاظ
 ارتباط و تناسب حروف و حرکات و مخارج
 حروف و تلفظ آن با هم یکی نیستند . بنابر
 آن برای هنرمند افغانی که می خواهد
 ساز فربس بنوازد و یا آهنگ های فریبی
 بخواند و یا چیزی از مجموع این هر دو
 شما چه چیزهایی را لازم میدانید ؟
 - برای آنکه مردم زبان هنرمند را بداند

جاوید راهی : بی تفاوتی اعضای در مقابل کارگروهی و رقابت های ناسالم اعضا گروه باران را از هم پاشید نیرد راهی : ظرافت شعر با جدیت خبرچورد نمی آید

در این اواخر با تاسف در کشور عزیزمان
 در عرصه موسیقی کلاسیک توجه
 چندانی صورت نگرفته ، خود میدانید که
 در سایر کشورها زمینه آموزش و فراگیری
 موسیقی وسیع است و همگانی . سالها قبل
 کورس موسیقی کلاسیک توسط استادان -
 مجرب هندی پیش برد و میشد که بعد از ختم
 دوره ماموریت شان در افغانستان دروازه
 کورس هم بسته شد . صرف در این اواخر
 برنامه موسیقی کلاسیک از طریق تلویزیون
 هفته یکبار نشر میگردد که آنهم نظرسر
 به خواست و اصرار علاقمندان آن بوده .
 به نظرم همین ها دلایل عمده بود .
 پس باید در این راه کوشید برای حفظ
 موسیقی کلاسیک شرقی تلاش به خرج داد .
 از راه نشر رساله ها ، ایجاد کورسها و غیره
 امکانات همچنان در مساهای رادیویی
 مرحوم استاد سر آهنگ که بهترین رهنمود
 برای راهبان موسیقی است باید به طور
 منظم در برنامه بی گنجانبه شده از طریق
 رادیو به نشر برسد .
 * بیوند شعرو موسیقی راچی گونه یافته اید
 و جهت تدامی و آمیزش بهترین دو با هم
 کدام نکته ها را برای خود قابل درنگ
 می دانید ؟
 - شعرو موسیقی لازم و ملزوم یک پیکرند .
 و انتخاب شعر خوب برای آهنگ آنقدر
 مهم و ضروریست که آپ برای تشنگان
 حال خود بیباید پیش و بداند ضرورت
 شعر خوب را ، در یک آهنگ ، به نظرم
 هنرمند در انتخاب شعر آهنگش آنقدر
 کوشا باشد که با بخش سرودش شنونده
 به تشویق نیفتد . شعری را برگزیند که

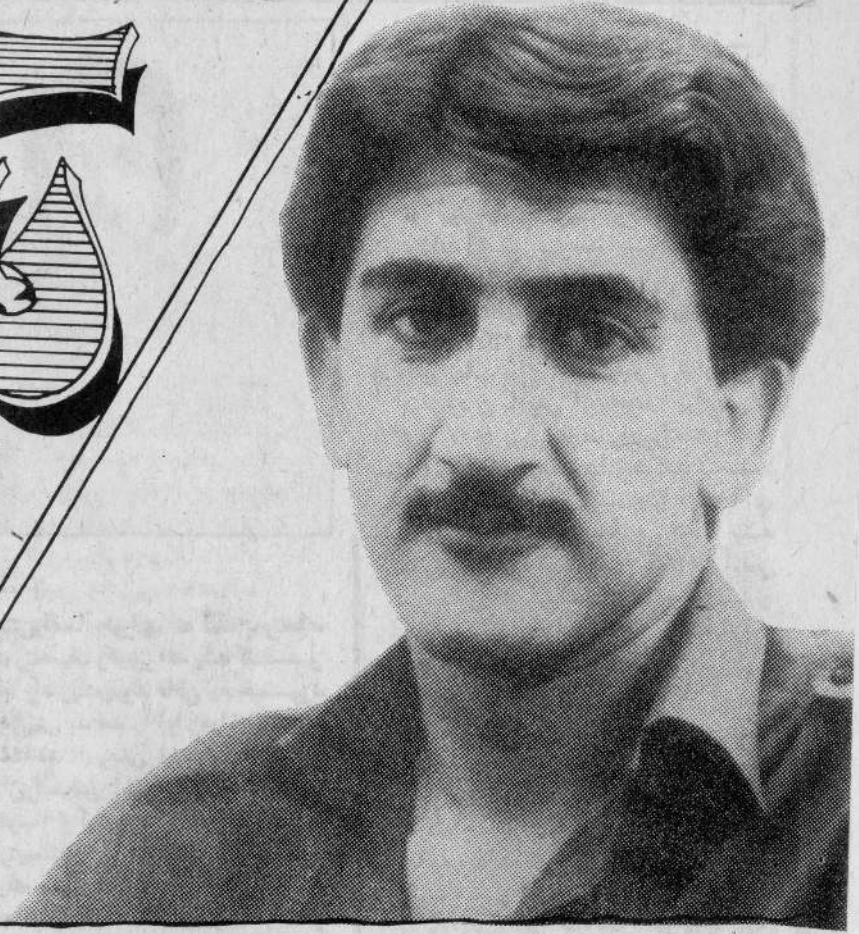


با احساس واقعا جورا بد نه آنکه در تضاد
 باشد . در تصنیف و کمپوز اندیشه کسود
 بعد همه رادریک بیوند عالی به خورد
 شنونده هایش بدهد . آوازخوان باید
 شعر را بشناسد . یعنی موسیقی شعر را
 بداند . زیرا بعضی اشعار با وجود شکل و
 مضمون خوب از کیفیت عالی موسیقی شعری
 برخوردار نیستند . از همین جا است که
 انتخاب یک چنین شعر برای آهنگ نقالت
 های ایجاد می کند ، که طبیعتا بر
 روان کلی آهنگ تاثیر دارد .
 * شما یک پارچه آهنگ خوب را از کدام
 زاویه انتخاب می کنید ؟
 - زمانی میتوان یک آهنگ را عالی و خوب
 بگویم که در آری شعرو کمپوز خوب و هالی
 بوده در جلوی این دو شرط اساسی و -
 لازمی رسای آواز هنرمند است از نگاه ضبط
 در دفتر آن شنونده را محتاج خاموشی
 خواهد ساخت .
 * به کدام آوازخوانان ارادت و علاقه
 دارید ؟
 - آوازخوان خوب را همه هنردوستان
 عزیز می دارند . ارادت من به طور
 ویژه به هنر والای مرحوم استاد سر آهنگ ،
 کوه بلند موسیقی و آواز وی میباشد و شنیدن
 آواز احمد ولی لحظات خوشی را برام میسر
 میسازد .
 * گفتنی یا گفتنی های دیگر
 - تا مین صلح و آرامش در کشور بلا کشیده
 ما افغانستان خشک شدن اشک
 در چشم ها و شگفتن گل لبخند بر لبهای
 عزیزان بزرگترین آرزوی من است .

بقیه از صفحه (۲۱)
نیوه راهی -
 تلویزیون ، گویند ، راد یو بایست چنا
 صدای دلنشین داشته باشد که توجه
 شنونده را به خود جلب کند و خود را
 بشناساند . اما در تلویزیون تا آنجا که
 می بینم چهره زیبا در قدم اول - بعد
 و تا اندازه بی نیز صد اوساود و مهارت
 کلام که به نظرم تنها روی فوتوزلیک
 (Photogenic) بود . نطای
 نباید اتکا داشته .
 * وقتی زبان برای گفتن وجود دارد ،
 حرف زدن بانیسی از وجود ، برای یک
 گوینده ، تلویزیون جقدر ضروریست ؟
 - نه آنقدر که با زیست ها و حرکات
 مناسب خود ذهن گوینده را از فضای
 متن و برنامه منحرف ساخته و خود را به
 معروض نمایش قرار دهد . اما تا آنده
 در بعضی از متن ها مثلا موقع خواندن
 یک شعر خوب حالت نگاه ، آهسته در
 صورتیکه مسخره نباشد خیل
 بر بندیش شعری افزایش
 * به نظر شما ، هر گوینده ، یکله تورا است ؟
 - هرگز ، به هیچوجه ، کاش میشد همه
 ایلا میدانیم که صدای هر گوینده
 صرف توانایی آنرا دارد که بخشی ویژه
 مناسب با صدای خود را اجرا کند هیچ
 گوینده خبرخوان توانایی یکله کردن
 را ندارد ، زیرا ظرافت شعر با جدیت
 خبرچورد رنی آید .
 * یگان گوینده راد یو و تلویزیون شعرو سایر
 انریدیه های ادبی را آنگونه بی تفاوت
 و بی آهنگ میخوانند که گاهی انریدیه
 اثر فکری کند : کاش این اثر را ایجاد
 نکرد ، بودم ، فکرم کم در اثر کوتیسه
 فکری میان یکله تورا سخن گوئی هادی
 هیچ تفاوتی رانی شناسند .
 چی گونه می اندیشید ؟
 - چی کنم وقتی شما روزنامه ها همه
 را تشویق میکنید وانی را که بی آهنگ و
 بی تفاوت میخواند بی جهت ستایش
 می کنید گله شما نابجا است .
 شما در مصاحبه ها پتان هم لعل را به
 دست می آورید و هم دل پاروایی رنجانید
 * آیا میتوانی بگوید که کی ؟ اگر
 گفتید آخرین تان .
 - اینکه شما هنوز نشناخته اید ، یکبار
 دیگر از شما می طلبم به برنامه های ادبی
 (اگر اشاره نزد یک کرده باشم میگویم :
 به برنامه های ادبی روزهای پنجشنبه
 و جمعه) راد یو گوش دهید .



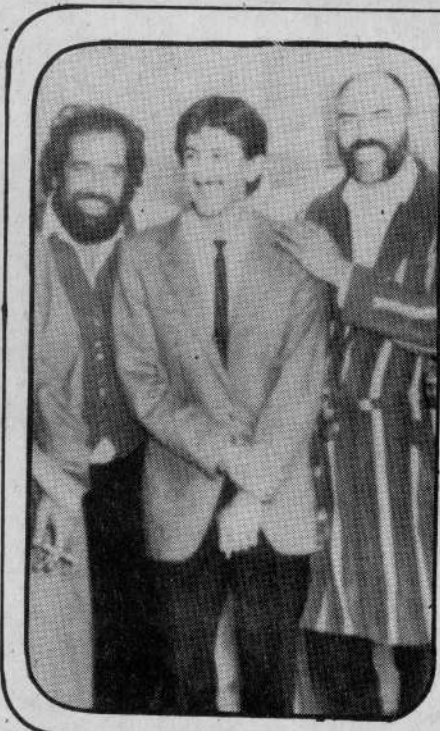
مواجهه از مورچه



در سال ۵۷ خواستم یک گروه ۵۷ نفری را نیز ایجاد نمایم. در پوهنتون، موسسات و کتابت نمایشهای را اجرا میکردم. سپس فشارهای سیاسی بالای ما زیاد شد خود من نیز زندانی شدم یک عده همکاران ما زندانی شدند و یک عده دیگر فرار کردند. بعد ازها شدن از زندان حق کار از من سلب شد، مدت یک سال نتوانستم کار کنم. در جریان سال ۵۸ با همکاری یک گروه ۱۲ نفری که متشکل از جوانان مثل رگ، پیو تلویزیون بود توانستیم نمایشهای خویش را عرضه کنیم. در سال ۵۹ که برای بار اول دیپارتمنت هنرهای زیبا در پوهنتون کابل ایجاد شد، ما در آنجا جذب شدیم، در مدت کوتاهی نمایش (مقصر اصلی کیست؟) را ادیت و نگارش کردم که به اساس همین نمایش به من بورس تحصیلی داده شد و از طریق اتحادیه هنرمندان عازم چکوسلواکیا گردیدم. در جریان ۶ سال تحصیل تجربه های نوبه شناخت تئاتر در یک جامعه

من چند سال پیش به چکوسلواکیا رفتم پس از ۶ سال تحصیل اساسی در بخش کارگردانی، در آماتورگی و سینما-گرافی دوباره به کشور برگشتم. در گذشته ها نیز کارهای کوچکی داشتم - از سال ۵۶ زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بودم. کار نمایش و نمایش بازی را بسیار نخست آماز کردم. اول تئاتر شروع کردم. از تئاتر کوچک و نفری، سه نفری بعد داخل تروپ خود لیسه شدم. در سال ۵۷ مسولیت همین تروپ به من سپرده شد. تحت نظریک کارگردان - فرانسه بی در لیسه استقلال کار میکردم سپس پروتوکول ها با فرانسه قطع شد و یک تعداد (معلمین دوباره به کشور خود برگشتند. در همین سال بار اول من بیسهای خود را به نمایش گذاشتم اولین نمایش من که بیشتر به نام قرضه اربود آنرا به نام پیش (۵ هم) نوشته و کارگردانی کردم. تا سال ۵۹، (۷) بیس کلان را که همه از ساخته های خود بود به نمایش گذاشتم.

کار هنرمند ارزنده کی اوجد انیست برای اوتیاتر نه از جای وزانی آغاز میشود و نه به جای رعایت تمام مسی شود. مهم (سدوزی) از شمار چنین هنرمندان است. زیرا وقتی او را حد از سن میبینی به خوبی درمییابی که هنر او بازنده کی او حرکت او و صحبت او عین گردیده است. اما مهم (سدوزی) کجا بود، از کجا آمد و چی گفته یکی و یک بار به شهرت رسید با انبوهی از پرسش هاییدایش کردم اما باد شواری. چندین روز سرگردان بودم تا سرانجام او را یافتم. در صحبت کردن خیلی شتاب داشت و من با مشکل از گفته های او یاد داشت بر مییداشتم.



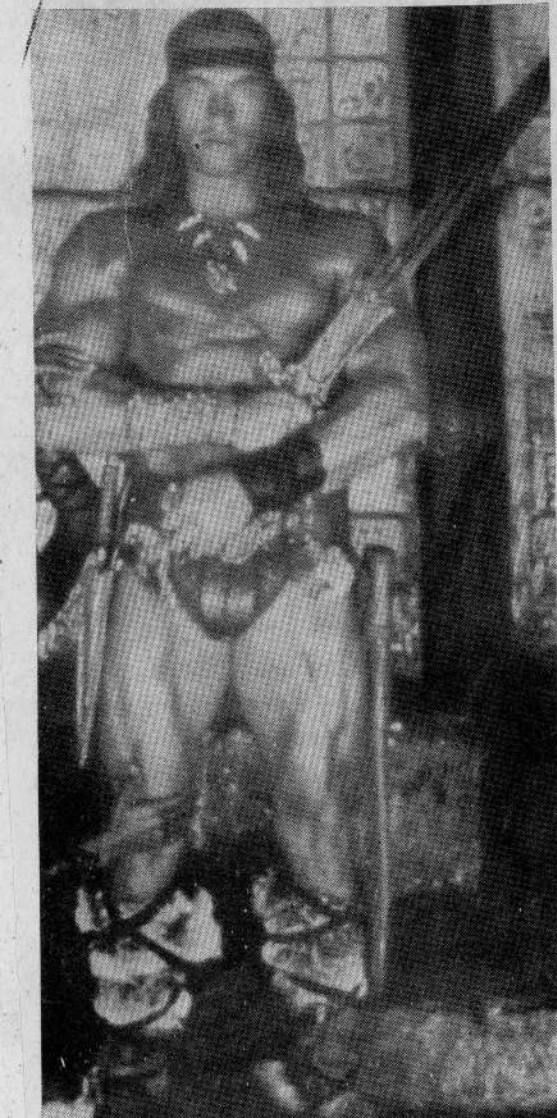
تئاتر و فرهنگ

بیشترته بی بافرهنگ عالی چشم و گوش
مرا متوجه این ساخت که بتوانم در -
نهایت مشکل محیطی چیزی را درخود
بگجانم تا در وقت برگشتم به شکل متناوب
بسان ...

همینکه برگشتم ، سریاز شدم و درچوکات
محدود نظامی توانستم که تربیه یک
عده جوانان را به دست بگیرم . درسال
۶۷ توانستم بدون هیچگونه پشتیبانی
اقتصادی و تخنیک سیمینارهای تئاتری
را در بین جوانان برگزار کنم . ۱۰۰۰ ما
موفق شدم برای باراول کارتئاتر سازمان
جوانان و تئاتر امنیت دولتی را و همچنان
بعضی ارگان های دیگر تئاتری را به خود
مربوط بسازیم . سیمینار مدت ۶ ماه
دوام کرد دروس اولیه تئاتری را به شکل
عملی و نظری تدریس میکردیم حتی صدیق
برمک و استاد ناهید که خود آموزگار
فن اکثوری بود ما راهمکاری کردند .
اما با تا سف باید گفت که نسبت مشکلات
اقتصادی و تخنیک سیمینارها از بین رفت
ولی کار عملی جریان داشت و نگذاشتیم
که وحدت جوانان از هم بگسلند . بعد
بار اول در سطح کشور تئاتر ایستاد راکشود -
دیم که شامل ۱۲ پارچه نمایش بود -
سپس آن را پارچه کردند به گونه
گشایش یک تئاتر نه بل به گونه شب
طنز تلویزیونی به دست نشر سپرده شد .
جریان کار ما ادامه پیدا کرد مواد درسی
زیاد در دسترس داشتیم و به خاطر این
که هرچه زودتر این پروگرام درسی نتیجه
بدهد و هم شاگردان با شیوه های -
مختلف تئاتری و مکاتب گوناگون بازیگری و
دیگر اعضای تئاتر آشنا بشوند ما توانستیم
در یک وقت کم همه مطالب را به شاگردان
تفهیم نماییم . طور مثال در ماه جوزای ۶۸
یک نمایش حماسی موزیکال را به نام
مرداب ها افتتاح کردیم .

بار اول با مسایل تخنیک طوورشال
شمشیر بازی - رقص و نوع استفاده از رقص
موسیقی در کلیم ، آشناشوند .
مرداب ها پنج دور گونه گون تاریخی
را نشان میدهند . ماسمبول های مختلف
را جدا ساختیم بخش اول فرعون را نشان
میدهد و خود ماهیت زنده گی را ، و از
اینجا حرکتی کردیم این دوران را ما از
نگاه کار نظامی شکیستندیم و آمدیم
به سوی جهان فاشیسم که آهسته آهسته
موضوع نزد یک میشود به واقعیت های -
امروزی . و بخش سوم صحبت میکند از -
قدرت تسلیماتی ملی بیشترته و تا تهران
شوم آن بالای کشورهای عقب مانده .
قطعه چارم منظومه بیست از تراژدی -
امراض جنگی که در اینجا مساله
اعتیاد و معتاد بودن نقد و بررسی شده
بود و قسمت بنجم که یک منظومه بود با
استفاده از نوع رقص تابو و امازون که
همین نتیجه جنگ امروزی را بررسی
بقیه در صفحه (۹۶)

✦ بخشید شمداریکی از صاحبه
های تلویزیونی خود گفتید که اولی -
نمایش حماسی موزیکال - یعنی که قبلا
چنین چیزی نداشتیم . تئاتری بود که
اکتور آشنا میشد با ملودرام بازی آشنا
میشد با شکل کاملا نوسینوگرافی و خط -
اندازی های تازه از نوع سایه .
✦ نوع سایه یعنی چی ؟
- تئاترهای استند که فوق العاده
در اروپا ارزش دارند . دیکور به شکل
برده ها بیست که سایه را بازتاب میدهند
پرسوناژها به شکل سایه ها اشکار میشوند
همچنان اکتور در جریان این نمایش
مجبور و تحمیل باید به خود همین نروش
فن اکثوری را به وجود می آورد تا جوانان



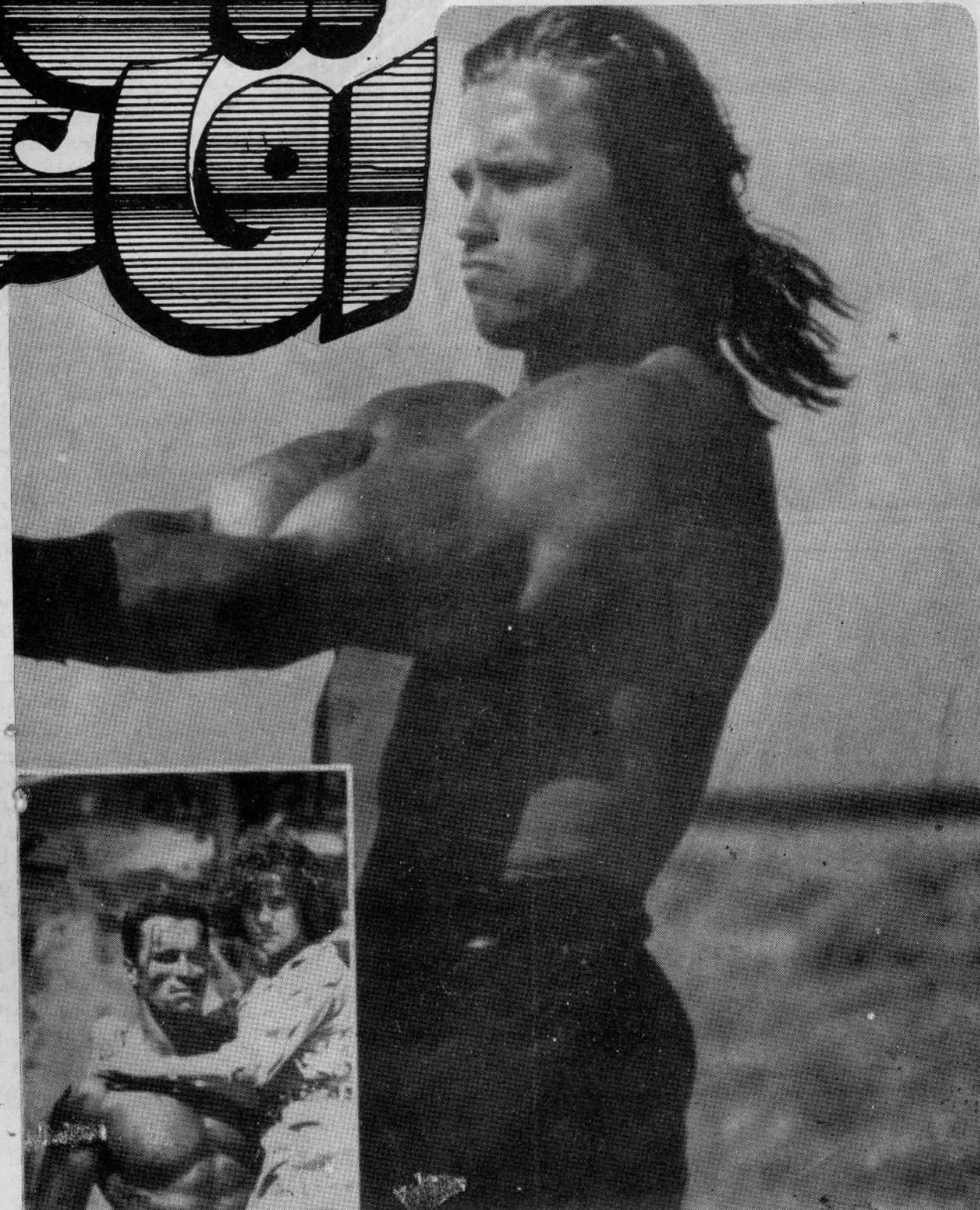
سولو استار

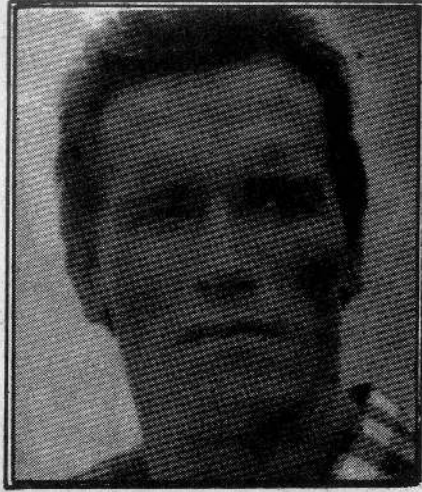
هانس " در سطح گرانترین اکتور را
 است. از تولد بدون شک هانسی از
 بزرگترین و قطورترین بازیگران هالیوود
 و جهان را دارد. چنانچه ۶۰۰ -
 سانتی Biceps می پس در مقایسه
 ۵۵ سانتی از ستلون و ۱۹۸ پسر
 و ۱۱۵ کیلو گرام در مقابل ۸۲ -
 پسر و ۱۰۰ کیلو گرام ستلون ۱۰۰ -
 در زنده کی تفاوت ۱۰۰ پده ای و
 قول سینمای ما لیوید درین است
 که از تولد به کک اندام زیبا و عضلا -
 تهر به سینما راه یافته است اما ستلون
 بعد از ورود به سینما به صورت مشخص
 به صورت پرورش اندام پرداخته
 است. هانسی در بدین شک نخستین
 هنر پیشه درجه یک جهان است
 که از دنیای سینما به سینما را آورده
 است با وجودیکه تهر به سینما
 کچر " لیندا لوتیوا " پوگنستر
 ستیان فراده و کلاویه باز معروف
 جنگ نورس قبل از او به سینما آمده
 لطفا ورق برگردانید

در جولای ۱۹۴۲ در سن یک سال
 پس از " سولو استار ستلون " فارغ
 اتی در یک دهکده کوچک کنتار
 دانا که ها قرار داشت زاده شده
 است. پدرش افسر پولیس بود. او
 مانند ستلون طفولیت پر از بازی
 را گذراند. است. شهرت و
 نعت او در جهان سینما به
 هیو ویلیامز " پلایس
 اندام " بادی بهله پنگه " کسه
 او را محبوب عام و خاص ساخته
 میاند. کاسر یکی از
 و گرانترین هنر پیشه گان
 لیوید است. " پلایس
 مبلغ سه میلیون دالر در
 که طبعاً فاصله زیادی با
 ستلون که صرف از فیلم " بازوهای -
 آهنین " ۱۲ میلیون دلار در
 نموده است دارد اما با سایر
 مندای معروف چون " وینوود -
 " استورید " و " لوتیوا "

سولو استار

لرنولد





در تمام و به نوبت روی آوردم و در اصل در يك جهان دیگر روی آوردم و به ویژه علاقه مند جمع آوری کلکسیون ها شدم.

کونی : تولد يك اسطوره . کونی در حقیقت يك قهرمان افسانه ای روحیه است که در سالهای ۱۹۳۰ توسط "هاوارد" نویسنده امریکایی آفریده شده است و شوارزنگر هر روزی به الطلی سینما پیش را در دو قسمت فیلم کونی در دهه هفتاد به دست آورد اولی کونی وحشی و دومی "کونی هراتر" با تماشای من در فیلم "ارتولد باهکوه" یکی از کارگردانان قسم تهیه فیلم کونی را گرفت که مدت يك سال برای آماده کی به تمرین پرداختم و روزانه تمرینات مشخص پرورش عضلات را دنبال میکردم . همچنان تمرینات با همسر را تحت نظر "کیوش یا ماساکی" که در فیلم فرمانده نظامیان است پیش میبرد . زمانیکه بالای صحنه برای نمایش حاضر شدم خود را از هر جهت آماده مینداختم .

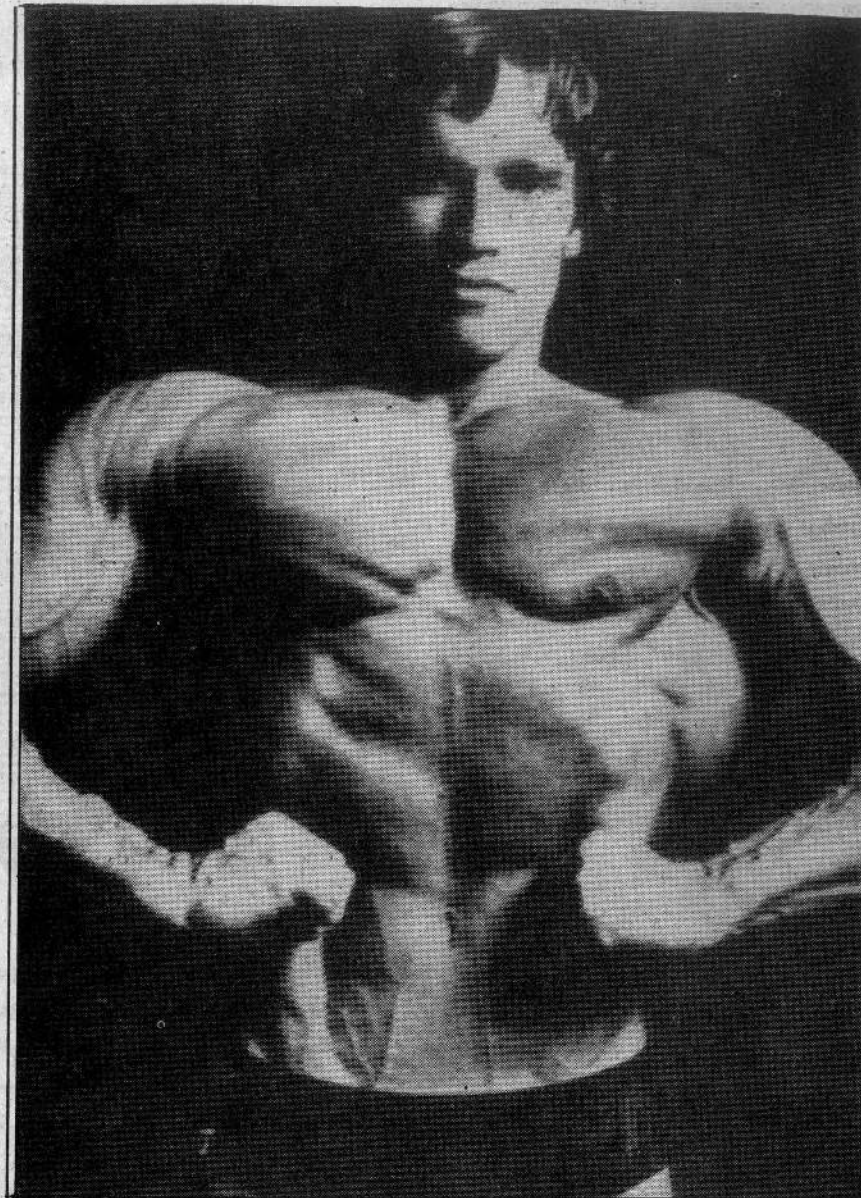
هر روزی فیلم اول کونی ضرورت تهیه فیلم دوم را ایجاب کرد که قهرمان اصلی همانا "کونی" قهرمان افسانه ای که دوازده هزار سال پیش از عصر ما زندگی می کرد و با جماعت و دلیری می جنگید است قهرمانی که در مقابل مارمظیم ۲ امتری و فسیح عظیم بقیه در صفحه ۸

با ورود در جهان سینما خواسته تا برای همیشه به دور مسابقات قهرمانی پرورش اندام که تا آنوقت در حدود ده بار مقام های جهانی آن را کسب نموده بود خط بکشد و برای بار آخر در يك فلم که از جریانه مسابقات بزرگان "پرورش اندام" امریکا به اسم ارتولد بود اشتراك نمود و با هر روزی بر همه آخرین عنوانهای را نیز کسب کرد . و در عمل با پرورش مورد علاقه اش هرگز وداع نگفت و راه سالو نهایی تمرین را بر خود نهست . ارتولد نه تنها به پرورش اندام علاقه ای اکتفا نکرده و پیل به تاه لوف کسب چوچ : "ارتولد" و پرورش اندام "ارتولد" و پرورش اندام برای سردم و "ارتولد" و تناسیب اندام برای زنان " و . . . دست یازیده است که از پرورش تریین کتابهای امریکا شمرده میشود و افزون بر دایر نمود

تونی و "هرکول در زومبارک" در ۱۹۲۰ و بعد در فلم "شخصی" از ساخته های "رهبرت الیمان" هنر نمای نمود . مگر حقیقتا آغاز او در ۱۹۲۵ با نقش آفرینی در فلسی از ساخته های (بوب دلسو) کارگردان جوان سینما بود که از جریانه تمرینات و مسابقات پرورش اندام تهیه میشد و درین فلم ارتولد طبعاً خود را راحت تر احساس میکرد و زهرا خود را در قالب خود می یافت و قهرمان فلم هم او بود زیرا اوسا پر جوانان را که ضمیمه ترازا بودند و از جمله "متلین" "نور" پای جهان پرورش اندام را نیز حذف میکند این فلم "طاقه" و توانایی "نام دارد" ارتولد در این فلم لقب بهترین هنر پهنه تازه کار را از جانب مطبوعات کسب میکند :

بوده من مجبوراً مدت دو ساعت با پای به خانه بر میگشتم . در ۱۹۰۰ ساله کی زمانیکه عسکر بودم برای مسابقات قهرمانی جوانان اروپا در "شتوتگارت" شدم . در برگشت مرا زندانی کردند اما وقتی دانستند که من عنوان "آقای عضلات اروپا" را در میان جوانان کسب نموده ام مرا رها کردند و از همان روز دانستم که آن طوری که من میخواستم ورزشکار حرفه ای شدم .

بعد از آن برای ارتولد حرف مقام "آقای جهان" قابل دید بود پس و یک سال پس از پرورشی اروپا بعضی کامهای اش را ضمن و استوار جانب عنوان قهرمانی جهان برداشت و نخستین پرورشی اش را به دست آورد . سپس با پشت سر گذاشتن هفت مبارزه دیگر عنوان قهرمان المپیک را کسب و فتح کرد و آن وقت به خواب -



سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

کفرانس ها ، تفسیر مسابقات ورزشی راه اندازی نمایشات و پروگرام های تمریناتی در زندانها و برای اطفال محبوب نیز اقدام نموده است .

"وقتی به ورزش روی آوردم هدف رسیدن به قهرمانی مطلق جهان در این رشته بود ، مگر پرورش اندام آخرین امید نبود . پیل وسيله می بود برای دست یازیدن به آرزو های چوچ :

سینما ، پول ، و مسابقات محلی و موفق در اجتماع . و این دقیقاً متناسب بود برای من با داشتن لباس های سفید و زیبا موتور شیک و ابارت های مجللو . . . زمانیکه به مسابقات را وداع گفتم من هنر پیشگی را در پیش

"نقش آفرینی در فلم ها برایم دیگر کوش بزرگی را همراه داشتم زیرا در جریانه مسابقات "پرورش اندام" (باید همه احساسات را مخفی داشت و دسلهین خاص را رعایت کرد آنجا صرف باید اندام و عضلات را به نمایش گذاشت و سپس من با چنین محطی خود گرفته ام اما در سینما برعکس باید بر علاوه نمایش اندام احساسات را بر انگیزت و بر خلاف پرورش اندام يك ورزش انفرادی است در سینما باید به دیگران نیز مرتبط بود . و به آنها نیز اندیشه و در آن جا دسلهین و اندام همه چیز نیست ."

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراك نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

در آغاز در فلم "ارتولد -

و هرگز از مشقات تمرین نمی نالیدم به خود هراس را راه نمیدادم و برای تحریک هرچه بیشتر خود دیوارهای اتاق خود را با عکس های "بیادی - بلهدینگ" زیبایی اندام ، به ویژه رکلام ها و عکس های چاپ شده - مجلات از ورزشکاران این رشته ورزشی از این بسته بودم و امریکا را در خواب با هم می پروریدم . و لباس نه به صفت يك مهاجر فقیر در کلیفورنیا ، من میخواستم سلطان عضلات همه دوران ها باشم و به این منظور همه روزه پس از پایان یافتن دروس در مکتب برای تمرینات به شهر مرفیس و شب وقت برگشت چون ناوقت می

اند اما او با شکوهرت از آنان است . در دوران نو جهانی زمانیکه چارلز برانسون و کلیس ایستوود دو ستاره خوابهایش بودند طور تصادفی خود را در سالون "پرورش اندام" محله شان یافتند . این محلی بود که افزون بر پرورش اندام و مبارزه با خود چانس تحقق خوابهایش نیز محسر بود : "هنوز ۱۵ سال داشتم که به مبارزه با خود و زنده کی پرداختم . به این سبب به ورزش پرورش اندام روی آوردم و به سکوی افتخار "آقای جهان" می اندیشیدم و این خواب و آرزو به من نیروی پیشروی میداد



ترجمه صفيه رازانه

پوسیدگی دندان

بقایای غذایی موجود است (مثلاً سطوح بین دو دندان، فرورفته گی های خطی و طبیعی دندان) یک قشر نازک پسته مانند اندکی بوناک از ترکیب پروتئین های کوچک لعاب دهن و مواد غذایی به میان می آید که بستر نگهداشت و تغذیه میکروب ها در وسط قشر به شکل یک بلك مجتمع درآمده و اسید های ضعیف لاکتیک و تیزاب سرکه را به وجود می آورند که در نتیجه تاثير آن ها اول يك تخمیر بسیار جزئی (فرورفته گی های جال مانند و خلاهای میکروسکوپیك اما پیشرونده) در سطح مینا شروع میشود. افراد بسیار حساسريك در شش خفیف را توسط زبان خود احساس نموده میتوانند (و این مخاطب ترین وقت تماس گرفتن با ستوماتولوگ یاد اگسر دندان است) به زودی در خلاها و فرورفته گی ها مواد غذایی جا گرفته رنگ مینا زرد میشود و پس از ۲۸ ساعت به نضاری مبدل میگردد (اماد رعمتا -

مقدم مراعات حفظ الصحه دندانها آماده گی و استعداد ساختن دندان ها به معاب شدن : (ضعف مقاومت مینا که این خود ناشی از نقص ساختمان کیمیایی آن است : مثلاً اگر مقدار منرال ها به ویژه فلورآن کم باشد)

نوع غذاهاي مصرفی : افراط در استفاده از مواد غذایی شیرین و چسبنده مانند مربا ، چاکلیت های نرم ، کیک کلهج ، اکثریت میوه های پخت شده و (ساجق) های بدون نمناع مخصوصاً باقی ماندن پارچه ها یا بقایای این مواد در فاصله بین دو دندان .
- موجودیت میکروب های اسید ساز رشته مانند .

تشکل کاری یک پروسه بسیار طولانی و تدریجیست . اگر حداقل تا سه ساعت پس از صرف غذا دندان ها شسته و برس نشوند نخست در همان قسمتی از مینا که آن جا لعاب دهن و

از مجله (جهان طبابت) چاپ شهری شماره فوق العاده جنوری ۱۹۹۰

آخرین آمار انستیتوت مرکزی طب دندان اتحاد شوروی وانگلستان ثابت ساخت که از لحاظ کثرت وقوع پوسیده گی دندان با کاریس با هیچ بیماری قابل مقایسه نیست .
کاریس یا (گرم خورده گی دندان) مرض مغرب کننده تام و یا قسمتی دندان است که در اثر آن تیلور قسم های تکلی و ساختمان های مغزوی دندان از بین میرود .
اسباب و تکوین مرض : کاریس در اثر اشتراك شماری از اسباب و فکتور های مساعد سازنده به وجود می آید از آن جمله :

برای جلوگیری از پوسیدن دندان‌هایتان حداقل روزانه دو بار آن‌ها را بررسی نمایید.

- با مرض فک بالایی یا پانیاواساج مجاور را شامل شده به اوستیومیلیت و فلکتوم منجماد که ایجاد جراح حسی عاجل را نمایند.

- ویا بروسه التهابی ظاهر آ رام شده مرکز مغزی زمین برای منته شده آینه به وجود می آید که ممکن زمانی فعال شده و امراض قلب، دماغ، استخوان و گردن‌ها را به وجود می آورد.

امروز ثابت شده است که تیزبهای رفیق جوف دهن و توکسین‌ها واسید های حاصله از میکروب‌های رقتی مانند بامالیکول‌های پروتینی موجود در سینه، پاک مخلق کیمایی چند پیته دارای قوه بلند تخریب راتشکیل می‌دهد. مخلق یاد شده تلهو نسسی می‌تواند تخریب و منحل نموده و بویختگی مواد آهکی آن سبب میشود.

رقاب و پیشگیری:

- در رشتن دندان‌ها کوچکترین غلظه نشود. حد اقل روزانه دو بار (صبح پیش از ناشتا و شب قبل از استراحت) بررسی کردن دندان‌ها حتمیست مده بررسی کردن نباید کمتر از چهار دقیقه باشد.

- کولی کردن دهن بعد از خوردن غذا هرچه زودتر با آب گرم.

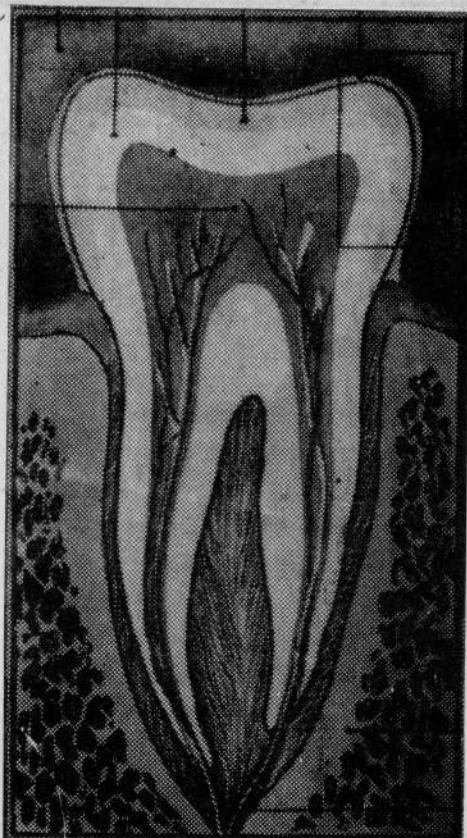
- در صورت امکان، جویدن سیب برای حد اقل (۳-۵) دقیقه پس از غذا خوردن دایمی سینه‌ها خود به خود باعث پاک شدن دندان میشود.

- در بین دو وقت غذا چاکلیت یا شیرینی (مخصوصاً بدون چای و مایعات) صرف نشود.

- تطبیق تألیف‌های فلور برای اطفال کمتر از سه ساله (زیادتر سه سال اول حیات مقدار فلوراید اطفال بسیار کم میباشد).

- استعمال کرم دندان‌های فلوراید دار برای یک هفته متواتر.

(چهارده بار) پس هر دو ماه برای اطفال بالاتر از سه سال و گاهلان.



دین سگرت و اشخاصی که زیاد چای و قهوه و نوشابه‌های رنگه مینوشند مینا رنگ سیاه را به خود میگردانند.

فرورفته‌گی‌ها با هم وصل شده و عمیق‌تر میشوند. با آن که تیزاب‌های سرکه و لاکتیک ضعیفند اما تماس د و امدارشان منزال‌های سطح مینارا از بین برده با تخریب قسمی آن سویی ماده اساسی و عمیق‌ترین دندان راه می‌کشاید. این مرحله د نشان‌دهنده مشخص ووضی دارد:

اول: دندان در برابر مخرشیاب کیمایی بسیار ضعیف و حساس میگردد. دم: سردی (چه در اثر تنفس هوای سرد، چه نوشیدن مایعات سرد) و شیرینی، شدیداً درد را به وجود می‌آورد.

اگر در این صفحه نزد ستوما تولوگ

مراجعه نشود، مواد زهری و اسیدی میکروب‌ها به داخل دندان نفوذ نموده حادثه و تخم (پولیپت حاد) را میسازد که وصف عده آن درد -

نیسانی و موجه موجه دندان است. در اوایل با سردی (تنفسی یا غذایی) زیاد میگردد. مگر پس از (۲۴-۳۶) -

ساعت دیگر دندان در برابر فدا‌های گرم به درد می‌آید (نه سردی) و این نشان‌دهنده پیشرفت حادثه التهابی -

بیست زیرا عصب دندان کاملاً برهنه شده از بین میرود. جوف از چرک ملسو گردیده و در اثر گرمی شریان‌های جوف متوسع میشوند در نتیجه نسج اطراف

دند را تخریب میکند و تخریب سبب درد شدید میگردد. اگر مرض در این حالت توقف داده نشود، التهاب از دندان خارج شده، ساختمان‌های

مجاور را در بر میگیرد و مرض نمیتواند چیزی را بوجود آورد. چون درد زجر آوری تحریک میشود (حتی تماس زبان درد - ناک است) در ظرف کمتر از هشت سا -

عت درد به سمت گوش، چشم و شقیقه همان طرف انتشار نموده و با پیشرفت زیاد و خطر احتمالی را باری آورد:

جوایز اسکار ۱۹۸۹



بهترین فیلم سال

اینجاست که راننده ی سها هو سه با نان " هوک کالبرین " با بازی مورگان فرین " وارد ماجرا می شود . او ۶۰ سال سن دارد و شخصیتی محکم خود می جوید وی از همسرش طلاق گرفته و همسر کاری را با همسر و حوصله ای تمام انجام می دهد . مشخص است که در ابتدا دوستی بین راننده و بوه زن شکل نس گیرد و چرا که هر دو شخصیتی بی نیاز دیگری می بینند به بوه خانم " دیزی " معتقد است که " هوک کالبرین " با ورود به زندگی او جنبه ای از جنبه های مختلف زندگی مستقل گشته ای او را نفی کرده است اما به تدریج و با گذشت زمان و در حین اینکه تا شاگر طی ۲۰ سال تشریحاتی را در جامعه ی جنوب امریکا و بریز اتفاقاتی را در روابط سفید پوستان و سها هوستان این مناطق نامی طریس شود . دوستی نزدیک و بیعی بر احد ترانس بین این دو کاراکتر به وجود می آید و دوستی که می تواند تا پایان عمر آنها به طول انجامد باید گفته که پس از تشاهی این فلم گره دادن نمره بقیه در صفحه (۹۲)

پیشه " ظاهر می شود که از خصوصیت هده اش استقلال طلبی و سرسختی بودن است او زنی مرفه و ساکن ایالات جنوبی امریکا است که اصرار دارد تمام کارهایش را شخصاً انجام دهد، و می گوید که به کمک هیچکس احتیاج ندارد . اما یک روز وقتی موبی با کارمدل سال ۱۹۸۸ خود راس راند تریوگر حراس خود را از دست می دهد و موبی را اشتباهی به دیوار باغ همسایه می کوبد و خانم " دیزی " از این سانحه به هر طریق جان سالم بدر می برد اما پسر او که صاحب یک کارخانه است و " پولی " نامیده می شود " با بازی - لوان ایگرهید " که نامزد اسکار نقش دوم مرد شده بود " به شدت نگران سلامتی مادرش در روزهای آینده می شود و میباید آنکه مادرش هنوز ادعای کند که کاملاً قادر است از عهده ی کارهای شخصی خود برآید و او بدون توجه به حرفهای مادر راننده ای شخصیتی برای وی استخدام می کند تا به همین ترتیب خطرات ناشی از رانندگی را از او دور کند .

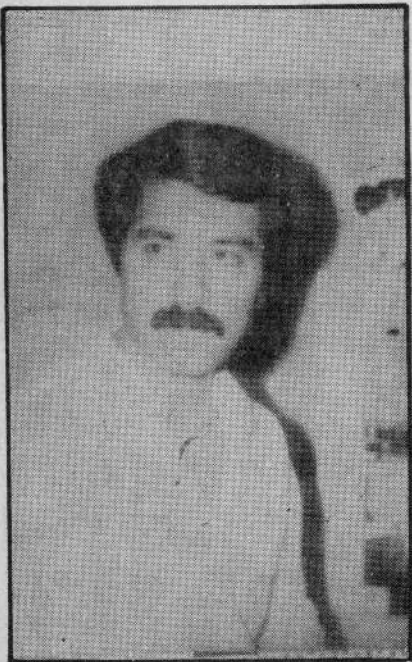
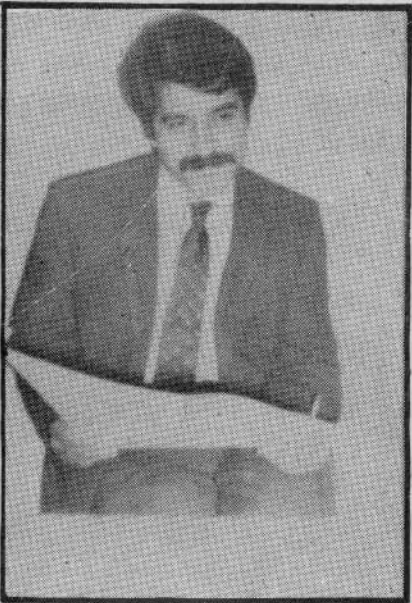
فلم رانندگی برای خانم دیزی که بهترین فلم امریکایی سال ۱۹۸۹ - شناخته شد با کارگردانی " بروس برن - سفورد " فلما ساز اسکر الیایی ساکن امریکا و بازی " جسیکا تاندری " - " امورگان فرین " و " دان ایگرهید " در رول های اصلی سه طول یک ساعت و ۳۷ دقیقه ما، جرایمی چنین دارد : فلمی نیمه دراماتیک و احساسی با طنز بردازی های ظریف و نگاه بنگاه که دوستی طول المدتی را که به کند می اما باثبات بین یک زن مسن سفید پوست و بوه و - یک راننده ی سها هوست طلاق گرفته از همسرش شکل می گیرد . به معنوی تشاهی می گذارد . یک منتقد در اروپا پس این فلم را " فلمی ملایم و گرم در باره ی مردمانی ملایم و خون گرم " توصیف کرده است . شیوه ی ساخت و پرداخت - خت فلم طرق قدیمی ساخت فلمهای - محبوب هالیوود را در از هان زنده می کند اما هر حال محاصل کاره زیبا - ست . توجه ی مادی که از سوی مجامع سینمایی خارجی مقیم امریکا نسبت به این فلم شد و در نتیجه ی آن سه جایزه گولدن گلوب و گوی زین به آن تعلق گرفت خبر از اعتباری می داد که گردانندگان جوایز اسکار نیز برای آن قائل می شدند . خانم " جسیکا تاندری " در این فلم در رول " دیزی ورتان " زن ۲۲ ساله ای " ۹ سال کتر از سن واقعی هنر -

" جمعه موسیقی " ساخته ی " کاستا - کاوراس " به شدت جلب نظر کرد . - صده ای نیز از " پانولین کالینز " که با بازی در فلم " شرلی والین تاینسن " رخسوده بود حمایت می کردند اما اکادمی علوم سینمای امریکا با رجوع به آرای اخذ شده از بیش از ۶۰۰۰ - ن عضو خود ه جا یزه رابه خانم " تاندری " اهدا کرد . اما برای بودن جایزه بهترین فلم سال ه نزدیک ترین رقابت را با فلم " رانندگی برای خانم دیزی " فلم " متولد روز چهارم جنوری " به کارگردانی " اولیور استون " داشت فلم اول نامزد ۹ جایزه اسکار شده بود که در نهایت ۴ عدد آنرا ربود و فلم - " متولد روز چهارم جنوری " برای ۸ جایزه کاندیدا شده بود که فقط به یک جایزه دست یافت . این جایزه ه جایزه اسکار بهترین کارگردانی بود که نصیب " او - لیور استون " ۴۵ ساله شد . ناگفته نماند که جایزه " مز بور دومین جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی است که در عرض چهار سال نصیب این فلما ساز برجسته می شود و از این بابت وی را همردیف با بزرگترین فلما سازان تاریخ قرار می دهد " استون " چهار سال پیش به خاطر ساختن فلم عالی " جوخه " نیز اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرده بود .

صفحه ۱۹۲

هنرپیشه زن سال را از سوی دو مجمع منتقدین نهورک و لس آنجلس نصیب او ساخته بود و دیگری " جسیکا لانگ " که با بازی در نقش یک وکیل زن در فلم " بهترین فلم : رانندگی برای خانم دیزی " بهترین کارگردان : " اولیور - استون " برای فلم " متولد روز چهارم جنوری " بهترین هنرپیشه مرد نقش اول : " دانییل دی لوکس " برای فلم " پای چپ من " بهترین هنرپیشه زن نقش اول : " جسیکا تاندری " برای فلم " رانندگی - برای خانم دیزی " بهترین هنرپیشه مرد نقش دوم : " دنزل واشینگتن " برای فلم " افتخار " بهترین هنرپیشه زن نقش دوم : " بریندا اتریکر " برای فلم " پای چپ من " بهترین فلما نامه ی اوپوزیسیال : " تام شولین " برای فلم " جامعه ی شعرا ی مرده " بهترین فلما نامه اقتباس شده : " آلفرد اوری " برای فلم " رانندگی برای خانم دیزی " بهترین فلم خارجی " خیر امر - یگایی " : " سینما پارادیزو " از ایتالیا .

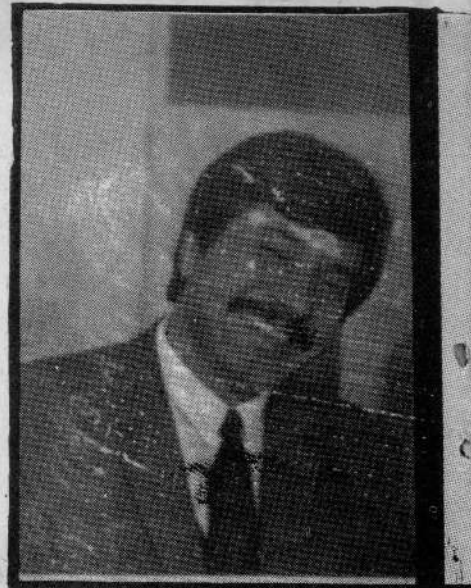
دوشنبه شب ۶ حمل جوایز اسکار سال ۱۹۸۹ سنمای امریکا و جهان در - تالار بزرگ هنری شهر لس آنجلس ه به برندگان اهدا کردید . این شخصیت و دومین دوره ی اهدای جوایز اسکار بود که عمدتاً و طبق سنت ه بزرگترین پاداش سینمایی جهان محسوب می گردد . مراسم ۲۲۰ دقیقه ای منوطه از طریق شبکه های تلویزیونی بطور مستقیم برای ۴۰ کشور دنیا پخش شد . فلم " راننده گی برای خانم دیزی " یا به روایتی : گر داندن خانم دیزی ه اسکار بهترین - این فلم سال رابه خود اختصاص داد . این فلم که ازل بار در ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در سینما های امریکا و کانادا عرضه شد . هنگامی که خانم " تاندری " برای دریافت جایزه اش گام بر روی صحنه گذاشت . خطاب به حضار و تماشاگران تلویزیونی گفت : " هرگز فکر نمی کردم روزی در چنین مرتبه ای قرار گیرم و برکار من چنین ارج و قرب نبیند . از شادی در پوست خود نمی گنجم . " رقیبای صده ی خانم " تاندری " - برای دریافت اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول ه دو تن بودند : یکسی " میشل فایفر " که بازی درخشانش در فلم " پسران افسانه ای بیگم - در رول یک آواز خوان ه جوایز بهترین



بازی کرده اید ؟
 - بل در فیلم "بهار میوه" نقش
 داشتم .
 - برای یک سینما گره هنگام فیلمبرداری
 چس خاطراتی می‌تواند اتفاق بیفتد ؟
 - زنده گی یک سینماگر همه اش خا-
 طره است . برایتان قصه کنم که یک وقتی
 به تاشکند دعوت بودیم . اصلاً منسر
 نفر می بود و ولی من در آن جا تقاضا
 کردم تا کمره بی در اختیارم بگذارند که
 از زندگی اطفال افغانی که در آن جا -
 درس می‌خوانند - فیلم برداری کنم . کمره
 را به اختیارم گذاشتند در آن جا فیلم
 برداری کردم . سپس به دو هفته آمدیم در
 آن جا نیز فیلم برداری کردم و در ضمن
 یک فیلم بردار مجرب نیز در آن جا

با من توظیف شد او هم خواست که
 فیلم برداری کند . او با طرفی می‌گردد
 و تصویر می‌گرفت و ما تعجب می‌کردیم سر
 انجام موسی را دشمن و حیب طلوع
 از میس خواهش کردند که من خودم
 فیلم برداری کنم زیرا با شرکت کردن زیاد -
 وقت ما ضایع شده بود . من کمره را گرفتم
 فیلم برداری کردم . فیلم برداری تمام شد
 و فیلم به لاهور با رفت . فردای آن روز با
 رئیس سینما تو گرافی و دوستان خودم یک
 جا به تالار سینما رفتم و فیلم را تماشا کردیم
 دیدم متأسفانه یک عاقل هم از آن فیلم بردار
 مجرب درست و لیکه نیامده بود
 وقتی تالار روشن شد همه با تعجب به
 سوی من نگرستند و از من می‌پرسیدند
 که در کجا تحصیل کرده ام . هر چند من
 می‌گفتم در این رشته تحصیلی ندارم . باور
 نمی‌کردند . می‌گفتند باید در ماسکو تحصیل
 کرده باشم و دوستانم " موسی را دشمن
 و حیب طلوع " با خودش رهم را می-
 بردند .

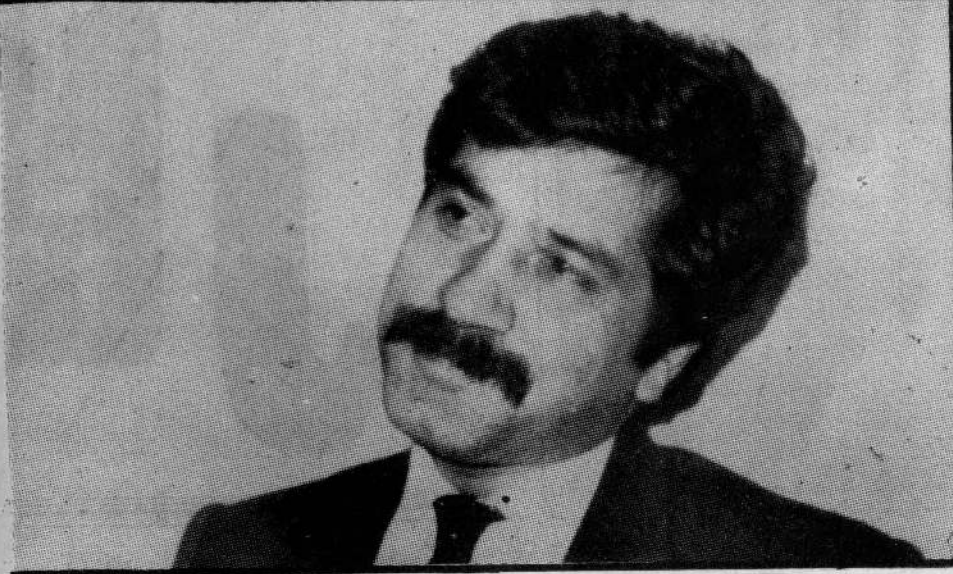
چس کار تازه بی روید است دارند ؟
 - فیلم تازه بی به نام "مکوت" را زیر کار
 دارم .
 - اگر بر سس آخریتم را کنجکاری و -
 کتبخ تعلق نمیکنید ، اندکی در مسووف
 زنده گی شخصی تان نیز صحبت کنید ؟
 - ازدواج کرده ام ، سه بچه ، قصه اول
 دارم که هر سه تن شان در برخی از فیلم
 ها نقشهایی را بازی کرده اند .



که چیز یکی دو فیلم داستانی و سینمایی
 و یکی دو فیلم تلویزیونی . دیگر هیچ فیلم
 ما دور نمانده است به این معنی که
 فلم مطابق او ضاع و احوال کشور و مطابق
 به پالیسی روز ساخته شده که اینکاش فلم
 های خوب فلکوری یک و محلی وطن خوب
 ما ساخته می‌شد و نشر می‌شد تا جای فلم
 های بی‌فکر تجارتنی . خارجی را می‌گرفتند
 ما تازه تصمیم گرفته ایم تا فلم های انجا -

هنرمند باید هدیه فستای باشد

هی - محیطی که برای پهننده ما پذیرنده
 باشد .
 - فلم های ما چرا نقش شوند " صدای
 دارند ؟
 - فلم های تلویزیونی ظالما طور است
 که ماه خاطر سهولت کار و روی سست
 آواز را بگیریم ، لذا از آن جایی که ماه
 ها زیاد دقیق نیست و از جایی هم
 مشکل بستگی وجود دارد ، لذا آواز
 مخصوص می‌باشد .
 - آیا گاهی خودتان نیز در فلم نقش
 می‌گیرید ؟



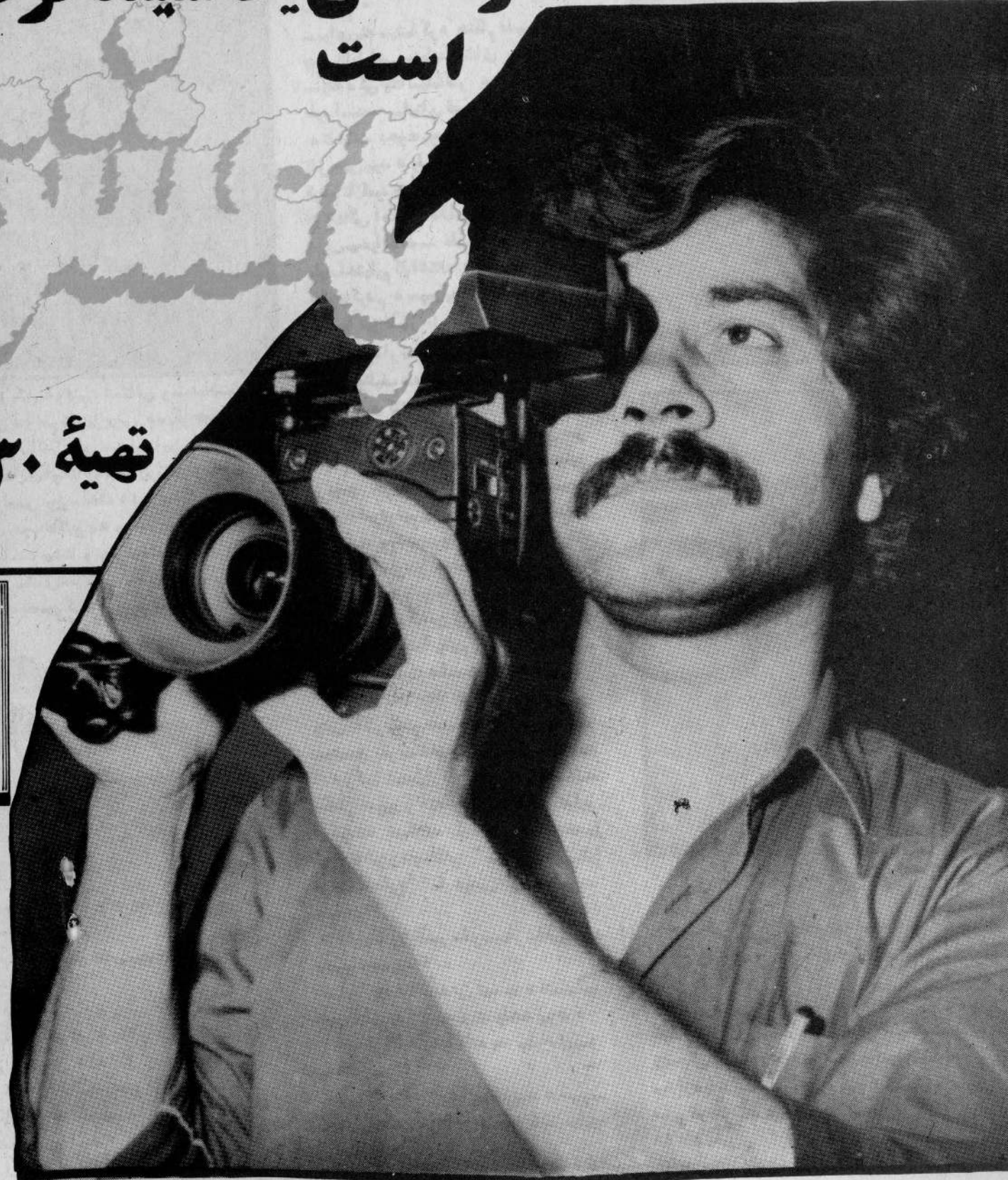
سینما روی آورده اند ، چهره های تازه
 و با استعداد دیگری را نیز جذب کنند
 تا سینما انحصاری نباشد . و ما خود -
 می‌دانیم اگر در یک هفته سه فلم نشر شود
 و در همه آن همان یک هنر پیشه باشد آیا
 برای تماشاگر هدیه دیگر نخواهد بود .
 خوب اگر افزون تر از این بگیریم ، فکر میکنم
 درست نخواهد بود ، ولی یک چیزی
 را باید یاد آور شوم که بسیار بافلفنامه در
 صق و پهن چس نوع بوده اند ؟
 - اگر چه پاسخ این پرسش بیشتر به
 مسوولین افغان فلم تعلق می‌گردد
 ولی منحت یک سینما گر ، میتوانم بگویم
 که محصولات این مدت زمان واقعا
 خوب بوده و برای آینده نیز امید بخش
 می‌باشد .
 - به مثابه یک سینما گر ، سینما آن چه
 را که است باید تصویر بدهد و یا آن

« هراس از چس و از چس کسی ؟
 - هراس از نقد و انتقاد .
 « آیا گاهی فلم های شما نقد شده اند ؟
 - برای نخستین مرتبه فلم هنری " به -
 سوی لانه " که پس از اعلان نشر حاله
 ملی تهیه کرده بودم از طرف برخی از -
 سینما گران و منتقدین مانقد شد ، هر
 چند که کسی ها و کاستی های آن را
 به رخم می‌گفتند ، من نهایت خوشی
 و راضی بودم ، زیرا به نظر من نقد در
 سینما و دیگر کارهای هنری ، پیکانه راه
 بهرین رفت از کاستی ها و کس هاست .
 « عبادر آغاز صحبت خویش گفتید
 که با داشتن علاقه و اندیشه بی ، به
 سینما آمدید و می‌گفتید کارهای شری بخش
 را به انجام برسانید در حالیکه گروهی
 می‌گویند در سینمای ما اصلاً حقیقتی
 وجود ندارد یعنی که کار منور به منظور
 بهبود فلسازی صورت نمی‌گردد ؟
 - اندیشه و خودشان ایجاد گر است
 من با اطمینان گفته میتوانم کسانی که
 در سینمای ما وجود دارند با درک رضا -
 لت خویش در قبال سینمای ما می‌اندیشند ،
 این سینما گران ما بار سالنند بی که دارم
 ند ، با آرزوی مندی تلاش می‌نمایند تا یک
 سینمای بهالمتیک و واقعی را در کشور
 میان آورده و آن را هویت ببخشند .
 « آیا واقعت دارد که در سینمای ما بیشتر
 به واسطه وسیله اعتبار قابل می‌گردد ، تا
 به استعداد ؟
 - نه ، به هیچ صورت واقعت ندارد
 شما میدانید وقتی که فلنامه نوشته می‌شود
 تهیه و کرکتر ها در آن بر جسته و نشر می
 شود امکان ندارد ، آن تهی که در -
 فلنامه شرح شده ، آن را تصویر داده
 و به کسی که عهده دارد می‌گوید :
 فلان کارگردان به من نقش نهاده
 نقش داده شود در این صورت من فکر میکنم
 باید از فلنامه نهی دوباره خواسته
 شود تا تهیه و یا کرکتر را دوباره تغییر
 بدهد .
 کارگردانان ما چون انجنیر لطیف
 سعید اورکزی ، فقیر نی ، جوانمیسر
 حیدری ، واحد نظری ، شبان ، عمل
 و دیگران ، همه شان آرزو مند این استند که
 در پهلوی سایر هنر پیشه های که به
 کشورهای خارجی حتی از هنر پیشه های
 کشور های جهت بازی در فلم دعوت
 بعمل می آید ، ولی درین جا همین که
 یک هنر پیشه نام کنید ، بعد موقع
 است که در هر فلم برایش نقش داده -
 شود و این را نباید اندک آهتیب و کرکترش
 مطابق به همه فلنامه ها می‌باشد یا نه
 وقتی برایش نقش داده نشود ، آن وقت
 خودتان میدانید . . .
 « محصولات سینمای ما از نظر نفسی
 چه را که باید باشد ؟
 - چون سینمای ما یک سینمای چس
 و بهالمتیک است ، نه سینمای -
 تجارتنی ، لذا با شناخت از جامعه فلم
 ها تهیه می‌شود .
 « ما فلم های بسیار خوب داریم ، ولی
 هر کدام آن ها چرا صرف یک بار نشر
 می‌شود ، آیا نمی‌شود که به جای فلم های
 خارجی ساخته های کشور خود را بپوشیم ؟
 - به پاسخ این پرسش تان باید بگویم

عید و رکزی همه زنده گی یک سینما گر خاطره است



تهیه ۳۰ فیلم مستند در مدت کوتاه



فلمسازی در تلویزیون به دست آورده و بر کارترین فلمبر دار در بخش تلویزیون است.

آغاز کار عید اورکزی در رادیو بوده - است و در شعبه درام و د پالوک و تشیل رادیو تا سال ۱۳۵۷ وظیفه اجرا نموده و سپس احساس و علاقه ای که به کوره داشته از یک سو و کک و تھویتی دوستان و همکاران از سوی دیگر وی را جرات بخشید تا رسماً در تقرر خود به کار دلخواهش اقدام نماید. خودش در زمینه میگوید:

روی این منظور و درخواستی به رها - ست تخنیک تلویزیون سپردم و ولسی ریاست تخنیک نمید پرست.

چرا؟

زیرا که من مسلکی نبودم و باید کسرم بین تلویزیون یک آدم تخنیک میبود ولی من باز هم اصرار ورزیدم و هرایس - محمد من و آنان را واداشت تا هیتی تمین گردد و از من امتحان بگیرد که سرانجام از من امتحان گرفته شد و - خوشبختانه امتحان موفقانه سپری گردید.

مستانم و کسانی که با من همکاری بودند باز من زیاد خوشنود بودند و حتی مکتوب های سپاس آمیزی به اداره ما می رسید.

کار ساختن فلم هنری را چی وقت آغاز کردید؟

در سال ۱۳۵۸ با برادرم سعید اورکزی ساختن فلم هنری را آغاز کردیم. همچنان تا هشتاد و سه ها پارچه های تھلیسی و راپورتاژها را فلمبر داری میکردیم.

اولین فلم هنری را که ساختید کدام بود؟

در سال ۱۳۶۰ فلم هنری "کفر" را در ولایت بلخ فلمبر داری کردیم فلمهای دیگری چون "شکوه پیریزی، احساس راستین و تنگی هشی و سر بند و صبح سپید و آب، با هم برای آینده، نوای - فسلاق و یولداش همه سوی لانه هفت و اندوه مادر و عاصی و رنگه خون و میرانه و همچنان فلم های راکه خودم کارگردانی کرده ام عبارتند از یولداش (که هم کارگردان و هم فلمبر دار آن بودم) و به سوی لانه یگانه فرزند و میرانه و فرجام که امور تهیه آن نیز به دوش من بوده است.

در حدود "۳۰" فلم مستند ساخته ام از آغاز برنامه نظامی و سه سال پیاپی را پورتاژها و گزارشهای از تمام قطعه ها و جزئیاتهای قوای مسلح ثبت و هم از نقاط مختلف کشور فلم های تهیه و به دست نشر سپرده ام.

چما واقعا نهاد کار کرده اید و آیا از آن چه انجام داده اید و راضی هستید؟

میتوانم بگویم که تاکنون موفق نبوده ام همیشه در زنده گی یک آرزو دارم که روزی بتوانم یک فلمبر دار موفق شوم. هنوز در پشته اول زنده گی قرار ندارم. میخواهم قدم به قدم پیش بروم.

و همیشه برای همکاران اداره خود نیز گفته ام که در زنده گی هدف محسوس داشته باشند و شاید کسی بخواهد فلمبر دار باشد و کوره بین باشد و پیا فلنامه نویسی باشد، باید هدفمندانه کار کند و در کار خود دقیق باشد در راهی که انتخاب کرده و بدون هراس باهدف تعیین کار هنری خود را پیش ببرد.

لطفاً ورق بگردانید

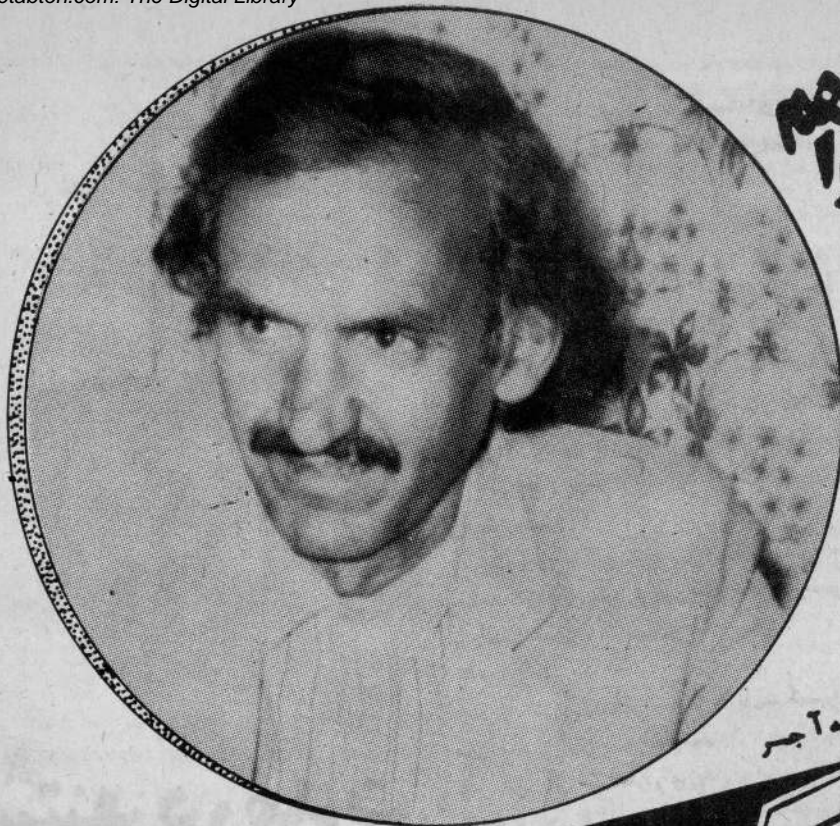


و فردای همان روز به کار آغاز کردم. قدر آن زمان یک پایه کوره دید خوبی بسیار وجود داشت و از سوی دیگر پروگرام ها و برنامه های ریختن تلویزیون هم نهاد بود و ولسی از آن جایی که من علاقه مند بودم و داشتن یک اندیشه انسانی کام را آغاز کرده بودم و همچنان بسیار تشویق و دوستان خوبی که در پهلوی من بودند و مانند "حیات، نورالله صدیقی فیض الدین فرخ و ویدیکران، با تلاش کارهایم را پیش میبردیم. در طول روز و برنامه های کوتا گونی ثبت میکردم که دوست

کار هنرمند و از زندگی او جدا نیست شاید آن آهنگی که خود رسیده علاقه به هنر سینما راد و خودش احساس می کرد و همان گونه که امروز اطفال او را قه مند این هنرند.

فرض صحابه به دفتر کار عید اورکزی که در بخش تهیه فلم های داستانی و - مستند تلویزیون نامش سرز بانهاست میروم و ولسی او را سخت مصروف میبایسم. بار اول معتقد به این میباشم که هنر - نندان به ویژه سینما گران واقعا انصاف نهایی مصروفی استند.

عید اورکزی و تجربه هایش راد و زمینه



مجید سیند : میخواهم سبک ویژه خود را داشته باشم

مباحثه از زکوة آجر

سیند از «کوه نور»

وباری صحبتی دارم با سه تار نواز ماهرمان مجید سیند که ۳۰، ۳۵ و ۴۰ ساله است. شبانه تک نوازی سه تار را در صفحه تلویزیون به تماشا نشسته ایم. سه تار نوازی های او انزون بر آن چه هر روز بسا هنرمندان در سندهای رادیو تلویزیون مینوازند. درایت، مهارت و هنر آفرینی او را نشان میدهد.

سرافش را در ریاست رادیو تلویزیون میگویم و با او گفت و شنودی را آغاز میکنم که اینک آن را با شما در میان میگذارم:

چرا از همه آلات موسیقی سه تار را انتخاب کرده اید؟
- وقتی شاگرد مکتب بودم، به موسیقی سخت دل بسته بودم تا آن جا که روی میز درسی رسم طبله را میکشیدم. و در ساعات بیکاری روی میز طبله مینواختم. وقتی کورس جهت آموزش موسیقی به ابتکار استاد بزرگ موسیقی ما (استاد سراهنگ) ایجاد شد، شامل آن کورس شدم و مدت شش ماه در مورد موسیقی آلات موسیقی کم و بیش چیزهایی آموختم و این که چرا اله سه تار را انتخاب کردم، تانهای یک فلم هندی

به نام (کوه نور) بود که اکشن سه تار نواز آن (دلیپ کمار) بود. اما سه تار را - استاد عبد الحليم جعفر نواخته بود و من چنان تحت تأثیر آن قرار گرفتم که بسا پشتکار و تلاش و آموزش و تمرین به آن چسبیدم. در یک هفته به آن قدم رسیدم.

چگونه آغاز کردید؟
- نزد هنرمند بزرگ (استاد سراهنگ) زانوردم و خواستار آموزش در مورد موسیقی و اله موسیقی سه تار شدم که آن استاد بزرگ نهایت در زمینه آموزش آن کمک و یاری رسانید و همچنان با دستهای و مطالعات کتاب های که در رابطه فن و طرز آموختن سه تار به چاپ رسیده، خود را انسانا ساختم و استاد بردم.

در مورد بیدایش و قدمت سه تار در داخل و خارج کشور چی حرف های دارید؟
- اصلاً سه تار از اختراعات امیر خسرو بلخی دهلویست که در کشور هند به وجود آمد و تکامل یافت. در افغانستان در زمان سلطنت امان الله رواج یافت و آموزش آن

را به هند وستان در کشور ما استاد هندی به نام معراج الدین خان تدریس کرد و شاگردان بیشماري تربیه کرد.
چند مکتب سه تار وجود دارد و شما خود بهیچ کدام مکتب استید؟
- دو مکتب سه تار وجود دارد. به نام (معیار) و (اوتوا) من هر دو مکتب را آموخته ام و میتوانم به هر دو سبک سه تار بنوازم، اما میخواهم سبک مشخص و ویژه خود را داشته باشم.
چرا سه تار نوازی در کشور ما طوری شاید نباید رواج ندارد؟
- سه تار، یکی از آلات موسیقی کلاسیک است و موسیقی لایت کمتر نواخته میشود، اما در کشور ما بیشتر از نواختن لایت استفاده میشود. در حالی که یک سه تار نواز زنده بقیه در صفحه (۹۱)

چمن : یوهنرمنده ته دهرخه دمخه دهنري اخلاقو لړل ضروري دي

مرکه کورنۍ د لمر



حاجی چمن د پيروي هنري کورنۍ چمن

کله یی چی گوتی طبلې ته ورزیدي
شی یوه دنیاخوښی اوافسون نضا پکه
کړي . د لاسونو د گوتو سحر اوجاد ویی
د انسان روح آرامی بنیونکی افیزي
لاندي راولی په رشتیا دده لاسونه
خوږمه دا احساساتو پارونکی با ارزسته او
با قدرته دي .

د حاجی چمن سره - چی همیشه د
بسرلی د چمن په خیر شین او خندان -
لیدل کینز . د موسیقی په ریاست کسی
مخامخ کینم . د لندن روښنه وروسته د
مرکی بلنه ورکوم چی په دیر صمیمت سره
حاضر سزي . داسی په خبرو پیل کوو :
- کله چی تاسی د تلویزیون په پرده وینو
همیش خوږ او خندان یاست . آیا د
هنر د ساحی څخه . . . داسی حال
کی چی موسکایی به شونډو بریښی زما
خبره بري کوي ایا یی :

- په مطلب مو وپوهیدم . یوهنرمنده ته
د هرڅه دمخه لاندی دي چی د هنر ضروری
او پوره اخلاق ولري . نوځکه همیشه چی
زما پښه محفل اولاسمی طبلې ته ور
زوي شی هرڅومره غم چی می په زړه کی
وي غټه گټه بري کینم او په خندا اوڅز -

بسی خلکو ته خپل هنر وراندي کیم
- تاسی څه وخت د موسیقی نري ته
گام کینود ، د پوڅه بڼه نه وروسته
واپی :

- غلویښت کاله دمخه هغه وخت چی
لا وړوکی م .

- داسی بریښی چی تاسی په یوي
هنري کورنۍ کی زیدلی یاست .

- هوکی هنرماته په میراث رارسیدلی
زما پلا رطبله اوتره می آرمونیه فزوله .

هغوي نه یواځی زه بلکه د پوزیسات
شاگردان روزلی دي . تره می هنري

ډله لرله . زه لس کاله دمخه په ډله
کی م او دمخه په ډله کی په اصطلاح

ښه ((پوڅ)) شوم . او وروسته می په
نورو ډلو کی همکاري لرله په ۱۳۴۳ کال

کی د محمد عمر په مرسته می له راه یسو
سره همکاري پیل کړه او چی د د پيري

مجلسی ثبت کول پیل شول هغه وخت
یواځی سید علم او طلا محمد دراد پوسره

قرار داد د رلود . نوما به یوشمیر

هنرمندان د جلال آباد نه د بخان سره
راوستل پروگرام به موثبت کړ او په هماغه
ورځ به پرته د کوم حق الزحمی څخه
بهر ته تللو .

- تاسی ولی په دومره عجله بخان بهرته
جلال آباد ته رسولو ؟

- موږ په جلال آباد او خواوښا سیمو کی
ډیر محبوبیت درلود . لږو لږو سیمو لکه

کمر ، لغمان ، پېښور او پشینو نورو سیمو ته
به ود ونوته فونډل کیدلو ، او هر واده کی

دوه شوی ساز فزول کیده . یعنی وخت
به یو واده لاختم نه وچی د بیل واده نفر

به منتظر ولاړو . د برات په میاشت کی
خوږه اصلا کورته د تگ او د جامود بدلولو

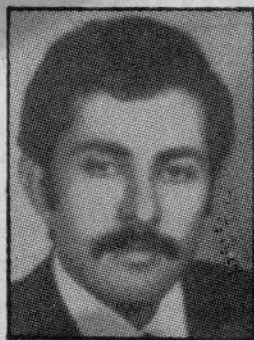
وخت راته نه پیدا کیده .

- نو ایاستاسی د دې وضعیت په
وړاندي ستاسی میروم عکس العمل نه

ښود .

پای په (۱۳) څخ کی

د باقبريال دوه شعرونه



کلونه لور زمانونه

خو شیبې د انتظار اوز د کلونه
د راتلوته د هغې سترگی به لاره
راسره د نا اشنا هوس خیالونه
اوزیرگی مې به گوگل کی ناکراره

عوانی هیلې فلی فلی تخنېدې
اند او ژوند مې دستپو ترانسه وه
ما لمبه کره د پوږي به سر روښانه
نژدې شوي د وصال خوزه شیبه وه

سرومنگولو د بیلتون پرده کره لري
راښکاره د هوسونو شاه زادگی شپوه
او د مینې د تاوده بستر د پاسه
ساه نیولی خوا به خواقاره فری شوه

جوړه هسی د کلونوسره فنجه وه
به سینه جې مې گلپانی رنگینه شې
ولولیزه مې د هطرو خوشبوی وې
هر نظری مې د ښکلا و نذرانه شې

د اوریل مې زانگیدل تاو کړې ولونه
اوسکایې نخچیده به اننگو کسې
تول مې فوز شومه د مینې انکا زو ته
د وړې نیمکې ژسې به نغمو کسې

د هغې د سپینې خولې له ښکلولو
د سرو شونډو د شرابو څخه مستې وه
د بدن په مرفلنېواند امویسې
زیاتیدونکې د پافې هوس گرسی وه

له ورنیمینې دوشالی جې را وتله
د سپینې تلکې گلان مې به نخاورو
لکه پینه په خولوکې لورېه پورېه
څه اثر مې به کتو کسې د حیاوو

سپینه وړانگه د سپوږمې خوږه وړه شوه
لویدې د عوانې مسته جذبېه وه
اوله گرمو او سیلوپسې ښکاریدله
تلوسه مې بارونکسې ولولسه وه

د شیبو هغه بهیر بسلنسې و و
جې د مستې قوتې وسپړل کلونه
دلته ستورو ته د وخت له سترگو لري
څه د ناز په خوب ویده وو آرمانونه

سو د رځونه

تاته هوسیزم د نا هیلې تر سره شنه
شپه خومره اوز دده شوه د سبا سترگی راپره شه
ستا په ایینه کې زه د خپلې سپوږمې مخ وینم
خدایو واسمانې بیخلی زما په حال خبره شه
زه د زړه له وینو رنگومه د شفق لاسه
ته به تر مو او ښکو پوږي بله تر سحره شه
زه به د لاله په شان ښکاره سوي د افونه کړم
ته سهارنی زمی چلنزه تر دلپسره شه
څه شوه هغه څه شوه د خندا او خوشالو ناوي
د پروخویدلم یو عمل بیامې تر نظره شه
مینې د رواري شه له ښکلو رنگینه سوره
گل کره د فزل قوتې ژوند ون ته ساه پروره شه

اگست ۱۹۸۹ ۱۹۸۹ برلین
باقی بریال

غزلیه کبیر

پهین این پوږم انسانه مېویند
فسانه از بلاي گوښه ویرانه مېویند
او مېویند :
که د رڼام وښت تارک
سپاه لاش خوار د پو
جهان راقبضه مېویند
وهرکه ښه برون آید
پرویش حمله مې آید
اگر ښه را غدر خواهی
د عای بایدت بر لب
چراغی بایدت بر کف
سلاخی بایدت در دست
وزاهی بایدت آزاد
چه گویی تو؟
چه بنداری؟
مگر این گویشت بیست
پنیا راست مېویند

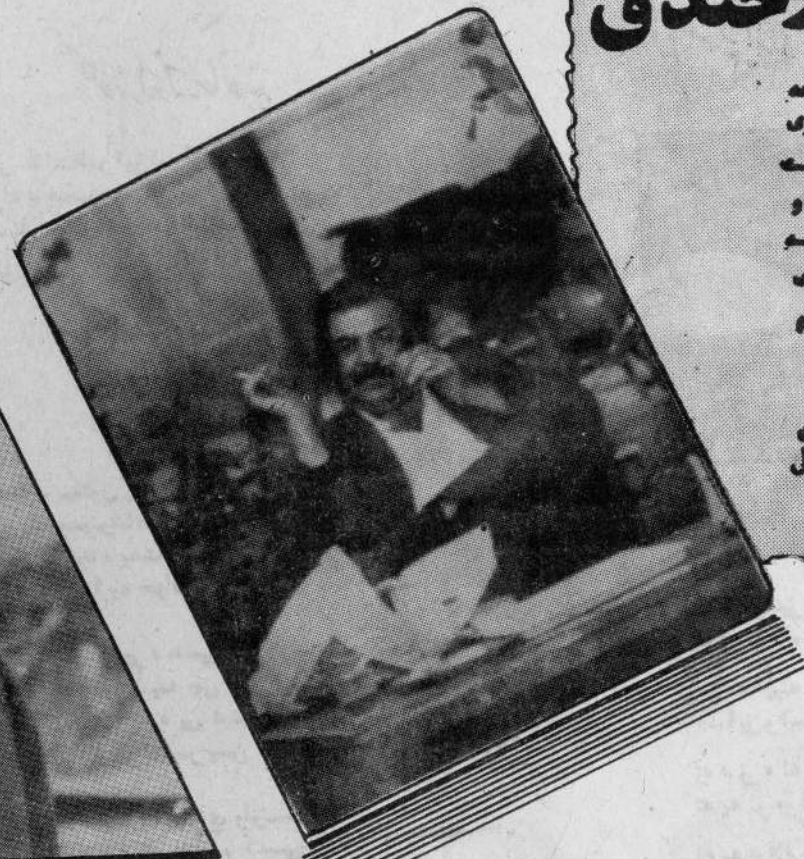
اسد الله ((ولوالجی))

شماره کور

پرستو آمد و پوږي رسیده نت آورد
بهار رهگذرت را شگونه باران کرد
بشارت گل موی زلف نازنین صحرای کرد
که مویست زلف نازنین صحرای کرد
به راه آمدت گل نقش پای تو پرورد
که فصل وصل خدا همچو گل باد آورد
تو رساند خدا دگر دست ها گل زرد
خوش آمدی که دگر دست ها گل زرد
به کوهان بریشان باد خاطر میند
به سینه تاه بود نقش باد واره درد
هنوز تازه بود نقش مهران بند سرد
مرا به گرمی آموش مهران بند سرد
که گشت سینه ام آراه بیواس سرد
بیا بیا که توئی شاه فردن دیوانم !
مردم که توئی در نگاه (حامد) فرد !
عبدالمسیح حامد

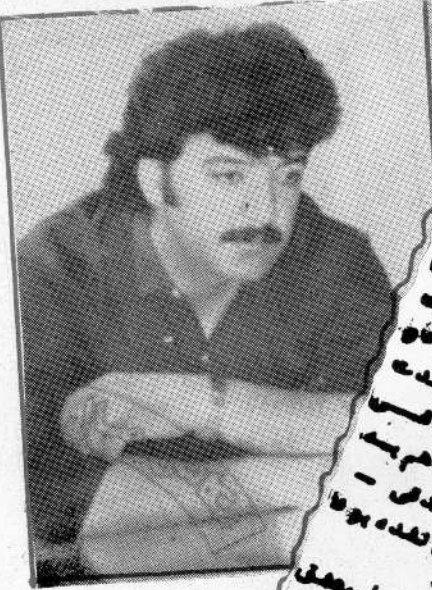
اگرم خرمی در خندق

موتر به سرعت ۱۸۰ متر بر ثانیه در کچه
 نوری در حرکت بود دفعتاً با شکل سواری
 در مقابلش ظاهر شد که با سرعت
 به سوی آمد در پیوست و پاچه شد و
 به به جای برك موتراکسلیتروموتراهرم
 فضاظر به با دناپسکل را به فاصله دوری
 پرتاب کرد و سواره آنرا زخمی نمود هاکسو
 خرمی که شا هد این حادثه وحشته انگیز
 بود ناچار به خاطر نجات جان خود خود
 راه خندق پرتاب کرد . به سواره چنسا
 فسوق خندق شده بود که به شکل
 تا خانه رفت .



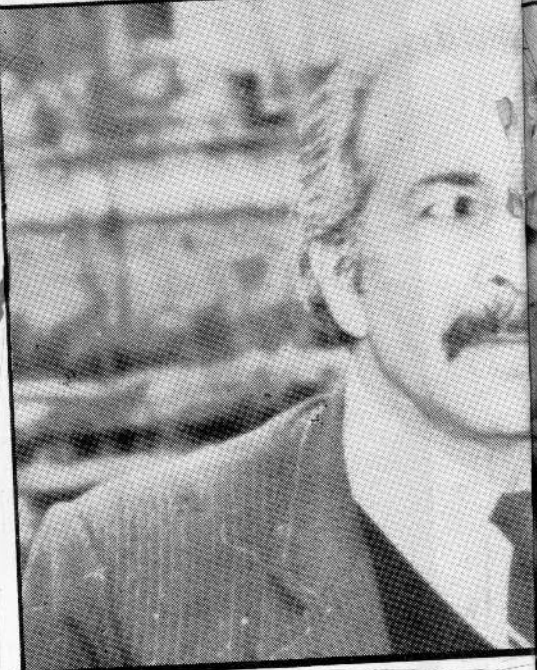
سرهنگه مان که آجر

چهار کتاب چهار خبر



عاقبت در راه بودی و در سینه اش

نعمت آرز هنر پیشه علم های انداخته
 با همه بیفتانند او که در فلم سینمایی
 حاسه عشق با ساره نقش بسیار
 کرد و آوازه عشق و دلدادگی این دو
 هنر پیشه بر سر زبانها افتاد و به سرعت
 توجه کثرت و طوریکه در اندک مدتی
 آگاه شدیم که این دو دلدادگی با هم
 های مغرب نامزدی هستند . مدتی
 درازی از نامزدی شان سوئی نشد و چون
 که به زودی ازدواج کردند .
 واقعه در نیکی که در فرجام انداخته
 نفس سینمایی همه با به سرعت از فلسف
 مانعت نظری بازی کردی ساره فارسی
 های بعدی سینمایی از طرف فرانسوی
 نعمت آرز بزرگ نمایی مانعت سینمایی
 را به اندوه بزرگ نمایی و بر کار هنر
 سحر خط بخلا کتانی .



عروس خارجی عظیم خسرو

پشک از نزد ما فرار کرده بود همه
 مثلین و کارکنان برنامه کرد اگرکد تمهید
 لویز بین را محاصره کرده بودند مهشک
 ر زهر زنی تمهید پنهان شده بود
 خطبه را گاهی این سوگاهی آن سنو
 میدوید تا مگر پشک را کبر نماید . اما
 کجا که پشک از آنجا خارج شود متشکل
 و هنر نایی همه ما به پشک وابسته بودیم
 در آن نقش داشت اما میدانید که آخر
 چی طور کبر آمد با پرتاب کردن تکه های
 پشمک و کلچه و با وجود سرا پاکتف و
 ساه و چرکین .
 حادثه جالبی بود که در حالت شبه نما
 پشنامه عروس خارجی رخ داد و همه
 را خسته و اندوهگین ساخت . عروس
 خارجه می که با زنده گی افغانی میگذشت
 بود و پشک همراش زنده گی میکرد

حادثه ازدواج دوم جواد غازی یار



جواد غازی یار د هلیز ایستاد
 را به یو تلویزیون را میبینیم تا از حادثه
 زنده گی هنری خود برای خواننده گل
 مجله نامه که تا این که او را فارسی
 منزل اول تعمیر تلویزیون با ترست و محال
 دیگرگون در حالی که دوستاش گسرد
 بقیه در صفحه ۹۴

شیرین گل برسوز عروس به منزل آورد



سید مهدی الله که هنر و ستایش او را بنام
 شیرین گل برسوز " بیفتانند در
 حادثه که در این روزها خساره بسوز که
 اقتصادی را به خاطر هوس و آرزوین تهر
 لداورند ، آوردن عروسی به خانه بود
 که مبلغ یکصد هزار افغانی از دوستان
 قرض کرد تا پیش نامیل عروس و سیال و
 شیک کم نماید و منتقل شدن این قرض دوام
 و صرف کلان عروس چندی بیفتانند که
 شیرین گل باطنش از آنکه ها با خوشی
 و هادی عروس را به خانه می آورد و آنجا
 دارد تا عروسی واقعه چون در خفسر می
 که سال های سال به امید عروسی با او
 محبت سپریان و سا زنده زنده گی مشترک
 باقیست .

البوم سباوون

انيل كپور و سونو واليا
دو بهتر مند موفق سينماي هند

ANIL KAPOOR

Outfit Courtesy: Raasolbhai Adasiji

Sonu Wallia
Photograph: Mukesh Panchal

زنگنه و آشنو

نسخه چاپی

بی بی متعلق به دایرکتور جوان بنک -
براشتراست. بنک میگوید: من از آن -
دایرکتور هانیستم که هنرمند را آزاد بگذارم
و یگان بارم خودم برایش دبل رول بیاورم
تا صحنه های حساس را بازی نماید. برای
ریالستیک جلوه دادن زندگی روی پرده
همه کارها را باید خود هنرمند انجام دهد
نه کردیگر و اگر نمیتواند خدا حافظش...
اوبه جواب سوالی گفت:

«درین روزها مصروف ساختن فلمس
استم به نام ((چالیازا)) و قرار است در یکس
از صحنه های این فلم هیروین، از زیننه
ببختد. و اینک سری دیوی که نمیدانم چرا
مراتب آشوک امرت را بفر کرده، بالایی
ناز میفروشد و تصمیم دارد ازین صحنه پسا
صرف نظر شود و یکس دیگری برایش این
شات را انجام دهد و حتی دستور میدهد
که فلمبرداری اگر از دور صورت گیرد، -
تشخیصی اینکه چه کسی از زیننه می افتد،
مشکل است. اما من نمیتوانم فلم خود را به
دستور گرفته هیروین هاتنمیرد هم...))
برم بهاری به شکایت هایش از سری -
دیوی ادامه داد. ولی من همینکه نام
آشوک را از زیننه شنیدم، صرف در همین
مورد فکر میکردم و اصلاً فکر نفعمیدم که او
چی میگوید. حرفش را بریده پرسیدم بیسی
گفتید؟ شما آشوک امرت... او کیست؟
برم خنده ای کرد و گفت: کدام راز در
جهان تا اخیر را میماند؟ آنهم اسرار
یک هیروین؟ از مد هیوالا تا نرگس،
از هیامالین تا نیتوسنگه و از رینارای و -
موسس تا سری دیوی.
از سال ها به اینسو سرتاسر هندن ازین آهنگ
فلم منغل اعظم به شور آمده است ((جب
پیار کیتوب رنایا)) وقتی عاشق شدی
دیگر هراس برای چی...))

بقیه در صفحه ۹۴



است. برادرم آشوک امرت را چه هنرمند
تازه کار جهان فلم هندی است که تصمیم
دارد با سری دیوی ازدواج نماید و سری نیز
برایش جواب مثبت داده است.
سپس برم بهاری از من دعوت کرد تا به
خانه اشرفته عکسهای یادگاری مشترک -
سری دیوی و آشوک را ببینم. و من بس
چشمان خود دیدم که...
وقتی دوباره به هند برگشتم، خواستم
مستقیماً نزد سری دیوی برم و از او معلومات
دقیق بگم. اما قبل ازینکه من کوچکترین
حرفی بزنم، سری دیوی داد و فریاد به
راه انداخته و در داخل سندی پوی ((بی بی))
محشری را برپا کرده بود. همینکه مراد مید
صدایم کرد: ((امریش! امریش! بس
لحاظ خدا این دایرکتورها را بفهمان
آنها به غیبات ما بازی میکنند)) سندی پوی

سری دیوی هنرشه شناخته شده
هندی که زمانی به نام ((دختر گوش بس
فرمان مادر)) یاد میشد و پیغم سوگند
یاد میکرد که من صرف به خواست ما در
گردن می نهم، این روزها سوگندش را به
باد فراموش داده است.
من (امریش بهوگیا) چندی قبل جهت
تهیه گزارش مفصلی از سینمای لاس -
انجلس به امریکا رفته بودم. آنجا
مرد هندی الاصلی که خودش را برم -
بهاری معرفی نمود، از من پرسید:
هیروین درجه اول هند چطور است؟
هدف شما؟ در پاسخ گفت: من دوست
برادرم یعنی سری دیوی را می پرسم و -
وقتی دوباره برادرم پرسیدم گفت:
راستی؟ آیا این گفته شما حقیقت دارد که
سری دیوی این موضوع را بنهان کرده

نگینا دستار غذای دریایی

ترجمه: کیان



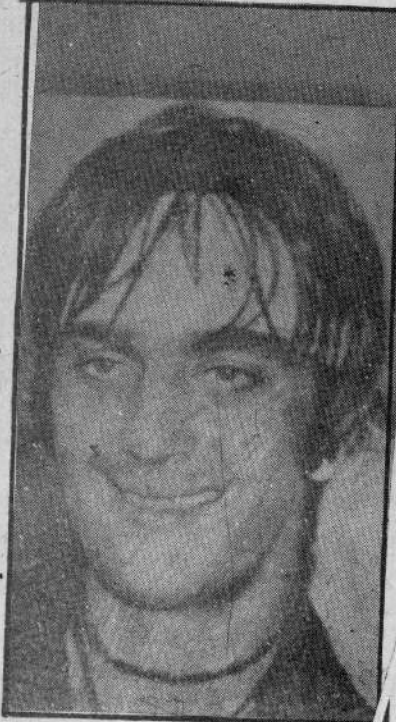
✦ غذای دلخواه ،
- محصولات دریایی جنسیت که به آن
دلخواه می زیاد دارم . اما با آن هم
در مورد غذا زیاد سخن نمیگفتم ،
میتوانم غذاهای غیر دلخواه را نیز به
راحتی صرف نمایم .
✦ صریحاً دلخواه :
- به شیرینی خوردن زیاد تقریباً معتاد
استم . اگر کدام روزی شیرینی درد
نباشد ، بپورم را دردم میاندانم .
✦ رستوران دلخواه :
- رستوران شیتل ، به خاطر که همیشه
غذاهایش از محصولات دریایی تهیه
میشود .
✦ موتردلخواه :
- موتری که زیاد سرعت گرفته بتواند ،
بقیه در صفحه ۹۴)

رسمی مود روز نیست ، صرفاً اگرگاه -
گاهی ایجاب نماید ، پیراهن چسب
میپوشم . در محافل عروسی ، دوستانم ،
خود را در ساری بیشتر راه به احساس
مینمایم . دیگر در همه حالات ، بادام
دراز ، و پیراهن های جین زنده گ
میکنم

✦ رنگ های دلخواه :
- برای من ، دوست داشتنی ترین
رنگها ، سیاه و سفید است . بی از آن
ها رنگ نارنجی را بیشتر میسندم .
✦ لباس دلخواه :
- من لباس های نسبتاً آزاد را زیاد خوش
دارم ، علاقه مند به پوشیدن لباس

تصادم با سرنوشت

ترجمه: (سیگما)



پدر و مادر هنرمند به دنیا آمد و زنده گن را با
همیشه و هنر زیاد آغاز کرد . در خستین ضر-
بت بیستم تقدیر مرگ نا به هنگام ما درش
بود که شیرازه خانواده را به فرزند بزرگ
نمود . او برای همیشه از محبت های ادرانه
محروم گشت و به این ترتیب انزوا پسند و
مابوس بار آمد . پدرش سنبل دت ، بر ای
اعاده و جبران حرمان های عاطف و واحد ا-
سی سنجل دت از هیچگونه تلاشی نماند .
تنها مضایقه نکرد بلکه راه افراط را نیز
پیمود . نمره این ازاد گذارهای غیر
مسئولانه ، روی آوردن سنجل به مساو
سخره و دواهای نشه آور است . او
بسیار ساده گن از سگرت و حشیش آه از کرد
به هیروین و سولیا پیوست . حتی یکی د بار
(RanX20) را نیز مورد آزمایش قرار
بقیه در صفحه ۹۴)

آیا این گفته حقیقت دارد که قلب
سنجی دت دافنده ترین قلب در میان
هنرمندان هند است ؟ آیا این اتهام
درست است که سنجی دت مرد بیست
بر عقده و اندک رنج ؟ و بالاخره آیا این گفته
به جاست که او با وجود زخم های فراوان از
دست سرنوشت ، تا کون به زمین نیفتاده
است ؟
درین موارد دکتر سی آر امرکرشن -
داکتر خانواده گن فامیل (دت) پاسخ
میدهند :
تا آنجا که مربوط به شناخت مستقیم من
ازین فامیل میشود ، باید بگویم کهنه
سنجی دت از همان کودکی به نظرم یک
موجود پرابلماتیک جلوه میکرد . اما چسی
چیزی در تغییرات بعدی شخصیت او نقش
داشت ؟ او در خانواده ، بسیار مرنجه از



الیزابت موتر کوچکش را به آهسته گسی و احتیاط در امتداد معبر باریکی رانند ، که به درجه های قشنگه یک کلبه کوچک که تنها کلبه آن منطقه بود ختم میشد .
 او در دم روزانه سفیدی توقف کرد . -
 چراغهای روشن موترش نشان میدادند که بالاخره به منزل بلیندا رسید . بود اگرچه بلیندا برایش آمد رسد قیچی هم داده بود ، با آنهم پیدا کردن کلبه کار آسانی نبود .
 ماه اکتوبروشام سردی بود . الیزابت کرتی سرخ و گوشه را به دورش پیچیده و وسایل عجله در حالیکه بکمش را در دست چپش گرفته بود برآه افتاد .

چه جای قشنگی بود ! جقدر آرام بود ! به غیر از نجوای باد و آهنگ یک پرند گسک صدای دیگری شنیده نمی شد .
 به دق الباب اولش جوابی داده نشد .
 وقتی که در باز شد وی تعجب کرد زیرا به عوض دوستش زنی را که لباس عجیبی در سر داشت دید که در درگاه ایستاده ، زن مذکور لباس دراز و سیاهی که تقریباً به روی زمین می رسید پوشیده بود و به روی لباس خود پیشبند سفیدی از کتان بسته بود . در سرش کلاه کوچک سفیدی با مهره های سفید که توسط تار در پشت سرش آویزان بود وجود داشت . او همانقدر از دیدن الیزابت متعجب شده بود که الیزابت از دیدن او .
 الیزابت گفت : سلام ! آیاد و تیزه هیل همینجا زنده گی میکند .

زن بیشتر متعجب شده ، با صدای - آهسته بی جواب داد :
 - نه خانم ، اینجا منزل آقا و خانم اپتان است .
 الیزابت گفت :

- من مطمئن بودم که آن در رس صحیح است اما حتماً اشتباه کرده ام . آیا اجازه میدید که از اینجا به دوستم تلفون کنم تا آن در رس دقیقش را به من بدهد ؟
 تعجب زن به ترس تبدیل شده بود و از بالای شانه الیزابت آنطرف رامی نگریست . دهانش باز مانده بود و چشمانش وحشتزد و معلوم میشد . الیزابت به چالاکي به عقب برگشت تا ببیند که علت هراس زن چیست . اما همه چیزی که او دیده می توانست



ترجمه و ف. ف.



چرافه ای پیشروی موتر کوچکش بود که در تاریکی میدرخشید و دیوه وار قسمتی از اطرافش را روشن میکرد.

ناگهان درد یگری باز شد و مردی که او هم لباس عجیبی پوشیده بود نمایان شد. مرد در حدود چهل سال پداشته. موی شقیقه هایش را پایین صورتش میرسید، اما ریش نداشت. وی کرتی سبز ابرشمن عجیبی پوشیده بود و یک پارچه بد و زرگرد نش بسته بود و با هایش لافرمی نمود الیزابت فکر کرد که شاید به یک معانی لباسهای تفتنی آمده است. معانی ای که مردم در آن لباسهای شوخی آمیزی پوشند.

آقای ایتان پرسید: لوسی قصبه از چه قرار است؟ اینطور معلوم میشود که مپترسی چرا از خانم خواهش نکردی که ازین باد سرد بد اخلل بپایند.

لوسی جوابی نداد و دیده به یکسو رفت.

آقای ایتان گفت: خانم، آیاد لتان میخواهد با خانم آشنا شوید؟

اینرا گفته با تعظیمی الیزابت را به اتا قسی که چند لحظه پیش ترک کرده بود رهنمایی کرد. الیزابت به عقب مرد روان شده و بکسفر را در کج اتاق گذاشت ولی احساس میکرد که در عصر وزمانه د یگری قدم گذاشته است. در این اتاق مانند اتاقهای صد سال قبل اثنیه گذاشته شده بود میز، چوکی ها، پرده ها و همه چیز قسم معلوم میشد که از روی تماویر بعضی کتاب های قصه های قدیمی کاپی شده باشد. خانمی بالای یک چوکی کلان نزد یک آتش نشسته بود و قدی ضعیف و مریض معلوم میشد. وقتیکه آنها داخل اتاق شدند زن مذکور با چند کلمه بی با آنها سلام و علیکی کرد. لباس تیره رنگ و درازش را هایش را می پوشانید. ولی یک چیز سبک ابرشمن به دور شانه هایش انداخته و کلاه کوچک قشنگی به سر گذاشته بود و وی سعی میکرد که رویش را از حرارت آتش دور نگهدارد.

آقای ایتان چوکی ای به الیزابت تعارف کرد. الیزابت وقتیکه نشست در لباس کوتاهش که عبارت بود از کرتی سرخ روشن و کفش های وزین احساس ناراحتی کرد. وی این لباس را سبب با رخصتی آخر هفته درده پوشیده بود.

این اتاق به عصر ملکه ویکتوریا متعلق بود و وجود الیزابت درین اتاق چیز غیر عینی مس نمود مثل اینکه مسافری از هتایب آمده باشد. این مردم عجیبی نی هابودند؟ آیاهاد رام عجیب و غریبی را بازی میکردند؟

یاد یوانه شده بودند؟

خانم ایتان به الیزابت خیره شده بود. معلوم میشد که از آن چه می بینید خوشش نیامده بود و حقیقتاً تقریباً از او ترسید بود. موهای مسافر کوتاهه تجوی شده بود و به شکل عجیبی آرایش شده بود بسیار با بی احتیاطی آن کرتی سرخ (بعد چشم هایش را بین زانو ها و پا های الیزابت را پائیدند. باها (با هیچ پوششی، هیچ چیز که آنها را پنهان کند ازین با تریاد کوتاهی از چوکی اش افتاد، مثل اینکه ضعف کرده باشد.

شوهرش با عجله به نزدش رفته و گفت: عزیزم (نترس این خانم جوان خانم دوستش را جستجو میکند و به کمک ما ضرورت دارد.

بعداً به طرف الیزابت برگشت:

ماشش سال قبل ازین به خاطر صحت زخم از لندن به اینجا آمدیم و درین مدت ندرتاً معمان داشته ایم اجازه بد هیمد که برای تان یک گیلان مشروب بیابیم. الیزابت از او تشکر کرد و در حالیکه ((به سلامتی شما)) میگفت آرانوشید.

خانم ایتان چشم هایش را بست و آقای ایتان سکوت را شکسته گفت:

امید وارم ازینکه از خود تعجب نشان دادیم ما را ببخشید. ورود شما و طرز حرف زدن تان بسیار چیزی که ما امید انیم تفاوت دارد.

این مردم نه تنها ظاهرشان مانند مردم عصر ویکتوریا بود، بلکه رفتارشان نیز به مردم عصر ویکتوریا شباهت داشت. قسمیکه کسی فکر میکرد که واقعاً در عصر ملکه ویکتوریا زنده میگردند.

الیزابت پرسید:

الیزابت پرسید: آیاد رهمین حوالی کدام کلبه گلایی رنگ دیگر نیز وجود دارد؟ من امروز چاشت از لندن آمده ام چون تا بعد از پنج بجه عصر نمی توانستم حرکت کنم و حالاهشت بجه است من باید به دستم تلفون کنم و بپرسم که کلبه اش کجاست و برایش بگویم که در راه است.

آقای ایتان نیز مانند زینش ترسیده بود: آیاد درست شنیده ام شما گفتید که از لندن آمده اید. فاصله زیاد تر از صد میل از پنج بجه عصر، صد میل در کمتر از سه ساعت.

بلی، من تا خیر کرده ام زیرا موترم به سرعت حرکت کرده نمی تواند. آقای ایتان با چهره رنگ بریده و دست های لیزان پرده های سنگین را پس کرد و به بیرون نگرست. در اطاق سکوت برقرار شده بود.

الیزابت احساسی نا آرامی میکرد. آیاد سگرت کشیده میتوانم؟

اینرا گفته سگرتی را از قفسی اش برداشت و با لایترش آنرا آتش زد. خانم ایتان از وحشت زیاد شروع کرد به چیخ زدن. آقای ایتان نیز از منظره وسیک، نقلیه فیر اسپ و عجیب با چراغ های روشن ترسیده بود. چرافه ای روشنتر از هر چیزیکه او در تمام عمرش در روی زمین دیده بود. او حالا آدمی رامیدید که در دود را از یک قطعه چوب سفید کوتاه به حلقه فرو برده و - وایسواز دهن ریشنی خود خارج میکند این آدم واقعاً از کدام دنیای نا شناخته خارجی آمده بود.

مرد بازویش را بد و زینش حلقه کرد تا او را از شر مسافری بگانه حفظ کند و فریاد زد:

برو (برو (توجه هستی (از کجا آمده ای (بخاطر خدا، برو (و ما را آرام بگذار.)

ظلمت الیزابت را فرا گرفت و ازین بیشتر چیزی نفهمید.

وقتیکه تاریکی و ظلمت حوشد، الیزابت خود را در خارج در کلبه ایستاده یافت مثل اینکه هیچ چیزی فیر عادی - اتفاق نیافتاده باشد. برنده گلکهنوز می سرود و باد در فضای آرام مرزها هاجوا میکند.

دروازه باز شد و او در دستش بلیندا را در حالیکه دستانش را برای در آفوش کشیدن و خوش آمدگویی او باز کرده بود دید. او عزیزم داخل بیا، آیا انتظار کشیده ای؟ من وقتیکه شنیدم تودر - میزنی حمام میکردم و همانقدر زود که میتوانستم خود را به پائین رساندم. بلیندا در حالیکه بصورت الیزابت می نگرست پرسید:

چه گپ است؟ طوری معلوم میشود که روح دیده باشی! اینجا بسیار نزدیک آتش بنشین.

من فکر میکنم که سه روح دیده ام. الیزابت در حالیکه دستهایش را بلند یک آتش میگرفت گفت:

او بلیندا، فکر کرده نمی توانم که بر من چه گذشت. من چند لحظه قبل در همین اطاق بودم. وقتیکه مردم، بقوه در صفحه (۸۷)

واهنل خورلی

او پشته کار فواري . ارابه ماخرو او بنه محیط ته اړه لري . که ماته شرایبسط مساعد واي او د ناسیدي خپهري می پر مخ به خورې مابه لا پوري نی فزلی هیواد والوت وړاندې کړي واي خوچی د اخی اعیال وویمن نوزره می ماته نیسی مثلا د درو وروموترومده به نه ویاوهنر به می هم د هنر به خپونه وې او هېڅ بنیاد به نه لري یوازی د خارج تقلید او کړنچ او کړنچ به وې خوچی کورې د مکرویانو کور ، د خارج تگه او جانی به د هنروي وې . زما د پورش کاله کنیزې چی هنرمند می ولی تراوسه می گډه په شاده نه د لته اوسپاهلته ، همدارو می د لته کډه وکړه . خدای خپری دې کورکی به تر خوروه وخت پوري د اوسیدو اجازت را کړي . زما دې یوه خپه وې خوچی د ایس وې . زه پکی خوینم .

— تاسی به خپل ژوند کی څه هیله لري ؟
— هغه هیله چی ټول افغانان ایس لري . فوارم به هیواد کی سوله او آرامی راشی . چی د سولی ترسپوری لاسدې هر څوک خپل ژوند او روزگار به بنه شا .
— پرخ پوسی . فوارم اولاد می نیسک او صالح لوي نی اولور تحصیل ولري خوتولنی ته بنه خدمت وکړي . هیله می می هنراوهنرمند د قدره سترگه وکل شی . او همدارنگه امید واره می کله چی د کال هنرمند ټاکل کنیزې انتخابه د کابل په سطح نه بلکه نظر فونشته باید عمومی او د هیواد په سطح وې او د موسی استاد اوله خواته باید تایید هم شی . نه داچی د کابل پناهه ته بی نیولی اوچک چکی ورته وکړي .

— د کیم هنرمند سندرې موخوینې ی . د دې پوینتی به اوږد وسره بی سمد پشی به موسکای وویل :
— گوره د دې پوینتی به خواب سره کم هنرمند رانه خفه نه شی تاته پیسی بنه خصوص ټول وایم چی نوشته پیسی نه کړي . به هیواد کی می استاد اولور ایوب او به باند نیوهنرمند انوکې می د فلام علی سندرې چی د فزلی شاهنشاه دې پورې خوینې ی .
— تاسی خوماشومان لري . ای کوم اولاد موفواري چی تاسی فونسی د هنرمند شی ؟
— زه درې زمان او درې لورگانی لرم . اولاد می وروکی دې مشر زوي می د پارلس کلن دې چی د موسیقی سره زیاته مینه لري ولی هروخت چی د هنر او هنرمند قدره واقعی ټول وشویا به ورته د هنرمند کید واجازه ورکړم .
— ستاسی سندرته د اینکلی بنکلی کمپوزونه څوک جوړ وې .
— استاد اول میرچی ژوندې واکتیرا هغه جوړ ول اود هغه ترمر پیس وروسته زه خپله خپلو سندرته کمپوز جوړم .
— ستاسی ټولی سندرې لکه لویسی ، چاریتی ، پستی ، سروکی اود استا .
خونده وړدې مگر فزلی موبیل خوند او کیف لري اوتاسی پکی پورې ترگوتسو کړي . تاسی به دې هکله څه وایاستا .
— که څوک د فزلی به ماهیت وپوهینې ی نوواقعا فزلی پورې خوند وړ اړه زره پوري ټول دې . او باید زیاته کړم . د بنه فزلی وړاندې کول هماغسی ریاضه

په لارکی د موسیقی

نو استاد به وهل او پبول را کړل . خوچی بی راباندې درسته زده کړل .
— خومه سندرې به راد پواتلونیسو کی لري . د یوڅه سوچ نه وروسته وایی :
— تر دې سو پوري به راد پواولسی یا د وولس سندرې به تلویزیون کی لرم .
— ستا فلی له سندر و سره گڼ شمیر هیواد وال مینه لري ولی تاسی د ویره کی سندرې به تلویزیون کی لېسنگه کړي دې ؟
— زما زړه هم فواري چی زیاتی سندرې ثبت اولېسنگه کړم . ولی موزته څوک اوږي . او اخی وخت بی لا سندرته ژارې . به هیواد کی خومره ارزنگه ورته قایل شول ؟ کله چی مر شود قبر بحای بی نه پیدا کیده ماله خپل جیسه بیسی ورکړي اود قبر بحای می ورته را ونیوه . زما اود هغه اړ پکی د شاگردې اواستادې نه وتلسی وې هغه زموز د کورنی دفترې حیثیت درلود . د هغه مصرف او خدمت به ما و د خلوتیست زره روپو خیرا می وریسی وکړ ولی راد یو تلویزیون اود هنرمند انواتحاد بی د هغه سره څه وکړل فزله دې چی د ارایسی ورته تر لاسه کړه اوماته بی صرف لاس زره روپو د قبر په سر را کړي . استاد .
درد اخسته دې . میرمن می چی کله د پور کلو کولونه ستومانه بی نوچنگه را سره کوي او وایی ته له جانه کم پیسی برون هنرمند شولین دکور او ژوند خاوند دې . تاته به د ویره وخت کی یوکور د رونه رسید پریند د دهنر پریند .

نعمت الله

ما پهل لاری



هنر، هنردی باید قدر

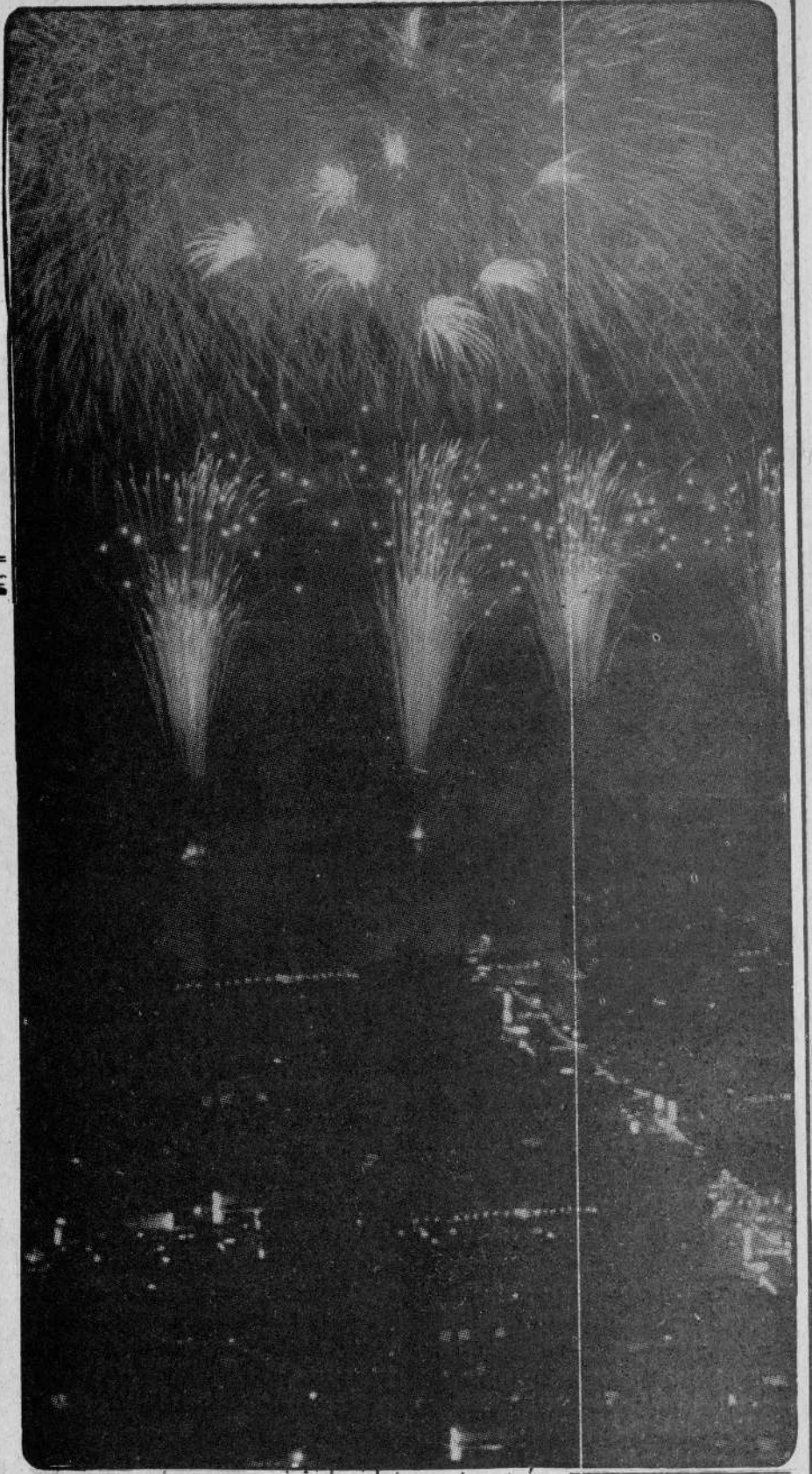
مرکه کوونکی : د لحررم

اقتصادی مرسته راسره وشی اخره لپه بچیان لرم . د بلی خواپوساست د اند پواالانو سره فم فلفط وو . زه د هنر سره نه شلید ونکی اړ پکی لرم . هنر زما د ژوند مقصد دې . د کوچنی توب نه د هنر سره مینه لرم چی ترمرگه به ژوندې وې . اخره فلفط خوما څه د بولی به سر به اسانی نه دې زده کړي چی داسی به اسانه به ورسره خدای پامانی کسب مایدي لارکی پوهل خورلی .
— خدای دې خپیرکې د لطف مویه حق کی د اوږد ونکوله خواشوي کسه د کورنی له طرفه .
— استاد اول میر پوکوینې کاوه چی به صحیح شکل موسیقی زده کړم . تر هغه دمخه هغه رازده کول چی څنگه خپل اواز د (سا . ری . گه . مه . په . ده . نی . سا) یا سرگ سره میلاو کړم . اودا —
تمرین به ما هره ورځ په ارمونیه کی دخو ساعتوله پاره کاوه اوک به می فلفط کس د ثبت موقع نه را کوي او کښته هم شی نونه نشریزي . زه دا عادت نه لرم چی زاري او نواتی وکړم چی خپردې زما سندرې نشرکړي . هنر هنر د پوا پید قدری وشی . که د زاري بنه رامنځ ته شی نو هنر خپل ارزنت له لاسه ورکوي . همدارو می خلور سندرې به راد پوکسی ثبت کړي چی شعری استاد حمزه اوبنه کمپوز هم لري ولی نه بی نشروي . استاد اول میر چی جهانی شعرت لري . سندرې بی په بهرکی خلک به مینه میده

لرونکی سندر فواري نعمت الله دې چی به خپلو خور و خور و فزلود اوږد ونکسو روح تخلوي اولهعانه بی بیخوده کوي . کله چی له پتی سره سم نوموړې د وگا ته ورسیدم به لومړی سرکی می فکر وکړ چی گوندې بحای می فلفط کړم که به کوته کی گتونه برات ووخوتنه پری نا — ست اوچای بی خنس . په میرمی کوته تر نظره تیره کړه هلته به یوې گونیس کی یومیزاود کالو گڼد لوماشین چی تر څنگه بی نعمت الله ناست و زما پام هعانه واراوه اوداسی موبه خپرویل وکړ :
— ماجیت وهه چی ولی می ونکر ای شو تاسی به راد پویاد موسیقی په ریاست کی وویمن خواوس پوه شوم . لکه چی — گڼد لویسی اودا د اند پواالانو مجلسونه اومرکی تاسی بحان ته راپولی او هنر ته مود ویره پام نشته .
— تاسی بالکل فلفط فکر کوي . د ادکان زمانه بلکه زمانه مادی . اوکله کله د — بیگاری به وخت کی رامنځ خوله یو پلوه

د پینتی تنگه ټکور خور ژمیسی سندر فواري اوبنه فزلی بول سندر فواري به لته د موسیقی له ریاست څخه د گڼدلو د ادکان په لور ره می شوم . که څه هم چی د دې سندر فواري سندرې به تلویزیون کی کمی لیدل کنیزې خوبیا هم له سندر ورسره بی چی به نیکی اوموزون فز کی د نازکخیال شعر اوبنه کمپوز سره همفاري دې . د پرخلک اشنادی او خوند تری اخلی . د جاخبره موسیقی دده به خپه کی اخل شویده اوله هماغه لومړی وخت نه بی دخپل زړه به تلکی موسیقی ته بحای ورکړي دې . د پیل د وولس کالو چی له موسیقی سره مینسی دې ته اړ ویت خو یوه ارمونیه واخلی اومرحوم استاد اول میر ته د شاگردی — زنگون ولگوي ، دیوکال به ترخ کی استاد دده په استعداد باندې پوره باور ترسره لاسه کړ اودې بی راد پوته وویژاند . هویکی د پینتو د اکثره اوسابقه

سپه پوری تواریخ



شبه ولی توره وی . یا شبیه ولی تیاره ده . داپیری لومونی بوینتنی دی . او داچی عوواب بی مشکل برینسی نوله دی امله بی دباراد کسی (د تولود عقید وینا - لفه عقیده) نجم بری ایینی دی . اوله دی وروسته کله چی عوواب درتسه و میلندل شی . نوخیل اهمیت بسه ترلاسه کری . دابه په لومنی تحلیل کی د ماشومانو بوینتنه وی چی شبه ولی توره او وریخ ولی روینانه ده . ولی لسه لمر لوید و وروسته اسمان تیاره کنیزی . د پیر زیات گویمان کنیزی چی دابه پیوه شاعرانه بوینتنه وی . نمکه د لومنی محل له پاره شمرورته عوواب برابر کر . په ۱۸۴۵ کال د (ادگار لن بو) په نسیم یوه شاعر د موجودیت د نری معما تسه په د فترده عوواب برابر کر او هغه داسی ولیکل : ((شعر او حقیقت یوله بیه نه جلا کید ونکی دی)) .

که چیری د میتولوژی (انسانه بیژ - لد نی)) د علم خیر نوت ته کتنه وکسرو . د اداسی یو علم دی چی به د پیوره بینانه به انسانو حاکمیت لری - نویسه دی مقصد به د اپولون (د هنراوینکیلا یونانی خیالی خدای) حکم ته ضرورت نه وی . (د نیش په مهال اسمان تیاره دی : نمکه لمر ویده وی او د فلواوشیسی گریمید وله پاره د ستورو ریایی دیوه لزه وی)) . داسه ده چی بوینتنی خبره کوم بکواس (جنتیای) نه دی . خو کومه بیه خرگند ونه هم نه ده . تاسی یوینگیل به فکر کی وینیس : به دی توکه چی د پیر

د (ساینس ای وی) له مجلی خخه
د محمد ایوب اعظمی یتنوال زیاره

خ او تنگه نه وی . په دغه منگله کسی د گریمید ونکی سری د لیدنی افقد ونو به د وونو (تنو) پوری ارتباط لری . که چیری په اسمان کی داگن ستوری د یوه منگله سره ورته وگنوجی دسه تمامید ونکی بولی لورته غزیدلی دی . باید ددی اسمانی ونو (ستورو) د بلوش و سره مخامخ شو . د ستورو خخه به کی نه تمامید ونکی نری کی باید د اسمان زمونیز د لمر د سطحی د ریایی به اندازه وی .

خوداسی نه ده . ولی . مونیز چی اسمان د منگله سره برتله کر خه قلمطی موکری ده پردی خبری یوه داسی معما را منعته کره چی امکان لری نه یوازی داچی به دی وروستییوختوکی بلکه د کایناتو د علم د قضا یا یوه ریتروسکوسی (بیالید نه) کی به داسی بوینتنه رابرسیره کری چی د انری پای لری او یاکه هینخ پای نه لری . کپلر ددی خبری نه اوینتی نه دی او هغی ته پی پام شوی دی . - د دوهم رودلف (په دیارلسمه صدی کی د هنگسوری پاچا) د امپراطوری ریایی یوه ددی باراد وکسر لومنی بیونکی و .

هغه دیوه لیک به ترخ کی گالیله تسه داسی ولیکل : ((تاسی په دی اعتراف کری دی چی دلس زوروخه زیات د لیدلو و ستوری شته دی . به دی کی به کوم شک هم ونه لری . به همدی اساس لسه هغه بحایه چی هغوی د پیری . او مونیز نه زدی دی . د نه تمامید ونکی جهان

د تهوری پر ضد معما گروهه هواکنسه کنیزی . که چیری جهان تر نه تمامید و - نکی ((لایتناهی)) پوری فنزول شوی - وای نود لمر سره د برتله کولو به تکلوری کی د ستورو زیاتوالی ددی سبب گریمید چی د اسمان د گنید ی پراختیا یوازی او یوازی د لمر د روینانتیا به اندازه شی)) دی انتخاب خرگنده کره چی به پیوه تمامید ونکی شمسی نظام کی د ستورونه د اسمان چی به نه تمامید ونکی جهان کی د تل یاتی روینتیا چی خبرونکی دی خومره د تعجب نه که خبره ده .

کپلر فوینتل خود خیلی طرحی مخالفین د هغی قبولولو ته راوبولی خوب یو ژر - اسحق نیوتن د نه تمامید ونکی شمسی نظام یو انحصار د هغه وخت به علمی تولونکی وړ اندی کر . او ددی کار سره سره کله چی د اموض خرگنده شوه د پیر ژر هغه باراد کسی بیاسر رابورته کر . د هالی به نیم یو یوه چی د هالی د لگر لرونکو ستورو کاشف گیل کنیزی .

د دی ستونزی د حل لپاره رابر اندی شو . دی سری د شاهانه تولنسی (روپال سوسایتی) خخه وړ اندی یا حتی بخیله له نیتن خخه بخواچی د استاد ی به خوکی بی کار کاوه - خرگنده کره . چی د لیری واتن د ستورو روینتیا دیوه کمزوری ده او به سترگو د لیدلو وړ نه ده .

نیمسوتن چی به دغه وخت کی بی عمر (۸۰) کاله و - ددی خبری به اوید و سره غلی شوالیته به دی باب به کوم

م فکر ورته پیدا شوی و . ا به هر صورت شاید به دی باجهد هالی د لایل فسط وی . هغه بوهه چی نن مونیز ترلاسه کری داسی رابنسی چی که چیری یوه اتیم به واسطه خبروشوی نور د لیدلو وړ نه وی نومونیز به نورو نه وینو . خو که چیری د اتومونو د پوی لوی دلی له خوا دیوه روینتیا (نور) به لاس راشی نو ستوری به هم له دغی تگلاری خخه د باندی نه وی .

له دی پیینی خخه خو کاله وروسته یوه سویسی محوان ستوری بیژند ونکی د (جان فلیپ لومس) به نیم خرگنده کره چی د شی تووالی یا تیاره سوپ به فضا کی د پیری خبری سیالی مادی به واسطه د ستورو د وړ انگوه کتولو پوری اړه لری . په ۱۸۲۳ کال کی المانی فزیکوه (هنریخ اولبرس) همداسی یو دلیل وړ اندی کر - دده به گروهه د ستورو د تیاره کید و علت هغه لری (تومان) دی . چی مونیز نه شو کولای بی له نری دی ستورو خخه نور لیری ستوری ووینو - دغه فزیکوه که خه هم د مسره فتیگام د معما به حل کی نه دی خستی خوبیا هم د باراد کسی مسالی ته پیی عمومیت ورکری دی .

د پیر وخت و روسته به ۱۸۴۸ کال (هرشل) به خرگند میتود سره خرگنده کره که چیری یوه سیاله ماده د ستورو خخه به لاس رافلی نور جذب کری . یا بیا تودید و نه صورت کی به بیانور تولید پاتی به (۸۶) مخ کسی

معتادین سوئسی

روز نامه به نقل از اداره صحت عامه سوئیس می نویسد ۶ در سال ۱۹۸۹ - در آن کشور به تعداد ۲۴۸ نفر به علت گرفتن مقدار زیاد مواد مخدر و تلف شده اند .

در رابطه به الکل ۶ مطالعات - نشان می دهد شمار اشخاصیکه از اثر مشروبات الکولی بیمار و یادچار اختلال شده اند به ۱۵۰۰۰۰ - میرسد .

تعداد معتادین به سگرت در سوئیس ۲ را میلیون یا ۳۵ درصد نفوس آن کشور را تشکیل می دهند .

به گزارش یک روز نامه چاپ سوئیس در حدود ۲۵۰۰۰۰ مستهلك ادویه مخدره مانند هینروپین ۶ کوکاین و الکل در سوئیس وجود دارد .

روز نامه واتر بیون داتنوبو می نویسد تقریباً ۶۵۰۰۰ نفر استفاده از ادویه مخدره را تجربه کرده اند و - ۱۵۰۰۰۰ نفر به طور دائمی و یا موقتی از چرس استفاده می نمایند

از اینجا

راه ابریشم را از نومی بمانند

سفر جوانان به سواری موتر سایکل که زیر نظر یونسکو صورت میگیرد و - فاصله بین پاریس - استراخان را خواهد پیوست به تاریخ ۶ جولای از مرکز فرانسه آغاز خواهد یافت .

جوانان درین سفر طولانی راه ابریشم را که برای انتقال ابریشم از آسیا به اروپا مورد استفاده بوده - است خواهند پیوست .

هدف این سفر تفریح و تقویت تماس بین جوانان کشورهای مختلف و ایجاد تفاهم بهتر بین ملت ها - خوانده شده است .

یک شرکت موتر سازی آلمان غربی به آن هد بلور ۶ موترسایکل های مورد نیاز این جوانان و یک تیم تخیلی را فراهم خواهد ساخت .

این سفر جمعا ۶ پوست روز راه روبرو خواهد گرفت .



کیلوگرام صدساله

کمسیون

مبارزه علیه سگرت

- کمسیون مبارزه علیه کشیدن - سگرت در کشور ایالات متحده آمریکا به این نتیجه رسیده است که هر قطن سگرت برای دولت ۲۱۷ دلار خساره می رساند و آن ها این خسارات را به طور اوسط سالانه ۶۵ میلیارد دلار محاسبه نمودند که درین جا ضایع شدن وقت کار، معارف تداوی و دیگر مصارف شامل می باشد .



- در این اواخر صد ساله کیلوگرام پیوره شد . از سال ۱۸۸۹ به این طرف در مرکز بین المللی وزن و اندازه در - پاریس در عمق ۹ متر تحت زمین معیار کیلوگرام که شکل استوانه ای دارد و از مواد پلاتینی که ارتفاع و قطر آن ۳۹ ملی متر می باشد ، محافظه شده است .

این رقم استوانه ای را اکثر کشورهای جهان دارند و کوشش میکنند تا معیار - کیلوگرام آنها مساوی به معیار پاریس شود . وزن های که فعلاً به این معیار استعمال میشود ، امکان دارد که در یک میکروگرام غلط باشد . ولی در تجارت وزن جدید را که ۱۰ برابر دقیق تر از وزن های فعلی باشند ساخته شده است این وزن به اندازه دقیق است که عقربه آن زمانیکه دو تراز پاریس در اتلان تیک تو فان با شده ، شور می خورد .

مارکبوا

— مارکبواي موزمبېقي که درجسوب
 افريقان ياد به چشم ميخورد ، از جمله
 خطرناکترين مارهاي اين قاره است
 اين کبوا بحد ازان که عضلات خود را
 خورد کرد از دهاه خود از طرف
 سوراخ دندان هاي خوش زهرا را
 پاش ميکند . و موما چشم هاي انسان
 را مورد هدف قرار مي دهد ، زهر
 اين مار تقريباً سه متر دورتر پاش
 ميگردد و تصادم زهرمانه چشم سبب
 درد شديد حتى کور شدن انسان
 ميگردد . بايد ياد آوريم که اين
 مار زهر خود را فقط در وقت دفاع
 از خوش پاش ميدهد .



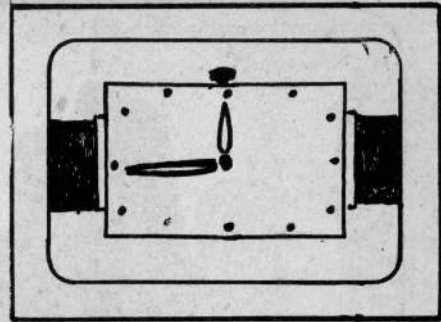
لندن بودند که ميگفتند : لندني ها
 از بين به بعد درگادي هاي سرسبز
 شده ، نه بل درزير چتري خود را
 بنهان خواهند کرد .



يك تبعه اوکراين يك انجن برقي
 را ساخته که هشتصد متر يك گوگرد
 است . کار منحصر به فرد نيکولا ي
 سهاد رستي در نمايشگاه مایکرومينا
 توري در موزيم پولي تخنيک مسکو به
 نمايش گذاشته شده است .

سهاد رستي از وسايل کاملاً مخصوصه
 صمانند سامان آلات قطع که که
 از الماس ساخته شده و موجع به
 نازکي يك تار مو استفاده نمود ماسه
 او ميگويد دشوار ترين کار تنفس
 به شيوه خاص بود زيرا نفس کشيد
 در حکم توانايي براي اين اشياي
 نفس و ظريف بود که قطعات خولي
 ريز و کوچک رابه هوا بلند ميکرد .
 سهاد رستي تمهينات آب پازي
 را پيش برد تا به اصطلاح نفس پخته
 کند و حتی فهرمان آبپازي شوروي هم
 شد .

سهاد رستي کوچکترين ساعت جهان
 را ساخته است که در رأس يك پروانه
 مطلا با نازکترين بال هاي شيشه يي
 جابه جا کرده است . ده سال
 تمام در کار بود تا سهاد رستي بتواند
 قطعات داخل ساعت را از ۰۰ تا ۰۰۰
 مليتر با هم وصل نمايد ، قطعاتي که
 از فولاد ساخته شده و به عقده
 مخترع آن ميتواند براي پنجاه سال
 بدون درنگ کار کند .



کوچکترین ساعت

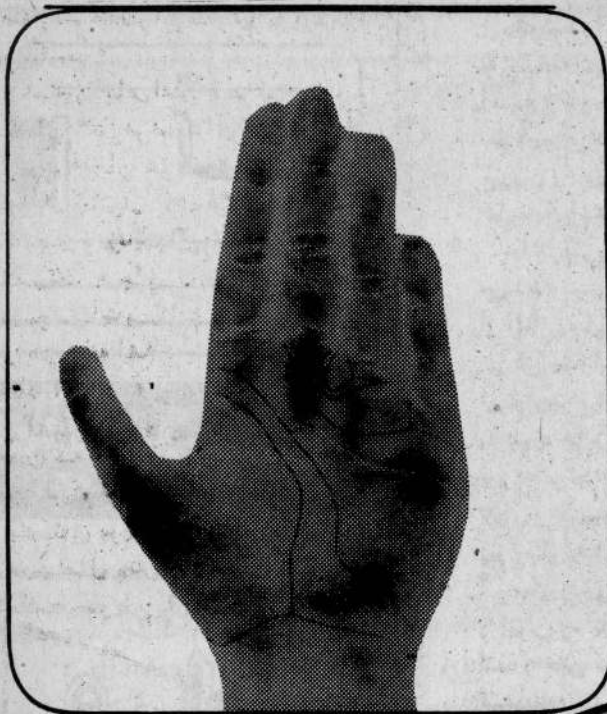
و از آنجا

پيدايش چتري

— قرار معلوم چتري اولين بار در
 چين اختراع شد . البته براي جلوگيري
 از برف و آفتاب ، نه براي رفع ريش
 باران . براي اولين بار چتري پيد
 انگلستان در سال ۱۷۵۰ رواج پيد
 کرد . يعنی در زمانیکه (جوناس) در
 هواي باراني در لندن با چتري به
 کوجه برآمد و مردم را متوجه خود
 ساخت . اين عمل وي از خود
 طرفداران و دشمنان داشت ، و از جمله
 دشمنان اين کاروي گادي رانهاي

خوابهای کوتاه و خوابهای دراز

— تحقيقات چندين ساله روان
 شناسان سويسي نشان داده است
 که خواب شبانه هاي مي و چون کوتاهتر
 است و انسان در ماه هاي سپتامبر و
 اکتوبر خواب هاي طولاني ميپند .
 زن ها نسبت به مرد هايک ساعت
 افزونتر استراحت مينمايند .



در زمانه های قدیم انسان به آموزش خطوط کف دست خود افساز نمود تا سر نوشت خود را در آن بخواند به این ترتیب کف بینی و کف شناسی به شکل رسمی او - افساز شد .

مگر امروز کسانی هستند که کوشش میکنند معنی نمونه های مکتب خطوط کف دست انسان را به یک اساس علمی وواقعی در یابند . علم نمونه های خطوط کف دست که به نام *Dermatoglyphics* کف شناسی معاصر یاد میشود متواتر است از روی یک تمداد افساز

نقش پسر دارد .

کف شناسی معاصر

اگر به کف دست تان بپوشید خطوط تاب خورده صیقل و صبر از روی راکه بپوشید گی های آن به جهات مختلف و متعدد شکل گرفته است، خواهی دید بر سر انگشتان و پسا کف دست تان خطوط زیبایی راکه به نام خطوط برجسته یاد میشود دیده میتوانست .

چرا طبیعت جلد انسان را - چنین خلق نموده است ؟ یکی ازها - هم این خطوط عبارت از قدرت چنگ زدن و چسبیدن دست است در بدن واقعت است که انسان در گرفتار اشیا مشکلاتی ندارد . پوست سر انگشتان و کف دست با نهامات پسا انجام های عصبی حساس پوشیده شده است .

این نهامات ملو از خطوط پر - جسته و ظریف همان را بینی بر تضمین حس لامسه دقیق باز گو میکنند . این

خطوط بروی جلد چنین کشف ۸ هفته عمر داشته باشد و ظاهر و در طول حیات بعدی وی غیر قابل تغییر باقی میماند .

کار شناسان نمونه های خطوط برجسته را به چهار شکل اساسی تقسیم کرده اند که این اشکال عبارتند از : کمان ، حلقه ، پیمان و مکمل . البته تمام انواع پس الیبتی نیز ممکن است که وجود داشته باشد . تقریباً صد سال پیش تحقیقات وسیع کف شناسی در بین مردمان مختلف افساز شد . پرسشی به وجود می آید که چس طور اتفاق افتاده که پخش و انتشار همین نمونه های مشخص کف دست ، یا انگشت ، در بین

مردمان جهان در مطابقت با قوانین مهمن جغرافیایی و نژادی تبار نموده است . طور مثال در زمین اروپای منگولهای که مورد پژوهش قرار گرفته است شکل پیمان بیشتر نسبت به اروپا - بیان اتفاق میافتد و در حالیکه در بین مردمان اروپای اشکال کمان و حلقه بیشتر دیده میشود . مگر از شمال به جنوب اروپا تناسب مقدار - شکل کمان به طور قابل ملاحظه ای - افزایش مییابد و همچنان از غرب به سوی شرق و این تناسب افزایش

یافته و سرانجام در متکولیا به اوج خود
 میرسد .
 دستاوردهای اندوخته شده پسر
 شناسان را در مرصه های آموزش آنها
 در مورد انسان ها ملاحظه نموده
 شان ، گسترش نژادها و در مرصه
 همانندی و نزدیکیهای قریب بین آنها
 کمک میکند . جای تمجیب نیست که
 این موضوعات بسیار مورد میند است .
 روی هم رفته اشکال یاد شده از دوران
 ایجاد انسان و وجود داشته است
 این اشکال از روی چین های انسانی
 تعیین شده ، ثابت بوده و بارفته
 طبق دیگر کوبن نمیشود .
 یک مثال مربوط به این مسأله :
 چندین سال پیش اشکال کف دست
 وانگفت صریان را مطالعه کردم .

کک کد و به این دلیل نژاد شناسان
 و طبیبان به کف شناسی علاقه مند
 شده اند .
 دانستن انسان همچنان ابراز نظر
 منصفانه بی هم در مورد خطوط کف
 دست نموده اند که بنا به گفته کف شنا-
 سان حرفه بی این خطوط تعیین
 کننده استعداد ها و بیماریها
 سر نوشت و غیره است - نتایج خوب
 بوده اند . ملاحظه شده است که
 تقاطع خطوط چار انگشت کف دست
 خیلی به ندرت اتفاق می افتد . یک
 تعداد مردم معنی جا دوی را به
 وقوع چنین حادثه نسبت میدهند
 طور مثال تا امروز مردمان غرب چسوا
 موجودیت چنین خط را در دست چپ
 لیل قوای مخصوص میدانند ، انسان

باشند رقم نشانه های قیاس دقتی
 نیز وجود میدادند با عدد و طریقت
 در انگشت کوچک به جای دو خط یک
 خط مو رپ وجود میدادند با عدد
 حالا دانستنشان به اشکال کف
 دست بهاران را رای امرای رفته
 کم عقلی و صرع " مورکی " و سایر
 شکری " Psoriatics " و بیماریها
 کلاریکوبای ولادی علاقه مند و پیوسته
 کرده اند " glaucoma " " لوط
 فشار کرمه چشم " .
 خیلی بیشتر از به وجود آمدن کف
 شناسی معاصر ، انسان از اشکال
 انگشتان خود استفاده میکرد . در یکی
 از موزیم های ایالات متحده ، کوزه
 گلی چینیایی موجود است که مربوط به
 قرن سوم پیش از میلاد میباشد . در
 این کوزه آثار گشت دست انسان -
 طریقت است که حقیقتاً با " راکو
 رقت دا غتکه که این شکل انقباضها
 در مصر قدیم و بابل - هنرا
 قدیم مریخ شد . حتی در آن زمان

نویسنده مقاله : تاشانا کلا دکیوا

ترجمه از مجله " سپهر تنگ " ،
 مترجم : محمدالمعظم

از نگاه آنتروپولوژی (پسر شناسی)
 چهره ظاهری این مردم آفریقایی
 حاکی از مخلوط بودن نژاد شناس
 یعنی نژاد سیاه و سفید است .
 وجود این حدیثه در مورد صریان
 بیشتر نظر به مردم حقیقتاً صحته دارد .
 در همین حال دست آورد های کفشنا-
 سی معاصر این مسأله را تأیید کرده
 است که مردم مصر یک حالت بین الهمی
 بین دو نژاد را دارند . اشکال -
 انگشتان آنها را با اروپاییان جنوبی
 وصلت میدهد ، در حالیکه اشکال کف
 دست شان ، صفات بر خور افریقیایی
 شان میدهد .
 روشن است که اشکال کف دست
 انسان فقط یک تلویح غیر کوبیایی
 طبیعت نیست و دانستنشان به این
 نتیجه رسیده اند که این اشکال -
 سگال های آیینه مانند چین های
 انسانیست . ممکن است این علاقه
 برای کشیدن اسرار بیماریهای ارضی

همه وقت اطفال علاقه را با این دست
 سلی نی زنده به این باور که سلیسی
 زنده با " همچنان بدی " رو به رو
 خواهد شد ، مردمان شرق این
 خط را در کف دست به نشانه
 خوشبختی شناخته و موجودیت
 آن را در هر دو کف دست به منزله
 دامتق قدرت و انرژی و پسر رفته
 در آینده میدانند .
 همچکس نمیداند چرا چنین یک
 خطی شکل میگیرد . مگر ملاحظه
 شده است که این خط هم زمان با
 موجودیت یکی از انواع " Syndromes
 یک مرض ارثیست یعنی " Mongolism
 وجود میداشته باشد " بیماریها
 لغز را اطفال نوتولدی تشکیل مید-
 هند که چهره متکولیا این داغته
 دارای چهره بین چشم های تار
 پشانی بلند و رهد کم عقلی است

انسان متوجه بوده که اشکال انگشت
 میتواند نمونه های مختلفی داشته
 باشد .
 حالا کف دست شده است که آثار
 انگشت حتی دو گانه گهگاهی مشابه
 از هم تفاوت است . مطابق پیوسته
 محاسباتی که در سده ۱۹۱۰ توسط
 فرانتس گالتر " یکی از مؤسسون
 کفشناسی معاصر " صورت گرفته و
 روشن شد که این اشکال میتواند بیشتر
 از یک ملهارد گونه مختلف باشد
 هر چه باشد این اختلال آثار انگشت
 است که معمولاً پولیس را قادر نمیا-
 زد تا محکم را بپاید . در حال های
 اخیر و تشخیص صحت یک فرد از روی
 طبقه در صفحه (۹۱)



پیروشات بگ گذشتند

چگو یز برخاست بروی میز مشروب را جستجو کرد . چگو یز
و باره نزدیک او آمد . چنان نزدیک که کلیمتین صدای
تنفسش را میشنید .

کلیمتین با تضرع گفت :

پشنو ه هرگاه ازین اتاق بهرون بروی ه من برایت وایم
را می آورم .

چگو یز مسخره کی کنان گفت :

— چس گونه درین تاریکی راه اتاقم را بهمیم .

— به گونه می که بستر مرا پیدا کردی .

— خوبست هر دم از این که اذیت کردم ه بار دیگر بسوزش
میخواهم . من چگو یز نام دایم

چگو یز دیل دو پار کوبت . اسم را فراموش نکن .

وقتی چگو یز به اتاقش میرفت ه با خود خندید . چگو یز —

هنگام ورود به اتاقش با شتاب چراغ روشن را زیر بستنیها

کرد و با حوصله منتظر کلیمتین نشست تا با بوتل وایم بیاید —

پسند متوجه شد که آهسته از زینه پایین رفت . از بسرون

صدای باران به گوشش آمد . توفان به شدت غوغا داد —

غست . یونارد چنان به خواب عمیق فرو رفته بود که نا به

سامانی هوا در وی تا شهری نشنید . سرانجام کلیمتین

پله ها را پیموده ه دروازه را باز کرد . وقتی دروازه را از

عقبش بست ه چگو یز از جح دست او گرفت و به لرزشی کبده

آن خوب رو را در بر کشیده بود . مطلقاً گفت .

کلیمتین در حالیکه برای نجات خود تلاش میکرد گفت :

دستها رها کن اینک برایت وایم آوردم بگذار بروم .

اما چگو یز او را همچنان به سوی خود میکشید و میفرد .

— تو اینک درد ستان شهر قرار داری ه زینا روی من !

هرگاه پدرت بیدار شود و تیرا را اتاقم بباید ه در مورد

چس فکر میکنه ؟

کلیمتین گردنکش و نافریان ساکت ایستاد . ضهان قلبش را

دسار کرده بی اختیار قاتش را با قامت چگو یز چسباند ولبا —

نهر را

— رها کن !

نوشته از: صورت کا یلارد
ترجمه میرحسین الدین پروین

کلیمتین و یونارد

کلیبتنیی آهسته سخن میگفت . و بسیار ضعیف ه وی را به دور شدن و امید داشت . همینکه دید نور کم رنگ از عقب پشور به مشاهده میرسد ه گفت : شما دروغ گفتید . و خواستید به بهانه بی مرا به اتاق خود بخوانید ه چرا مرا خواستید ؟
 - جذبه زیبات مرا بخوبه ساخته است !
 - کلیبتنیی با تلخی گفت :
 شما را مرد پرنجابتی تصور میکردم .

یک ساعت پیش چنان خوب به نظرم می آمدید که صور پسر تا نرا در روز پاهایم میدیدم . اکنون یک خواهش دارم که دور شوید چگو یز کوشش داشت کلیبتنیی را به سکوت و اداره بدوی درنگ وی را سخت در آغوشش فشرد ه و لبانش را سکیه برای یک ثانیه کلیبتنیی با سرعت و با همه قوت چگو یز را آن سو پرتاب کرد . مجادله شان به حدی دوام آورد که یکی از چوکی ها شکست چگو یز با شتاب و اضطراب ه کلیبتنیی را رها کرد . پنجه هایش به سان تکه یخ منجمد شده بود . تمام بدنش صلرزید . پدرش هیچ باور نمیکرد که او برای - بمکانه در اتاق خوابش مشروب بخورد درین اثنا صدای - یونارد که دخترش کلیبتنیی را صدا میزد ه بلند شد .
 چگو یز جواب داد :

من میدارم کم . خواب نمیره ...
 برایتان لا صبرم بخاورم .

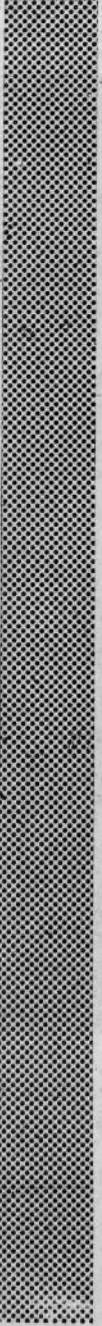
- خبر لازم نیست . من دوباره خواب میکنم . شب خوش یونارد .

- شب خوش .
 آن دو وقت کردند که یونارد دوباره به اتاقش رفت . به سهولت و نفسی به راحتی کشیده ه کلیبتنیی به روی یک حرف ه اتاق را ترک گفت . و چگو یز گفت :
 - لطفاً یک لحظه همان تا مطمئن شوم که دیگر آزاده و نا- راحت نیستی . پدرت کاملاً آرام خوابیده است .
 کلیبتنیی گفت :

- من احمق نیستم . این شماستند که برای من دره - تولید نموده ه روز پاهای خوشم را اخلال کرده ه . شما به نظرم چنان قشنگ و پر درخشش جلوه کردید ...
 - در مهمانخانه ساحلی شما مردمان زیادی را رفت و آمد دارند ه به ویژه افراد درهایی که مدعی زبانی و در - سفر بوده و هیچ زن را ندیده اند .
 راستی اذهب دروازه تان باز بود ؟

- فراموش کرده بودم که آنرا ببندم . با اطمینان برا شما میگویم که هیچکس به قبول شما به من دست نیس یا به .
 - هیچوقت ... آخرش میخواهم با شما ازدواج کنم !
 - چرا میخواهید با من ازدواج کنید ؟

- بخاطر قشنگی خیره کننده تان کلیبتنیی . رنگ چشمان تان دوست دارم ه شگفتی تن و بویها تانرا ...
 - متأسفانه نمیتوانم با تو ازدواج کنم چون سرتی از سرتی و پارکویت با دختر یک میزبان من فروش ابداء اجازت - ازدواج ندارد .
 - اکنون من مصمم امیدوارم به زودی راه سفر تان را ه



پیش گریه و دیگر ابداء در مورد چندی تصور نکنید .
 چگو یز تصور کرد او را زخم زبان زده و در دلتش در فلکها کرده است . اکنون برایش ثابت شده بود که از اطمینان کود کانه او ه یک تصویر طلا بی ساخته است .
 - خوش بخواهید کلیبتنیی .
 - آره ه اکنون من نمیخواهم ...
 اینرا گفته و روان شد .

- یک بار دیگر معذرت میخواهم و اگر بگویم که میتوانم هوا- یتان از دل و باج کم حرف دل و روان را گفته ام . سوگند میخورم که این عشق را فراموش نکنم . قشنگی تان چاد و پشم کرده است .

چگو یز که در یافت وضع محبتش منقلب گردید و باره او را - بسوی خود کشید . لب روی لبانش گذاشت . کلیبتنیی - صانعت نکرد . چگو یز بی برد که دیگر مخالفت ندارد .
 چگو یز به حرف آمد :

شب خوش کلیبتنیی . سلامت با امید .

عشق هنگام ه لحظه پس که کلیبتنیی و پدرش هنوز به خواب بودند چگو یز اسبش را زین کرد و از مهمانخانه - صا - حلس حرکت کرد . با آن که بسیار کم خوابیده بود ه خواب را سر حال و آرام احساس کرد .
 باران نمیباید . اما آسان خاکی رنگ بود .
 چگو یز در عشق صبحگاهی ه اسبش را به جلو رانده و به یاد ما چرای شب گذشته افتاده او میدانست که یک - خاطره قشنگ و ماندگار و یک محبت سرشار همیشه با اوست و ابداء رهاش نمیکند .

پنابه اهدایت فرماندار پولیس ه در یکی از گوشه های یک کوچه دواز در پاریس ه یک لاتری روشن بود هنگامیکه چگو یز دو پارکویت به همراهی برادرش پیری دی فاورونوز از کوچه تار یک عبور میکرد با خود اندیشید که چس قه - در شده که از آن جا گذر نکرده است . او یک نوع محبت پدرانه نسبت به (پیری جوان) داشت . پیری از مهمانان - بر یکوت مالک یک قمارخانه بزرگ محله بود .

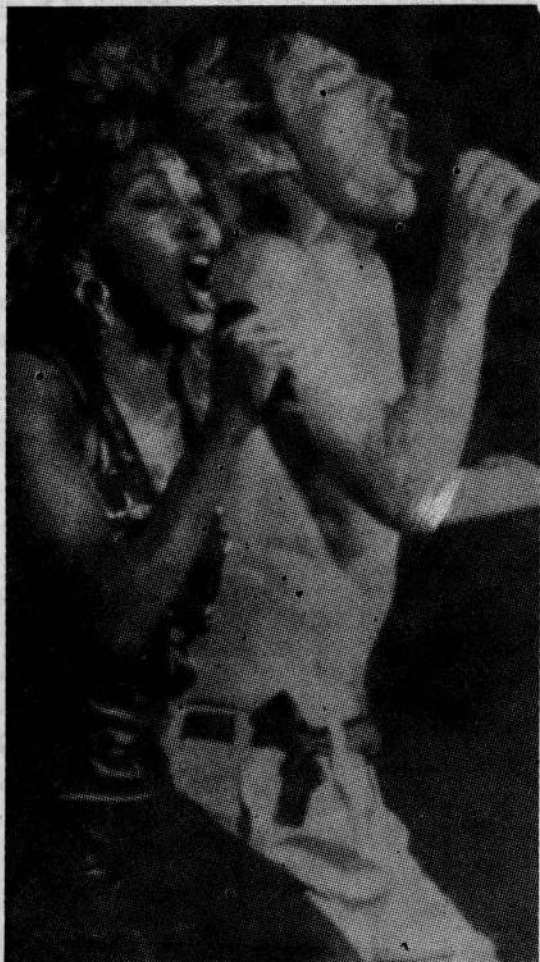
چگو یز در برابر این قمارخانه به خشم آمده وگفت :
 - پیری در چندی یک شام زیبا اکتیاق نهاد به هواخوری رفتن دارد .
 برادرش گفت :

- پریز بدنته فو کوه ه نایبند فرانس ه وقت فری و دره جاست . تو میدانی که من چس قدر میل دارم پشم یا ه و هند فرس به دست بخاورم . کاکای ما همیشه میگفت که یک انسان جوان با شجاعت و محرم خوشبختی را در دستمرا - ه به خوش میتواند باز یابد .

- چگو یز به شانه اش زد وگفت :
 - فراموش نکن هرگاه در سانت کبستوف ویا در جزیره ماردیننا ه در قمارخانه بی مثل این جا مصرف میسوی - شد جانس را از دست میدهی .

از اصالت تا تقلید

نوشته هومن



مدتهاست مسأله بی، ذهنم را به خود مشغول ساخته و مرا به اندیشیدن واداشته است. رویداد از آن جا آغاز میشود که در چند محفل و نشست خوشی دوستان و آشنایان، عده بی انگشت شمار از جوانان رادیده ام که به مجرد بلند شدن آواز موسیقی، آن چنان با اشتیاق در میدان پیدا میشوند و سه رقصیدن آغاز میکنند که اگر قاصه بی رابا پول گراف استخدام کنید، همان طور باشوق و از ته دل نمرقصند... منتها این نوع رقصها با رقص های رقاصان متفاوت هایی دارد. یکی در کیفیت شان و دیگری آن که رقاصان ما، حرکات موزون و نامفهوم را آن چنان با دست چشم و ابرو با نمرش اندام اجرا میکنند که بیننده در ویرای آن چیزی مینماید و احساس میکند که هنرمند به زبان حرکات و اداهای چیزی میگوید و بیامی دارد. ولی در این نوع رقصها که (دیسکووی یا برک دانس) خوانندش حرکات خیلی ثقیل و برای کسانی چون من نامفهوم است. مثلاً: لگدی با شدت به طرف بالا حواله میشود و یا مشتت با همه قدرت به طرف راست و یا چپ زده میشود و یاری رقص خود را به روی سینه به زمین برتاب میکند.

در محفلی سه تن نوجوان همینطور میرقصیدند و گویا دین خود را در مقابل عروس و داماد ادا میکردند و حتی سبب دلنگی آواز خوان شده بودند و او را به آواز خوانی نمی گذاشتند. چون بیهم میرقصیدند. من از دوستی که کسام نشسته بود، پرسیدم که: آن جوان که بیهم لگد به هر طرف حواله میکند، کیست؟

گفت: از دوستان داماد است.
گفتم: آن جوان دیگری بیشتر میچرخد؟

نخست به جانب پسرش که موهشای تاج خروشش تقریباً از عرق تر شده بود نگاهی کرد و سپس به طرف من دید و گفت:

نسل جوان است...!
آن پسر کارمن نشست، در سینه اش تصویر مدور رنگی دیدم، بسه تصویر دقیق شدم، خودش گفت:
مایکل جکمن است، خواننده معروف نسل جوان.

گفتم:
شما به او علاقه دارید؟
گفت:
بلی من به او و آهنگهایش فوق العاده علاقه دارم.

گفتم:
کدام آهنگش را بیشتر دوست داری؟
گفت:
همه آهنگهایش را.

گفتم:
یکی از آهنگهایش را نام بگیر.
گفت:
همه آهنگهایش را دوست دارم.

ولی من معنای آهنگهایش را نمیدانم، اما آواز و حرکاتش خوشم می آید. گفتم مفهوم حرکات او را میدانم، چون آواز خوانی یک بار خود را روی زمین به پشت قرار میدهد، چون چرخک میچرخد، معنای این حرکت چیست؟

گفت:
نمیدانم اما خوب میرقصد...
شماراچی درد سرید هم آن جوان طرز لباس پوشیدن به مود، رقصی دوست داشتن و آشنایی با خواننده های خارجی را نمونه بی از فرهنگ و نمودی از نسل نود دانست و همه این بدیده ها راجز فرهنگ نخواند و افزود:
اگر ما خود را با این فرهنگ میار

به او (دیسکو) میگویند، در هر جا محفلی باشد، او می آید و رایگان میرقصد...
گفتم:
آن جوان دیگری که بتلون کلابی باجه تنگ دارد؟

گفت:
او برادر عروس است.
پس از رقص طولانی آن جوانیکه بیشتر لگد و امریکرد و سرودش عرق ریزان بود جمپر و بتلون سیا، چرمی بزرگتر از جانش پیراهن و جوراب نارنجی - داشت، نزد یک میز آمد و آشکار گردید که بدرومادر همین پسر در مقابل مقرر گرفته اند. پدر باخنده رضایت آمیزی

فوت زلمی پامخ مودهد



حالا که پرسیدید پس بخوانید

نجلاسروش از شهر مزار شریف:

س: چرا بعضی از هنرمندان در تلویزیون یک آهنگ را دوبار لبسنگ مینمایند.

ج: به خاطریکه برای بار سوم کاملاً آماده می داشته باشند!

عبد البصیرماینی تولید میرزاده از شهر مولاعلی:

س: خیرشدم دست دخترک حاجی کامران شکسته ولسترمی باشد چرا؟

ج: زیرا از پدر مهربان دارد.

حبیب الله سر برسد ۰۸ ویرایسی ولایت سنگان:

س: خیرشدم که احمد ولی وهنگامه عروسی کردند، بعد آجدا شدند فعله کجایند می دارند؟

ج: عروسی کردند، توبه نمودند. ازهم جدا شدند، وفعلایکی درشرق دیگری درغرب (هند - المان فدرال) به زنده می هنری شان ادامه میدهند. کسی هم نبود تابین شان اصلاح کند چه مردمان بی انصافی!

کریمه اسودی از خوشحال مینه و مهستی سروش محصل طب کابل:

س: چرا بعضی هنرمندان در مورد یک هنرمند دیگر ابراز نظر خصمانه میکند؟

ج: اینکه چرا خصمانه، عقل منجم قدند از برای این عمل ناجوانی است، اما اگر ابراز نظر مسولانه و آگاهانه و وارد باشد، نه می سعادت انتقاد شوند!

سلما نزاروفریا نزار محصلان طب کابل:

س: چرا دختر فلم فرار دیگرم فلم ها کار نمیکنند؟

ج: بیچاره از فلم ها خود را فراری ساخت و فرار در منزل مصروف کارهای یک که بانواست.

سازیم، از جهان متحدن عقب افتاده ایم و فاقد (فرهنگ امروزی) خواهیم بود - اضافه کرد:

- درملک ما کسی قدر خواننده وورقا د پیکورا نمیداند و برای شان موقع نمید - هند اما همین هنرمندان وقتی به خارج میروند و آهنگهای خود را اجرا میکنند، اصلاحی فکر نمیکنند که افغان استند، همه فکر میکنند که خارجی استند.

از تعریف فرهنگ تمدن میگدریم، معناییست مکرر، آغاز سخن ما این است که آیا فرهنگ امروزی به مفهوم تمدن جهانی میتواند وجود داشته باشد؟ هر فرهنگی باید دارای پایه های اجتماعی باشد.

بررسی پیش می آید که این فرهنگ - فرهنگ کشورهای استیلاگر - چی طور میتواند در جامعه و کشوری که پایگله نداشته باشد، نفوذ کند؟ به باور من بایست قشری وجود داشته باشد که حامی این فرهنگ بیگانه بوده و کاریکاتور فرهنگ دیگران میتواند در وجود آن ها

تجسم یابد. همین قشر توانمند است که به کمک عوامل دیگر، میتواند بر افراد به ویژه جوانان نا آگاه و بی خبر از فرهنگ مارا چیزی به عنوان ((فرهنگ نو))

بدهد. آن ها را خالی میان تهنس بسازد. دوستدار میکل جکسن ها، بیگانه از خود می خبر از پیشینه و فرهنگ خویش، انسانهای سطحی، انسانهای فرهنگ ستیز، مزدور صفت و مطیع امیر

نیر ۰۰۰ بتلون های غشاد، کرتی های کوچک، نکاتی به شکل شوالیه ها، بوت ها همچو جموس، موها تاج خروسی و...

در این بدیده حاجی دستاوردی - نهفته است که فرهنگش بنامیم. یک نکته آشکار است که فرهنگ بیگانه، با همه ترند ها و لکن بازهای عاملانش، نمیتواند در جامعه ما پایه و اساسی داشته باشد، فرهنگ بدون زیر بنا، چیز نیست باد هوا، فرهنگ فیبر و وارداتی خسروی آب است، بون است وزن ندارد و هرگز جامعه، آن را جذب نمیکند، ولی هرچ و مریج فرهنگی قادر خواهد بود زبان های جدی را به فرهنگ ما وارد کند، نباید اجازه داد که تن نیمه عریان و برهنه تن فروشان را به عنوان فرهنگ جازد، نباید حرکات ناشیانه را هنر گفت، نباید بی قید و بندی را آزادی گفت، نباید وابسته گی را زیر پوشش فرهنگ و دموکراسی جازد، ذهن جوانان را مغشوش ساخت و به آنان بی تفاوتی را تزریق کرد.

فرهنگ هویت ملی و بزرگترین حافظ ملت ها در برابر هجوم عوامل بیگانه است. هویت هنرمند در فرهنگش متجلی میگردد، شخصیت هنرمند نمیتواند از شخصیت مردمش جدا باشد، هنر، هنرمندان نمیتوانند در قالب فرهنگ و یا تمدن فرس برروز کند، هنرمند ما در قالب و هیئت افغانی تظاهر میکند. هرگز هنرمند

برای بیگانه نمیخواند و نیازی به بیگانه ندارد، هنرمند ما به مردم خود، هنرمندی میکند و هنر خود را در خدمت مردمش قرار میدهد، هنرمند ما فاتحانه در عرصه هنر جهانی میتازد و با هویت میخواند نه بی هویت و بی فرهنگ، هنرمند ما و جوانان ما با شکل و شمایل افغانی به استواری به پیش میروند و هرگز به فرهنگ تحمیلی و بیگانه نمیچسبند، هنرمندان ما، آواز خوانان ما در سطح جهانی تبارز کرده اند، اما با هنر اصیل، نه چون آن جوان که هنر را به عاریت گرفته و به بیگانه میخواند. نباید اجازه داد که عده بی انگشت شمار، محیط دانشگاه و مکتب را تبدیل به محل نمایش مود لباس مسخ شده، تری نمایند، نیشود جوانان ما خود بیتکر و سازنده لباس موزون به خود باشند و لباس هایی را که اصالت دارد و زخود شان است به نمایش بگذارند؟ نباید تلویزیون همچنان مسایل فرهنگی را در حاشیه بگذارد و بازم نمایش فلم های مبتذل را ادامه بدهد. - سا زمان های اجتماعی میتواند در زمینه نقش سازنده تری ایفا کند و از بی تفاوتی در این زمینه فارغ گردند. اگر این بی تفاوتی ها و اتحادی هم در سطح مقامات مسوول از بین نرود این مشکل همچنان باقی خواهند ماند و لازم است تدابیری در سطح عالی اتخاذ گردد. این بدان مفهوم نیست که دروازه های کشور به روی خارج بسته شود و هر بدیده را منحیت عامل بیگانه رد کنیم

کلیسای سحر

سحر در خواب

سحر که شست و قمر
از ع بس
تنظیم کنند زوریه وصال

احساس کردم که ترکس حالا متعلق به من است . شب شد . وقتی میخواستم بخوابم به اتاقم آمدم ، آن جا خاموشی بود . يك خاموشی مطلق و من از این سکوت لذت میبردم زیرا میخواستم تنها در خیال ترکس باشم . در بستر افتادم ، بسترم آرامش هر شب را نداشت . از این پهلو به آن پهلو افتادم . هر بار که نگاهم به نقطه یی دوخته میشد آرام آرام تارهای خیال مرا چهره گندمی و جذاب ترکس نوازش میداد . در فرجام خوابم بود . چنان خواب خوشی که ندانستم چس گونه صبح شد و صبح نیز خیلی سرحال و عادی راهی دفتر شدم .

اما شب ها . . . برای خیال دیدار ترکس بی تاب میبودم لیب

رسیدم و داخل حویلی شدم . خواب هریم با لبخندی گفتم : مبارک باشد ، سرانجام ه خانوا . دۀ ترکس راضی شد و لفظ دادند . . . لبخندی زدم و به اتاقم رفتم . هنوز لباس را عوض نکرده بودم ، که همه اعضای خانوادۀ مان به اتاقم ریختند و تیریکی دادند و يك ه يك قصه خواستگاری را آغاز کردند . من خوب شحال بودم ه زیرا ترکس را دوست داشتم او دختر جذاب و مقبول بود و موهای سیاه و درشتی داشت . چندین بار که او را دیده بودم ه سرش را به زهر افکنده بود او مرا مشتاقست و از اقوام ما بود ه گاهی همدیگر را در بعضی محافل دیده بودیم ، ولی با من هیچگاهی حرف نزده بود ، اما با آن هم دوستش داشتم . يك باره

او آرام و سر به زیر بود ه اهسته آهسته حرف میزد م نگاه های خسته اش به گوشه و کنار اتاق میغلطید و در آنجا لحظاتی لحظه هایی آرامش پیدا میکرد باز آهی میکشید و حر فهایش را میگفت حرفها ییکه هیچ با هم ربطی نداشتند . ولی هرچه بود من کوشش کردم که بدانم چس میگوید . . .

يك روز کوتاه زمستانی بود آن روز این قصه آغاز شد ه قصه یی که گفتش در دست و ناگفتش رنجس ، آن روزیکه آسمان خاکستری ابرهای سیاه و بزرگی را در برداشت باد سردی میوزید و سرما ، تنم را می آزر د شتاب داشتم و میخواستم از سردی هرچه زود تر بگریزم و به خانه پناه ببرم ه همینکه نزدیک دروازه خانه

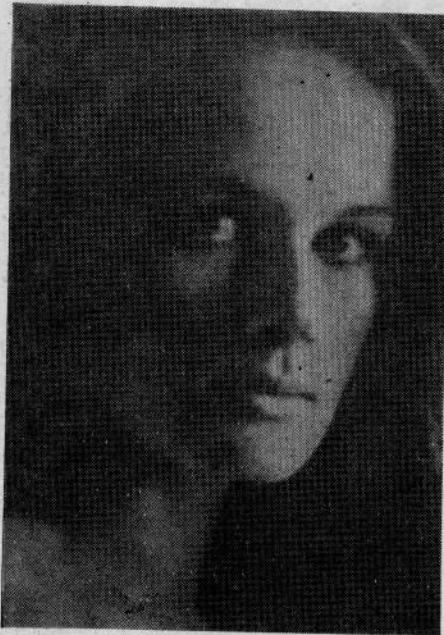
پنجره مایستادم و به آسان تیره و قار
 میدیدم و میدانستم در پس پرده ستاره
 کان شیخ و شا دپنهان بودند . هـ
 نگونه که نرگس جذاب من برای مـ
 پنهان بود . و من حق دیدارش را
 نداشتم ، دردی در دلم چنگه زد و
 آهسته روی بستم نشستم و صدای
 نرگس را میشنیدم ، صدای او را که
 برای دیدارش ناقرار بودم . اما حق
 دیدارش را نداشتم .

سر انجام محفل شیرینی خوری ما
 را به راه انداختند و من و نرگس هر دو
 مانند چله های آزاد در بهار
 عشقان پروبال میگذردیم و به آینه
 خویش میرفتیم چی تصور سبز و تازه پس
 داشتیم . آینه مادرخيال ما سراسر بهار
 بود . ما هر دو شادمانه گام برمیداد
 شتم و آرزو میکردیم که همه ما را ببینند
 و از خوشبختی خود لذت ببریم .
 هرروز که میگذشت و نرگس را
 بیشتر از پیش دوست میداشتم و بارها
 برایش میگفتم که دوست دارم
 و او میخندید و میگفت : یعنی بیشتر
 از دیروز و کمتر از فردا .

نرگس طبع شاعرانه داشت و شعر
 میگفت و از زنده گی نامه شاعران و
 قهرمانان برایم قصه ها میکرد . از شهر
 های باستانی و از قصه هایی که در آن
 جا گذشته یگانگ برام میگفت و شعر
 های مولانا و حافظ و سعدی را
 میخواند و همیشه میگفت طبیعت را
 دوست دارم .

هنوز به یادم است آن شامی که
 بارانی تند میبارید و ما به سوی خانه
 شان میرفتیم و باران آن چنان تند
 بود که سر و صورت ما را میبست . من
 از سردی میلرزیدم و خیلی هوا
 سرد بود و دستش را به دستم گرفتم
 دستانش گرم بود و با تعجب پرسیدم
 نرگس درین هوای سرد و توخنک
 نخورده ای ؟ باله خندی گفت :
 وقتی هر گرمی و سردی طبیعت را
 با چشم و خیال عشق به طبیعت بهی
 هیچگاهی سرد نخواهی شد .
 او شعر میگفت و قصه ها مینوشت
 من شعرهای او را به یاد دارم .
 شعرهای درد آلود او را و وحشی

مهر سیدم چرا همیشه درد و غم
 در ذهن توست ؟
 هیچ نمیگفت و شاید او درد را
 دوست داشت . و من هیچگاهی از
 یاد او دور نمیشم .
 خیالهایی که او داشت محالاً یگانگ
 در ذهن من جان میگرفتند و صدای
 او در گوشم زمزمه دارند و هر شام را
 به شب و شب را به صبح مهربانم .
 آری ! نامزدی مامدتی ز مادی -
 طول نکشید و ما بایک نکاح ساده هر -
 وسی کردیم و به زنده گی تازه مـ
 پا گذاشتیم . من و نرگس با پدر و -



مادرم یکجا زنده گی میکردیم . خیلی
 دیگرگونی در هانواده ما آمده بود .
 نرگس غذا های لذیذی میپخت و خانه
 ها را با مناظر مقبول به شکل دیگری
 در آورده بود و من احساس میکردم -
 خوشبختم و خوشبخت ترین مرد ...
 همه او را دوست میداشتند و ما ها
 گذشت و ما صاحب پسری به زبانی
 گل نرگس شدیم .
 نرگس من زینت محیط و فامیل ما
 بود . من با قدم نیک او صاحب همه
 چیز شدم و در محیط کارم آسود میبود
 دم معافم کافی بود و هر چه سزی
 میل داشتم میخریدم . و حتی تعداد

دوستانم زیاد میشدند . دیگر خودم
 را میان دوستانی که بهیچر بگویم
 دشمنانم بودند نمی دیدم و همه
 شان در روز های رخصتی به خانه ما
 می آمدند . محل تفریح آنها خانه
 ما بود و شامها یکی پس از دیگری
 مهر میدادند و شب ها با موتری که
 داشتیم همه آن ها را به خانه های
 شان میبردیم یک شب باز هم -
 دشمنان دوست تمام راه خانه ها -
 یشان رسانیدم و خودم دوباره به
 خانه آمدم . دیدم نرگس بیمار است ،
 وای چشم عواطف و انسانی مرا غم
 بولداری بسته بود . بی آن که توجه
 کنم به روی بستم انهدم و به خواب
 خوش فرو رفتم و آنشب خیلی خواب
 نوشیده بودم ولی گناه شراب نبود .
 گناه پول های حرام من بود ، که مانع
 نوازش من به نرگس شد . روز هائی
 آمدند و رنگ نرگس را زرد میکردند و
 میفرستند هر روز که میگفت مگر کس
 لافتر میشد .

میدانستم که این آغاز به بخشی
 من است و به بخشی بزرگی که
 بر سر راهم پهن شده ، دیگرگو نیهای
 در نرگس پدیده آمد ، او کم حوصله شده
 بود از آمدن مهمانان زیاد و غم
 میشد ، اما منک همه چیز را میباید -
 نسیم بارها بهانه میکردم و او را زسر
 پشت و لگه میانداختم و روی صورتش
 آثار ضرب های من به رنگهای ابی
 و یاسنی نقش میبست و گل نرگس
 هر روز پژمرده تر میشد و آهی بر لب
 نس آورد .

به محفلهای دوستانم میرفتم و گاهی
 نیمه شب ها به خانه میرسیدم و وحشی
 میدیدم بهمدار میبوید و هیچ نظیر
 سید ، کجا بودم فقط سلام میداد
 و در بسترش میخوابید و من زوجه به
 خواب میرفتم و میدانستم تاچی وقت
 شب بهمدار میماند و آیا خواب
 داشت یا نه ...
 در آن روزها با دختری به نام
 " سیمین " آشنا شدم که بهیچر ارقام
 را با او میگذرانیدم و وقتی با او
 لطفاً ورق بگردانید

خدا حافظی میکردم همیشه بلفش
 پول به وی میدادم و او را نزدیک -
 خانه شان پیاده میکردم و خود
 به خانه برمیکشتم این تفریبا -
 عادت شده بود که با سیما روزها را
 بگذرانم و شبها با دوستانتان
 شراب بنوشم و ناوقت شب به خانه
 بیایم و پولهایم را که از راه غیر مشروع
 پیدا میکردم نمیدانستم چی گوئیم
 مصرف میشوند .
 مدتی دیگر گذشت و نرگس زیاده
 تر ضعیف و زرد شده بود . وقتی
 نزد داکتر معرفت هیچ چیزی نسی -
 گت از درد هایش با من حرف نمیزن
 روزی از او پرسیدم :
 بیماریت را تشخیص نکرده اند ؟
 خندید و گفت :
 میگویند بیماری جز بیست و قابل
 تشویش نیست .
 باز هم با دوستانم به عیش و نوش
 پرداختم وقتی صبح به خانه آمدم
 نرگس قهرا لود در یک گوشه اتاق -
 نشسته بود و سلام هم نداد پرسیدم :
 حالت چی طور است ؟
 از جایش برخاست و گفت :
 کاش این بیماری در مان ناپذیر
 باشد تا بمیرم !
 مگر از زنده گی سیر شده ای ؟
 آهی کشید و گفت :
 زنده گی ... اگر با این همه درد
 و رنج باشد تو بگو مگر مرگ بهتر
 نیست ؟
 با آن که میدانستم مقصدش از -
 درد و رنج چیست و ولی با بسی
 تفاوتی گفتم :
 چی کنم که رنج و دردت نباشد
 پیش داکتر میرمت و دوا میخرم
 دیگر چی کنم ؟
 با آهستگی گفت :
 دیگر دوا نمیخورم ... سپس خا -
 موش شد و چشمش را به گوشه بسی
 دوخت بعد شمرده و شمرده گفت :
 جسم بی روح برده است و منتها
 من مرده متحرک هستم ...
 با صدای بلند گفتم :
 پس است و گهپای فلس خوشم

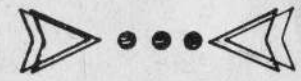
نمی آید .
 او به چشمانم خیره شد . دور چشما -
 نش سیاهی درشتی حلقه زده بود .
 لرزید و چنان لرزید که حتی لب
 هایش را باز کرد میخواست چیزی بگوید
 ولی نگفت اشک دور چشمش حلقه ز دو
 رو برگشتاند از پس شیشه به کوچمه
 نگاه کرد . دستانش با لرزشی دستگیره
 را چرخاند . دستانش را به گوشه
 از پنجره تکیه داد . دیدم دستش
 او زرد بود و خشک و گویی روی -
 استخوان های دستش پوست بود
 و پس .
 مدتی گذشت و سرانجام او به
 شفاخانه بستر شد .
 نستم روز و شب هر کجا که دلم میخواست
 ست برون و گرچه نرگس هیچگاهی
 ما نسیم آزادی من نگذاشت ولی حالا
 با خاطر آرام به محل دلم رفتار میکردم
 یک روز سیما برایم گفت :
 مادرم میخواهد ترابینند ... قرار
 گذاشته که فردا با او به خانه
 شان بروم با او به خانه شان رفته
 مادرش زن جوانی بود که پنجابی
 زرد رنگی بر تن داشت در نخستین
 دیدار و مادر نرگس پیش چشمم
 شد . مادر او یک فرشته بود که از
 صورتش نور میبارید و همیشه عبادت
 و طاعت خدا را میکرد .
 مادر سیما ازین درو آن در میگفت
 و در پایان هر صحبتش فیهق -
 میخندید . منم با او یکجا میخندیدم
 تا شام آن جا بودم و شامگاه تاریک
 آن جا را ترک گفتم . همینگونه به
 خانه آنها میرفتم و شبها را در آن
 جا به صبح میسرانیدم و به نرگس میگفتم
 مصروفتم زیاد است نمی توانم هر
 عصر به دیدارت بیایم .
 و یک روز من و سیما به گردش رفته
 بودیم و برادر نرگس سر راه ما سبزه
 شد نمیدانستم چی بگویم فقط همینقدر
 به سیما گفتم که :
 برادر خانم نرگس است . برادر
 نرگس با من جنگ کرد و هرچه دشنام
 داد چیزی نگفتم هر چند مشت و لگد
 به صورتم کوفت . دستم را بلند کرده
 نتوانستم دور ما را مردم احاطه کردند
 و مرا از جنگا لش رها کردند و خودم را

با شتاب به اتاق نرگس رسانیدم او روی
 بسترش افتیده بود . صدا کردم نرگس
 او خواب بود دوباره صدا زدم نرگس
 جان چشم کشود و دستم را روی پیشانی
 نهش گذاشتم و تب داشت و دستش
 را روی دستم گذاشت و آهسته دستم
 را به کنار کشید و گفت :
 یک چیزی را میخواهم بهرسم اجازه
 مینوی ؟
 گفتم :
 هان بهوس ...
 میخواهم بفهمم چرا از ما دل سرد
 شدی من چی گناهی را مرتکب شده ام
 برایم بگو ... به خاطر طفلت به سر
 طفلت سوگند میدهم بگو فقط -
 میخواهم راست بگویم ... تا بفهمم که
 من چی بد کردم .
 بیخی گوش را گرفت و هایل های
 گریه کرد .
 فقط گفتم :
 نرگس گریه نکن .
 ولی نرگس بیمار گریه میکرد تا وقتی
 که نزدش بودم گریه میکرد . هنگامی که از
 شفاخانه برآمدم مراسم خودم را به
 خانه سیما رسانیدم . سیما
 در راه گفت با نرگس از او -
 معذرت میخواستم .
 اما برایم اظهار داد که با سیما
 من عروسی کن و یا به مقامات مشغول
 از تو شکایت میکنم ...
 افزود : هر دو راه را برای
 روشن کردم تا فردا صبح باید
 من اطلاع بدی .
 خسته تر از هر وقت دیگر از خانه
 شدم و شب بود همه جا تاریک بود
 صدای سکهای و لگد بگوشم میرسید
 و از اطرافم میترسیدم . کوچمه بسوی
 بدی میداد و ولی ستاره گان همه
 روشن بودند و در آسمان صاف شادی
 میکردند با شتاب کلید را به دروازه
 چرخانیدم و وارد دهلز شد . مادر
 و پسر در خواب بودند روی پسر را
 بوسیدم و صورتم را در آینه دیدم و
 پریشان و خاکزده بودم و تصویر من
 و نرگس که به دستان خودش رسامی
 شده بود و رویه رویم قرار داشت
 من و نرگس لبخندی روی لب داشتیم
 لبخندی که حالا باید به جایش تخم

گریه میکاشتم .
 آن شب هم صبح شد و صبح نرگس
 از همه اعمالم آگاه شد . من در برابر
 پرسشهای او خاموش بودم و اما ...
 در برابر پرسشهای سیما همینقدر -
 گفته توانستم که بعد از این از -
 نرگس جدا شده ام .
 نرگس بیمار بود و در بسترش می
 سوخت من در آنشب با لباس سیاه
 دامادی با سیما عروسی کردم و در
 خانه مادرش مسکن گزین شدم .
 خاموشانه پای عقد هم نشستم و شب
 عروسی ما گذشت یک ماه گذشت و
 سیما فهمید که من و نرگس از هم جدا
 شده ام آن روز سیما و مادرش با
 من سرد عوا را رفتند و من به حرفهای
 آن دو گوش میدادم .
 مدت یک هفته گذشت و من از نرگس
 اطلاعی نداشتم . دلم میخواست او
 را ببینم ...
 از خانه برآمدم ابتدا به خانه
 پدرم رفتم . پدرم نسبت به من
 نداد و دلم درد داشت در آشنا
 می که به دستان خودم به هم کشیدم
 و به طرف شفاخانه رفتم .
 در شفاخانه نرگس را دیدم .
 پام او بر سر سوخت . سرو صورتم
 در بیان از زنده گی پوئیده شده بود
 که از هر چیزی فهمیدم که یک چشم
 را خواست داده ام و صورتم گریه
 و زشت شده است . سیما و مادرش
 و همه اعضای فامیلم به دیدن من آمدند -
 ند ولی جرات نداشتم از کسی بپر -
 سم .
 نرگس چی حال دارد ؟
 وقتی حالم بهتر شد از شفاخانه
 رخصت شدم . به خانه سیما رفتم
 و مادرم به خانه خودش بود .
 ستم مادرم با من بروده ولی او نرفت
 و حتی بدون خدا حافظی به سوی
 خانه اش رفت .
 هنوز حال خوب نبود و در خانه
 روی بسترم درد میکشیدم و رنج میدردم
 و هر روز به یاد نرگس بودم . هوای -
 دیدار نرگس مرا سوی شفاخانه کشانید
 میخواستم با او حرفهای دلم را بگویم

به او بگویم که :
 نرگس حالا سوگندم مده من بدون
 سوگند به تو همه واقعتا ها را میگویم
 دلم لرزید آیا جزایات این را داشتم
 که به آن فرشته بزرگه این همه بسی
 بند و بیاری هاپرا بگویم ؟ آیا میتوا -
 نستم به او بگویم که او را فراموش کرده
 با یک زن بدنام و هرزه عروسی کرده ام ؟
 دلم از آن مزه و آیا با چی چشم
 به نرگس نگاه کنم ؟ این که یک چشم را
 از دست داده بودم و از صورت زشتم
 مشرهم بدم ولی هرچه بود و دیدار
 و عیادت نرگس را میخواستم وقتی به
 دهلز شفاخانه رسیدم و پاهایم
 منگنیدم . حالا مترجم نبود که مرا آسوده
 به جای برساند و غی در دلم
 چنگ زد . دلم میشد بگریم و خودم
 را به باهای نرگس ببیند آن ربه او بگویم
 نرگس خوب من ! حالا همه چیزم
 را از دست داده ام و سیما هم دیگر -
 گون شده او فقط پول مرا میخواست
 دیگر حزن و ناله بهانه میکرد و پر -
 خاش میزدند او حتی دیگر به صورتم
 نمیبیند . و از من میگرد و به خانه
 نمی آید .
 نرگس ترین زن جهان بودی و -
 با من به دامان یک شیطان پناه
 تو بمیرم .
 داخل اتاق نرگس شدم یک باره -
 چشم به بستر او افتادم دیدم که
 زن دیگری مانند او زرد و لاغر به
 خواب رفته است . لرزیدم و دلم را -
 تسکین دادم و در دل گفتم شاید حال
 نرگس بهتر بوده و از شفاخانه مرخص
 شده باشد .
 ولی فکری در مغزم خطور کرد
 نزد داکتر معالجش رفتم ...
 وقتی داکتر به صورتم خیره شد
 مرا نشناخت و خودم را معرفی کردم
 با تعجب به من نگریست و از وضع
 چشم پرسید و حادثه آن روز را
 تشریح کرد .
 با صدای غم آلودی گفت :
 چی بدبختی بزرگی من هر بار
 که بستر نرگس را میبینم و حرفهای او
 به یادم می آید واقعا زن فهمیده -
 می بود و خوب زنده گی سرتان باشد

مانتوانستم نرگس را نجات دهم -
 بیماری او خیلی خطرناک و پیشرفته
 بود . او سرطان بود و تداوی او
 در هیچ جای نمیشد . به من چی
 امری داغدید ؟
 احساس کردم ریخته و پاشیده
 شدم و در تمام وجودم درد بزرگی
 راه گشود . سرم چرخید . تلخی
 در گلویم پیدا شد و به دیوار تکیه
 زدم و دست دیوارها را میخواست
 ولی دیوارهای آن محل از من میگریه
 بختند . دستم به چیزی نرسید
 تا به آن تکیه کنم و روی دهلز افتادم
 وقتی به هوش آمدم و باز هم هر
 گوشه و کنار نرگس بیمار را می دیدم
 از آن جا که گل نرگس من پرورش شده
 و زنده گی را پذیرفته بود و دور
 شدم .
 راهروهای جاده پر از ازده حمام
 بود و کسی نمیدانست که من چی
 غم را میکشم به خانه مادرم رفتم ...
 روی بستر نرگس خالی بود ههای
 های گریه ستم و مادرم به صورتم نگاه
 نکرد . وقتی پرسیدم :
 مادر واقعتا دارد که نرگس مرده
 است ؟
 اشک دور چشم مادرم حلقه زده
 با گوشه چادرش اشکهایش را پاک
 کرد و آهی کشید ...
 خواهرم و پسر را آورد او را از -
 بغلش گرفتم او نیز تب داشت و -
 احساس کردم و پسر نیز ممرده . با
 شتاب سرو صورتم را بوسیدم و پاهای -
 می را بوسیدم و به مادرم گفتم او را
 به داکتر ببر و هرچه زود تر او را به
 داکتر ببر .
 خانه خالی بود و شام میشد هر
 لحظه دلم میخواست تا بر مزار -
 نرگس بروم و ولی میترسیدم که چی
 طور به خاک او نگاه کنم ...
 به چهره شاد او که روی دیوار -
 نصب شده بود دیدم هر دو لب
 خندی بر لب داشتم و یک لبخند -
 کوتاه بغضی در گلویم بود و
 دلم هوای گریه داشتم .



لومړی فصل

د پال وینسون اثر
د ستاک نار

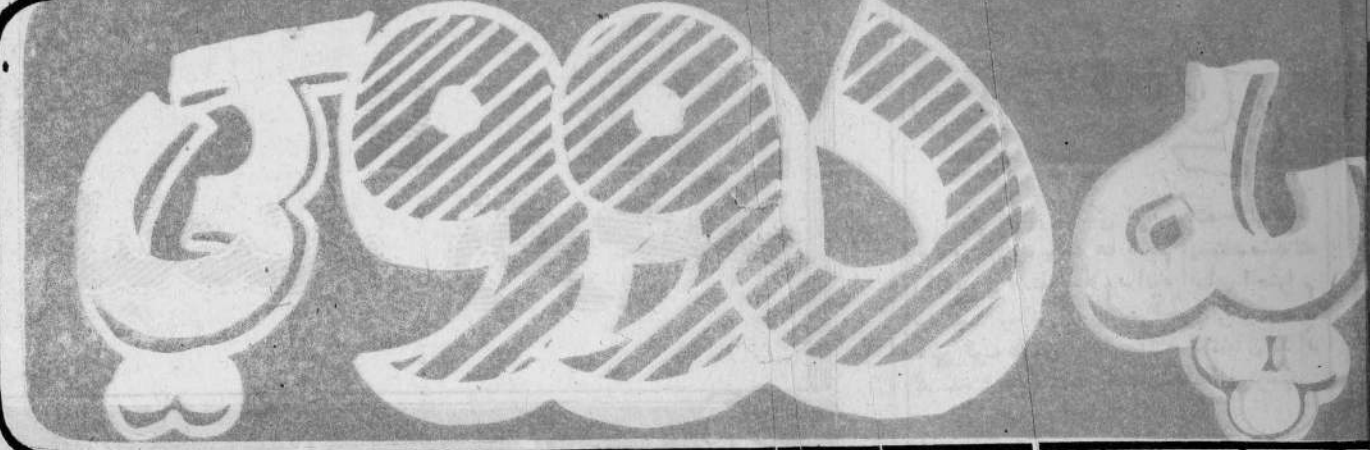


واقعیت کې . هغه سره مخ کوس احساس موجود و . دې مین و او د قی مینې د هغه د اجراء وړ کړي وه .
د الان په پای کې د نیکه د وخت د ساعت د عقربو وینکی اواز هغه یواځې اواز و چې چوڼه مینشایی له مینعه پر له . د جیفرې د پاره د اکا د سرنوشت د مارش په شان وه چې دې یې د یوه حتمی کېد وینکی کار خواته بیوو .
هغه خپل وروړي کړ او په د الان کې یې یو گام واخیست . په د الان کې پرته قالی بند و وه خود فریاد تختو د فز فز اواز پورته شو . جیفرې ودرید ه د پیر زیات په فضا شو او یو وخت شتاکه فضا ورسره پیدا شو . دې په قهر وه . د دې د پاره چې دې پایا د مور له خوښی نه تیر شوي ویاوله همدې کېسه یې د پیر احتیاط کاوه چې د خه ش اواز پورته نه شی .
د ه همد اکا وړ کړ او هغه بل وړه ته یې بحان ورساوه خو خولی یې پروچولی وو او را کوزید ی .
دا د ایلزي د خوښی ورو او قفل شوي هم نه و . دې هیجانی شو . په د ه کې یې شعوانی احساسات را وپاریدل او د فضا او عصیانیت معای یې وینسو . لاس یې دوره په قفل کېښود . بیا یې فز و نیو خود اعمل دوره تر شا د ښکلی نجلې دارامه سا ایستلو دا وید وید پاره .
هیچ ش یې وانه ویدل . ایا د ه له هغی نه دا انتظار د ولود چغه دوره تر شایی بحان دوه قات نیولی وې او کله چې د ه وړ خلاص کړ ی وې د د ه په شیز کې یې بحان وروښو نیولی وې . دې چې له هر کورچس اواز نه هم پارید ه خپله سایی وید پوله او د قفل

د سنگری وړ خراوه او وړی د ورسره ټپل واهه چې امله یو یاد وه انچه خلاص شو . یې سببه او انې پار ورتنه پیدا شو . خو د پیر ورتنه د پاره بر یالی شو او کله یې چه د ایلزي ارامه سا ایستل چه د ه ورته فز نیولی وه واورید ه . د ه سره د احساس را پید ا شو چه اوس نو زنگه او اسمان هم نه شی کولای چه دې بیره شاتگه ته مجبور کړ ی او خپلی کوزی ته یې بوزي . کله چه د ه یدي تیاره کوته کتیس گام اخیست . لر زده . هغه وخت یې چه ورو بیره پورې کړ او د هغه بستر خواته چه په تیاره کې یې لید ی هم نه شو او هغه ښکلی موجود چه دې نه شه د هغی سره د یو معای کېد ولیونس وه پکسی پرته وه . بحیر شو . خو خپل جرات ته حیران او هک پک پاتی شو . هغه نجلې چه د د ه وه . هغه نجلې چه پې پری گران وه او د د ه لید ی جرات نه هم باید پاره شو ی نه و ی .
کوم احساس چې د ه ته په دغه شیبه کې د پیر حیاتی کار د اجراء کولو په درشل کې پیدا شو . د ه ته بهیخې نوي او د د ه د پیر الیتوب خرگند وې و . د د ه په رگونو کسې د سوزید و احساس را پید ا شو . داسی احساس چې پخوا یې هیڅکله له ایلزي سره د یو احتیوت په حال کې نه وه لیدلې . دا ټول د پیر عجیبه فوندي ښکاریدل . دلته ایلزه په درانده خوب وید ه و . د د ه په خیالونو کې لاهووه . دې لاتراوسه پورې هم له خپل عمل نه ښه پنهانه نه و . کله به یې بدن تود او کله به سرد شو . ایلزه د د ه د اچا بیویال هم د د ه و .
خو بیا هم د خوشیو له پاره د ه ونه شوي کولای چې وړ اندي لار ش . په اند امونو

لرزه راگه شوه . د هغی د سا ایستلو اواز لکه شراب د د ه په رگونو کې ټپید ه . لاس یې وراوړ د کړ او د پیر پوست او لاس شیان یې تر لاسه شوه چې پیر خوکی باندي پراته وو . دا د ایلزي کالی وو .
د جیفرې مود به کوزی پوه شو باندي ولگید ی او د پیر تر پاره پورته شوي تا به وپلی چې په یو د پیر مقدس معای باندي لگیدلې وې .
د پاره لاسونه یې یو له بل سره کلک نیولی وه او هغه شوندي یې جو د ایلزي د شونو د پاره تری وې یو بریل باندي اېښی وې . وو ورو د بسترې خواته وروښو دې شو . د اعمل ترخو چې د هغی خنگ ته ونه رسید . ونه درید ه . ښک ه . په بستر یې سترگی خښ کړ ی . اوس یې چې سترگی له تیاری سره آشنا شوي و یې هغه یې ولیدله .
ایلزه له موضوع هېڅ خبره نه وه او دې دلته درانگه له امله سخت لر زده . ایلزي پر شا پرته وه . د خوب نازک کم یس یې له لوڅو او کمرنگه اوز ونه لیدلې و . د بحوانی له خوند نه د کور لککو تپو باندي یې تک سپین سپینه بند چه سپیدلې و . سر یې لکه موج داره طلا یې تاج په واورین البت اېښودل شوي وه چه د پیر وینان پهنولې ونه یې کېایسول .
د هغی نصواري او ننوتی سترگی خوب پتی کړ ی وې . د موم په شان پانه یې د وړ ښمین جمال په شان پری را خواره وه . نوس اوسرې شوندي یې لږ فوندي سره بیره وې . د مخ پوست یې کمرنگی فوندي ښکارید ه .
یو کورچنی اواز لکه لاس یې برسپینه باندي پروت و او جیفرې د هغه له لید ورسره د پیر زیات په لرزه شو . وروسته یې بیا خپل سرد هغی د سپین خواته ښکته کړ او د هغی د لاس سپینوالی یې پریخپلو شونو وښکل کړ .

د هغی زړه وړ وینکی بوي د هغه ماقزوت لکه د همدید وینکی اور لیس ورتوتی . ایلزي دغه ښکلول سره له دې چې د پیر ورو احساس کړ ه . په اند امونو یې ورو ورو لرزه رافله . و خوشیده اوسترگی یې رالوتی کړ ی .
د پیر لرزه ویننه شوله . دا په درانده خوب وید ه وه . کله یې چې خپل مین ولید چې په تیاره کې ولاړ دې شوندي یې لږ زید ا شوي .
د پیر شیبی له پاره یې سببه او انې د پیر نجلې ته وړ پید ا شو . لاس یې له خپلې سپینې ته لیرې او د هغه خواته یې ورو اوز د کړ .
هغی په کراره وویل : ((جیفرې زما گرانه جیفرې ولی ؟))
د موضوع په غطن پوهیدلې وه خولانس او سه پورې هم پاره شوي نه وه . جیفرې چې د احوال ولید ه . نود پورې محرکه قوی توتیا شولاندي په بستر باندي د هغی تر شنگ کېښاست او د هغی لاس یې خپلو ته یو شونو ته ورو پورته کړ .
په فز ناستی اوازی ورته وویل : ((زه ناچارم چې راشم . زما گرانې نه یې شوي کولای چې پاته شم . زما گرانې زما په کور کې ستا لور نی شه د ه اوما — ما د دې د پاره چې له تاسره واوسم ونه شوي کولای چې وید ه شم . زه))
هغی کوم عکس العمل ورو نه ښوده او نه یې بحان ترینه فوندي کړ . دا د پیر شیبی د پاره د مینې او تندي په دریا پ کېښی لاهو شوه او خواب یې ورته شوي کړ ی . خوبه د پیر شحات سره پیر دغه حالت پیرالیسی شوه .
د هغی شوندي له موسکا پکې شوني هغه خپه نه وه . ښم کله چې داسی ا عتراف له خپل مین نه واورې هغه کولای شی ؟



هغی وویل : ((جیفرې . خوته با پید نه وې رافلی . ستامور . . .)) د هغه په سترگو کې یې اعتدالی او جسطبه له ورا په علید ه .
ایلزي د هغی له دې موضوع سره هه کار . ته پرما گرانه یې مونږ کوز د ه کړ ی او واده به هم وکړ و . ته په ما پورې اړه لري . اوزه
د جیفرې اواز بیا بند فوندي شو او . نوری زغم ونه شو کله چې جیفرې هغه په وحشتناکه توگه په خپله فز کې و نیوله سایی بنده بنده کینف له اوز جیفرې لپو ی او تری شوندي د هغی پرخوله باندي کښینول شوي . وروسته بیا جیفرې د هغی پریلوڅو اوز وپاندي د ښکلولو طوفان جوړ کړ .
جیفرې چې نه پوهید ه هه کوي بحان یې د هغی ترخنگ غوربحار کړ او بیا یې دا په خپله فز کې په د پیر جرئت سره ټینگه و نیوله او تر هغی پورې یې دانینگه نیولی وه چې دې هم د هغی دنیم اواز لکه بدن د ریز د پد و په مقابل کې دنیمای کوزورتیا حالت ته ورسید .
هغه په د پیر ټپخیز سره وویل :
((ایلزي — زما گرانې ! اوه . زما گرانې — زما گرانې))
د جیفرې د لپو ی مینې د تندي ماهرولو د پاره کلمې یواځې یې نه وې . هغی د جیفرې له منلونه انکارونکې او ترخنگ یې کرار پریوتله . اخرد اد جیفرې وه . کله چې جیفرې خپل لاس د هغی ټپرتی وراوړ د کړ هغی هه ونه ویل او د هغه د فز یې تنده یې مات کړ ه . جیفرې د دې ترخنگ پروت و او دای ښکلوله .
هغه وویل : ((ایلزي . ته خپه نه یې))
هغی لږ د اعتراض په توگه ا ه وایسته ا د ا ه لسه

هتلر

روزي هتلر به يكي از ديوانه خانه ها رفت . تمام ديوانه ها منظم ايستاده شدند و ياد دادن هتلر سلام داده اداي احترام كردند . زماني كه به نفر آخري رسيد همچ گونه عكس العملی از خود نشان داد كه سخت بابت قهر هتلر شده از او پرسيد :
 چرا اداي احترام نكردي ؟
 نفر مذكور باخونسرد ي گفت :
 ببخشيد ، من ديوانه نيستم ، نرس استم .
 ارسالی : عابده رابع بكاش

تحليلی

از يك حقوقدان ان ايرلند پرسيدند :
 بزرگترين خرابی در وقت داشتن چیست ؟
 داشتن دو خستو .

درد ماه

مرد مستي نيمه شب از ميخانه بيرون آمد . اتفاقاً باران شد يدي باريد . و آب بسياري در سطح جاده جمع شده بود و بعد از باران هوا صاف شده و مگر ماه در آب افتاده بود .
 مست ، همينكه چشمش به عكس ماه افتاد ، همانجا نشست و شروع كرد به گريه كردن . رهگذري بالاي سرش آمد و پرسيد :
 - آقا چرا گريه ميكنيد ؟
 مست ، عكس ماه را نشان داد و پرسيد :
 - اين چيست ؟
 رهگذر گفت :
 - معلوم است ، اين ماه است .
 گريه مست شديد تر شد و گفت :
 - من ميدانم كه ماه است ، اما شما به من بگوييد كه در اين وقت شب من در آسمان چه ميكنم ؟
 ارسالی : زوليانا نصيري

ببخشيد زير خنده

با عيبات مامور

مامور و كرتي و كلاهم نبود
 اي امر اگر نخورد ي نان و نمك
 مگر شام بود خرج پناهام نبود
 والله زير يسي است نگاهام نبود
 باوصف همه بختگی ام خام شدم
 هر چند شريك رشوتم بود رئيس
 اي كرتي كهنه ام فدای تو شوم
 تا سال دگر اگر بمانی به برم
 در مسلك مكر و خدغه ناكام شدم
 او صادق و من بندي و بدنام شدم
 تريان رفاقت و وفاي تو شوم
 والله ره قسم كه خاك باي تو شوم
 فاروق از خير خانه



تخرق نظر، محظا سرالو،



طالع بد

چند جهانگرد ماجراجوي امريکايي با
هسران خود به اکتشافات جنگل هاي
افريقا رفته بودند . شب هنگام گوريسل
بزرگي آمد و خانم يکي از آن ها را زد و
وپرد . بقيه آمدند به چادر او شروع
کردند به دلداري و تسلاي او و
جهانگرد بي زن گريه کان باخود زمزمه
میکرد .
اي سستی جانم - اي سستی جانم
تا حايي که يادم مي آيد مطالعه کرده ام
اين نژاد مخصوص گورييل ، زن هاي راکه
ميدزدند فردا صبح زنده و سلامت
بس مي آورند .

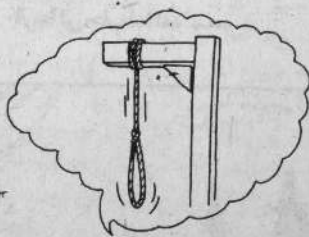
به گزینش بلیغی هونی

طرح ادبی

عزيزم ، به ياد تو اشك از چشمانم
سرازير ميشود زيرا درد دوري تو که
د واي تمام درد هاي من و مرهم همه
زخم هاي من بودي آرام مي ده
باشيد بن نام تو وجودم به لوزه درسياد
زيرا به ياد آن روزها ميانتيم که من و تو از هم
جد اي ندانستيم . اگر يک روز ترانسي
نديم چند سال بيترمي شدم . اما انوسوي
و صد انوسوس که تقدير ، ترا زمين جدا کرده
است و تا به جدا کرده است .
آه ، عزيز من
اي گوشه .

نوشت: نیلاب حکيم

- علت آن که ماهيها عاشق نميشوند
اين است که پسران شکست ، وسيله بي
براي خود کشي ندارند .
- نميدانم آدم هاي دوروقتي در آيينه
ننگاه ميکند ، کدام روي خود را ميپيند
ارسالي : بليغی آزاد



ترکيب هلري رسي:
به نظر يک متخصص ، رقصهاي مدرن
ترکيبيست از رقصهاي سنتي افريقا و
حرکات يک خانم سايز ۴۶ که ميخواهد
بيوهن سايز ۴۰ را برتن کند .

درساعت دری

بنافلي جنت گل خان که مضمون دري
را درس مي داد براي شاگردانش وظيفه
داد که براي فردا هرکس چند جمله
ياد بگيرد و در صنف براي ديگران بگويد .
در اين ميان کريم الله که خود را لايق
لايق مي تراشيد تصميم گرفت که کلمه هاي
زياد ياد بگيرد .

به همين تصميم از مکتب بيرون شد و
در راه پشت کلمه ها سرگردان بود . د و
بچه را ديد که با هم جنگ مي کردند . يکي
براي ديگري مي گفت بروکه مي زنت .
کريم الله ياد گرفت که : بروکه مي زنت .
پيشتر رفت ديد که دو بچه قصه فلم را مي
کند يکي مي گفت :

اين را از د رمندياد گرفته ام .
کريم الله اين جمله را هم بخاطر سيرد .
کسي ديگر که پيشرفت يک زن و شوهر
به موتر بالامي شدند مرد براي زيش گفت :
بفرماييد حق اوليت از خانم هاست .
کريم الله اين جمله را ياد گرفته فردا به
صنف حاضر شيد .
معلم بعد از آن که جمله هاي شاگردان
د يگر را پرسيد نزد کريم الله آمد و گفت :
بگو کريم توجه ياد گرفتني ؟
کريم الله گفت :
بروکه مي زنت .
معلم خشمگين شده گفت :
احق ، اين همه ها را از کجا ياد گرفتني ؟
کريم الله جواب داد :
از د رمندياد گرفته ام .
معلم که اعصابش خيلي خراب شده بود
گفت :
پيش شو گوشه که برم اداره .
کريم الله گفت :
بفرماييد ، حق اوليت از خانم
هاست .



برده باری ما

فهرست قبرگردان سروس شعری ما
 اموات زنده درگوردرآن سواری ما
 با آن سفر جو جبراست همچون عذاب
 قبراست
 ماند به جان سوردن زآن تاقراری ما
 گویند به زنیسپاه سرآن ناپب کلنسر
 راکت عقب فتاده بنگرزلاری ما
 ازسیستم پسندیدم درسی جوگوسفند بهم
 باری بیما به موتربین برده باری ما
 ماشین پس کجاوه درنیمه ره شود گل
 صداندلش نسازد اگه ززاری ما
 ای دامی تمدن وحشت بیما و بنگر
 درحمله بردرسی اختیاری ما

دوست دارم

بهار را دوست دارم بخاطر شگوفه
 های رنگین و پروانه های سبکبالش
 شب را دوست دارم بخاطر سکوت
 بی باپانش
 ماه را دوست دارم بخاطر زیبایی
 بیکرانش
 و بالاخره توادوست دارم
 بدون اینکه بدانم چرا؟



دهقان و کبک

دهقانی از دست مرفایی ها به تنگ
 آمده بود. پنجاره چند بار به زمین خود
 تخم باشید ولی مرفایی ها تخم ها را سی
 خوردند. دهقان مجبور شد باز تخم
 بپاشد ولی این بار برای گرفتاری
 مرفایی های دزد، دامی نهاد و به
 ترتیب یک عدد زیادی از مرفایی هارا اسیر
 کرد.
 درین این مرفایی ها یکی نیز اسیر
 شده بود. کبک که برای رهایی خود بسیار
 دست و پا زد و پایش نیز شکسته بود. وقتی
 دهقان مرفایی هارا می گرفت و نیت به
 کبک رسید، کبک با میجز و بالاحاج درخوا-

ست کرد : آقا لطفاً مرا آزاد کنید. به
 پای شکسته من رحم کنید. به علاوه من
 مرفایی نیستم بلکه یک برنده. بی آزار استم
 که همیشه به او امر بد رو میاد خود گوش
 داده ام. بهین حتی بال های من هم از
 بال های مرفایی نرق دارد. بر من رحم
 کنید و این بار مرا ببخشید. دهقان خنده
 بلندی کرد و گفت : شاید تمام چیزهایی که
 می گویی درست باشد اما من ترا همرا
 همین دست دزدان یعنی مرفایی ها
 اسیر کرده ام.

ارسالی حفیظ الله سحر



ترجمه : حمید خراسانی
مخاییل وشم از بلغاریا

کتاب بیرون رفتن از ایران

آلته گنیه های بیچاره هنوز هپانام های
جدید خود طاعت نکرده اند
از همین جهت مجبورم تا سفان را با تکواری
و با صدای بلند تر بر زبان بیاورم تا آن
ها را متوجه سازم
همسایه هایم حالا فکر میکنند که بسسه
دنیا این هنر با گذاشته ام و تجارت با این
هرسه را آغاز کرده ام
با چنین تصویر آنها همه روزه از من در -
مورد های خاصی که در مورد این یا آن -
هنرمند پرسشها میمانند میپرسند
در این مورد روزی با یکی از دوستانم
در یک قهوه خانه درددل کردم . او هم
دل پری داشت هنوز حرف من تمام نشده
بود که او هم عقده دل خود را کسود
گفت :
بقیه در صفحه (۹۷)

دارند ؟ آیا مالیات بر صادرات پرداخته
ایند ؟
او را فهماندم که نه بهر مغز و سم
و نه کتاب و نه هم چس و اصلا رستورانت
رانت چس که حتی دکان یا غرفه هم
ندارم . دهلیز هاشیز خانه هسا لوی
و اتاق خواب را هم برایش نشان دادم .
تا متعقن شود ه که از رستورانت مغز و
شیر بهر ه کتاب و چس چس که حتی از -
و سایل و موبل رستورانت هم حرفی در
میان نمیباشد .
مامور مالیات رفت ه اما یک هفته بعد
انضار نامه های برای تصفیه مالیات
بر داختم ناعده در یافت داشتم .
باید مبلغ هنگفتی را به خاطر مالیات
رستورانتی که اصلا نداختم میپرداختم
یک ماه در شورای ناحیه بی سرگروه
بودم تا تا به بسازم که یک کارمند علمی
عادی هستم ه که هیچگونه رستورانت
یا دکانی ندارم . اصلا مقصبت نمیافهم
سر انجام مامورین را قانع ساختم . اصلا
نقشه بی های بلاک را نمیتوانستم قناعت
بدهم . وقتی رستورانت محله بسته میشد
زنگ دروازه آپارتمان مرا میفردند .
به خاطر یک بوتل بهر و یک سیخ کباب
با چشم گریبان غم روز زاری میکردند .
مدتی با ففردن دندان روی دندان
خشم خود را فرو میخوردم ه اما سر انجام
حاصله ام سر رفت . مجبور شدم نام گریه
هایم را عوض کنم . خوب این کار اصلا
مشکل نبود . حالا قشمر نام در کشور ما
موجوده است . نام شهر ها جاده ها
پناها همو سات و هر آن چه را که
فکر کرده میتوانی ه قشمر میدهند .
من هم نام گریه هایم را برود وان ارگوری
از برود رکه هرد و از غوانتهای معروف
بلغاریا اند . " مترجم " ه گذاختم .

وقتی اندام درست و پست شکل مسرا
پهنید ه اصلا . خیال هم کرده نخوا -
هدت توانست ه که چس قدر آدم خوب
شقلب ه خمر خواه و دل سوز هستم . همین
غصلت بود که مرا واداشت تا دو گریه را
به فرزند ی بدهم . وقتی آن ها را در
کتار بلاک یافتم ه بیچاره های صاحب
گر سنه و سرگر دان بودند . وقتی گریه
ها راه خانه آوردم ه اولاه شکم شان
را سهر ساختم و سپس سراهای شان
را غستم و خوب پاک کردم .
یکی را " بهر و دیگرش را " کباب " -
نامیدم " بهر " و " کباب " بسیار شوخ
و باز بگوش بودند . گاه پرده ها را مید -
ریدند ه زمانی کاغذ دیواری را میخرا -
شیدند و یا هم پرنده کی پنجه های خود
را روی چرم کوچ از مایش میکردند .
ظالها ضرورت میافتاد تا بلند صدا
بزنم :

بهر (. . . کباب . . .)
میدا بود که دیوارهای آپارتمان های
مکروبین چس قدر ناز کند و از روی این
دیوارها هم میتوان همه چیز را شنید و
از احوال خانه همسایه آگاه بود . . .
یک روز همسایه چپ بانگاه حمله گرانسه
و صدای توطیه گرانه ربه من کرده گفت :
- تصمیم بسیار هافلانه گرفته ای (. . .)
در غیر آن کی از معاش دولت به نان و
نوا و به مال و مکتب رسیده میتوانی ؟
با تعجب به سوش نگرستم ه اما او
چشمکی زد داخل آپارتمان خود شد و
در ب را بست .
چند روز بعد ه زنگ دروازه بلند شد
مامور اداره مالیات بود .
- خبر داده اند که رستورانت بهر ه کباب
و چس باز کرده اید . آیا جواز نامسه



نکاح خط، که د معافیت کارت

ته پورته کړي چې په دې وخت کې
نوموړي ته له بوجي څخه د خپل پلار
او مور د واده نکاح خط ورته راوويست
د نکاح خط په ليدلو سره د جلب او -
گروپ څخه پرته خو تل -
وځنډل خون يزر د گروپ
او اخستلو نيتي ته متوجه
شو . که گوزي چې په رښتيا هم
نکاح خط پنهلسي کاله پخوا د نوموړي
هنگ د مور او پلار د واده په وخت کې
توتيب شوي دي . د دغه معتبر سند
په ښکاره کولو سره همون خپله خوارلي
کلتی ثابت کړه او بيرته يي اسناد په
بوجي کې بڼاي پر بڼاي کړل . کله يي
چې د اسناد و بوجي اڼي ته پورته
کوله . نوزما په زړه کې راتير شول : -
هسي نه چې دغه نکاح خط د نوروتقلي
کارتونو په څير تقلي او ساخته گي وي
لکه چې تقلب نن سبا د ژوند د ټولو
چارواکي په لاس کې لري .

* د پلوی په لاره کې يي د ديوال خوا ته
له ولي څخه بوجي راگيسته کړه او بڼاي يي
د بڼي لاسونه وزيړه گوته د تلدي خولسي
پاکي کړي او پرڅه پرڅه يي په ښکته
وڅخولي . کله يي چې د بوجي
خلاصه کړه . نو لومړي يي ورته
راښکاره کړه . خو چا ورسره نه
دغه دنگ همون دي
بڼاي يي له بوجي
هغه کارت راوويست چې په اتري ټولگي کې
يي دده د برحالي شاهدي ورکوله .
خود ا هم ورسره ونه منل شو . روسي يي
خواستعلامونه او نور ډول ډول کارتونه
هم له بوجي راوويستل خو چاته د منلو
ور نه وو . لکه چې دده قد او قواره يو
خوارلي کله هلك ته نه . بلکې يو دوه
ويشت کلن همون ته پاتې کيده . نيز دي
چې د جلب او احضار گروپ يي مو تر



خان او که بل شوک تيرايستل



کولونه کلونه پخوا هغه وخت چې زه -
ماشوم وو . نوله خپلو لويانو او مشرانو
څخه يي اوږد لي روچي که چيرته
په لاره کې شوک څه شي پيدا کړي
نو بيا دي دري حمله په لور غز ووايي
چې : داسې دچادي . که به دي
دري غز ولو د شي خاوند پيدا نه شو .
د نوموړي تن له پاره حق حلال او -
خپل ل اوياور معنی گټه اخستل يي روا
کوي .
خوهغه وخت داسې راياد پزي لکه
د خوب ليدل چې موز ماشومانو په
څه شي په لاره کې وموند او د هغه
خاوند به موهم ترڅنگ ولاړه . نوموړي
په موندلي شي په پټه لاس کې ونيسواو
بيا په موړو له مخانه سره دري حمله
وييل چې : داسې دچادي . له
هغې وروسته په مود شي خاوند ته په
غز پد لوسترو کتل او شي به مو په
جيب کې اچاوه .
داد ماشوموالي د نا پوهي .
نا خبري او ساده گي خبره وه . خوراشه
پاڼي په (٦٨) څرگند

د سیخ له خولی خورل

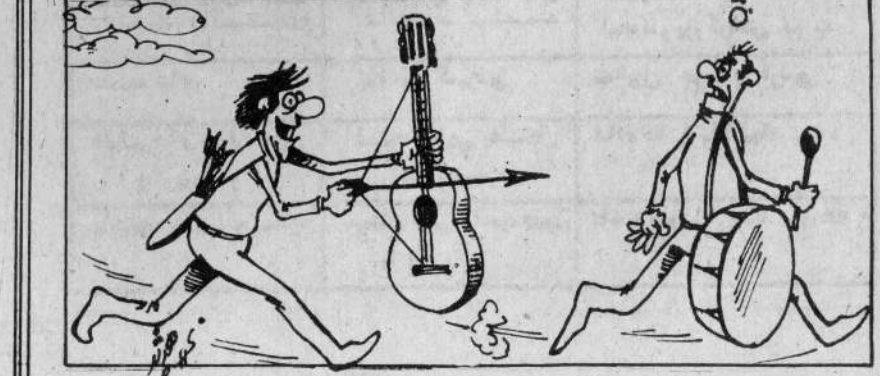
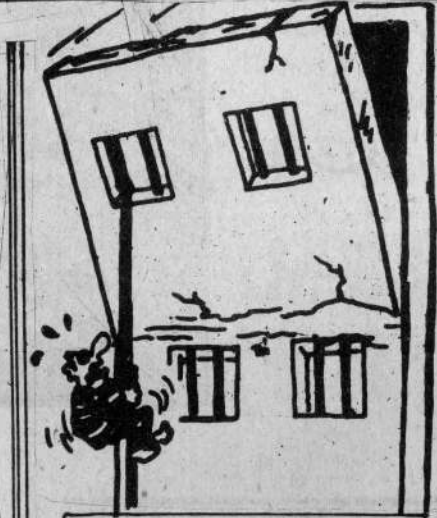
هر وخت به چې ورسره مخامخ شوم او د روزگار په باب به می ورغنی وپوښتل نوراته ویل به می چې :
 - څه وکړو د سیخ له خولی می خورو .
 که نور روزگار مو ترڅی دې .
 - لنډه دا چې د جاندا د به خوله کسی د زوی به لځای سیخ راشین شوی و .
 بلکه چې د سیخ له خولی خورل پس

د خبروتکیه کلام گرچیدلی و . کلونه کلونه تیر شول . جاندا د تقاعد وکس خود سیخ له خولی خوراک به ما و نه پوهیدم .
 یوه ورځ وروسته له تقاعد څخه کورته د پوښتی له باره ورغلی وم . خو دا لعل می له رغبر څخه وروسته د - سیخ له خولی خوراک باندې شخوند و نه راهه .
 زما کجکاوې نوره هم زیاته شوه او - ورغنی وی پوښتل :
 یاره جاندا د (تاخو به پور وخت د سیخ له خولی خور له . خواوس می د سیخ له خولی نه خوري . . که زه څپه کیزی نوزه د سیخ له خولی خوراک به مانا ترننه پوری نه پوهیدلی .

* جاندا د زمانه دې پوښتی سره لږ مومکی شواووسی ویل :
 * - هغه وخت چې موز د سیخ له خولی خور له . نوزه به کپونی مغازه کسی مامورم . خواوس می ته هر ویلی چې تقاعد می کړی دې او به کورناست پم .
 * اوبیای د خبرونه لږ کی به دې - وپوهولم چې په څه ډول می د سیخ له خولی خور له .
 * اوس نو که له تاسوسره هم د دې - خبرې د پوهید و سوداړې . لورهر لعل چې له کپونی مغازې څخه دا ډول و - بوجی اخلی پوښتل هغه له نظره تیره کړی . که بوجی سوری وه نو بی له شکه به د جاندا د سیخ له خولی خور ل درته به ثبوت ورسیږی .

څیرنه او پلټنه مجلس

د هیواد په ختیځو سیموکی د ساز او سرود محفل ته مجلس وایس . نوله همدې کیله سازیان اوسند رغاړې - مجلسیان بولی . خوره عینواد اړوکی د سطرینج د لوبو اوله د وستانو سره د تیلغونی مرکو ترسره کولته اد اړی مجلس ویل کیږی .
 اوس نو خوښه د لوستونکو د چی به هر ډول مانا ورغنی اخلی . بلکه چی پورته د وه تعریفونه لاتراوسه به هیڅ مجلس کی هم ترغور او څیرنی لاند ی نه دې نیول شوی .



د ماشومانو څیرنی

- پنی که د عقل له ارادې وروسی .
 - لوسری د نابودې کدی ته بیای .
 - زه یوه توتیه پسته اوس هډوکو غوښه ده . خو گوزاری له فولادې څنجر څخه هم کلک او زبور دې .
 - لاسونه اوز ده ښه دې . خونه چی ناروا کارونو ته اوز ده شی .
 - که فوز ونه نه وای نو ښوونکو به په ښوونځیوکی د تېلو زده کوونکو پوزه تاووله .

د څیرنی خپل مکتوب

د اشپز برس او انرد بنجاره هتی ته څیرورکوي چی د فونیس اوترکاري پخولو د پگ د ۱۳۶۹ کال په تعییناتوکی له تشکیل څخه وغورچید ارتقاعد پیسی وکړ .
 دغه متقاعد د پگ چی د اشپز خانی به تاخچه کی خاوري او د وړی وړاندکی برتی وی د خپل تقاعد په باب داسی څرگند ونی وکړی :
 که څه هم د پخولو وس او توان می له لاسه نه دې ورکړی . خوله هنیسی ورعی چی د مسلخ رسمی فونیه کیلو (۷۵۰) افغانیو ته پورته شوه . زه د - خپل تقاعد په لټه کی شم .

Runner's World

YOGA BOOK II

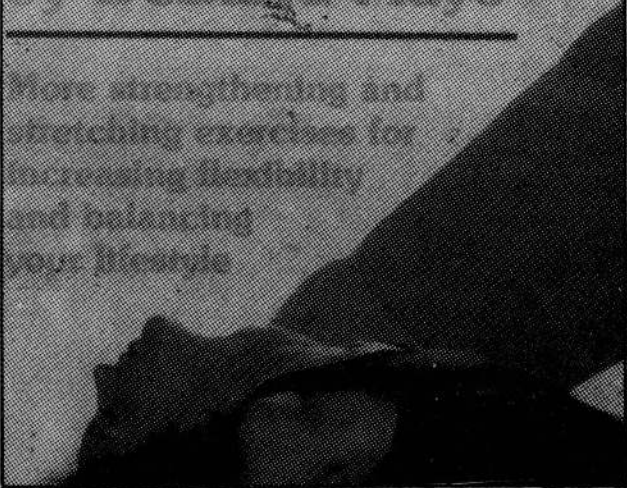
by DeBraga Mayo

More strengthening and stretching exercises for increasing flexibility and balancing your lifestyle



تجربه ستاندر

باعضله های تان آشنا شوید



عضله ها	سرگروه	وظیفه
عضله های قطنی و عجزی	در میان عضله های زیاد قسمت زیرین پشت	بدن را از حالت انحنا پسا خمیده کنی و به حالت راسته بلنه میکند و برای ست دهن درست بدن خیلی اهمیت داره
ماهیچه های چار سر	قسمت چپس ناحیه طوی ساق	ساق را در قسمت زانو بسط میدهد
عضله های لژی و عضله راقعه شانگ	فاصله بین تپه های شانگ	حمایت شانگ ها کک در پیز گرفتن خوبه
عضله های (چار پهلوی)	قسمت بالای پشت و کمر	مسئول حرکات گردن
عضله های زود تپه	قسمت بالای پشت و کمر	شانگ ها را بالا میگذه
ماهیچه های سه سر	چنان طوی ناحیه طوی پا زد	ناحیه طوی را بسط میدهد

حله های متوازن نشاندهنده -
 بدن سالم و خوب است . اجرای منظم
 تمرینات یوگا در حفظ عضله های
 محکم و در خور انحنا کمک خواهد
 کرد و در درک این که عضله ها در کجا
 موقعیت دارند و چس میکنند و در
 اجرای هرچه بهتر هر تمرین یوگا، غما
 را باری خواهد رساند . جدول ذیل
 غما را با موقعیت وظیفه صده عضله -
 تسی که معمولاً مورد استفاده قرار
 میگیرند آشنا خواهد ساخت . از
 این جدول منبعت بهترین سردستی
 و همیشه کی استفاده کنید .

عضله ها از لحاظ وظیفه پس
 به شکل زوج های مخالف قرار
 دارند . گرهه این شکل غما
 مخلوق تریه نظر آید و ولی آن را چنگ

سهولت میتوان توضیح کرد .
جدول بیشتر مراجعه میکنم :
به زوج ماهیچه های دوسر
ماهیچه های سه سر نگاه کنید
طوریکه ببینید ماهیچه های دوسر
در ناحیه جبهی بخش علوی بازوه آن
ها را خم میکند . در حالیکه ماهیچه
های سه سر که در جناح عقبی موقعیت
دارند بسط میدهد . به گونه مثال :
رابطه بین ماهیچه های چار سره
و پی های زیر زانو را در نظر بگیرید .
همین همین پر نسبت در این جا نیز
صدق میکند . ماهیچه های چار سر
در قسمت جبهی ناحیه علوی ساق
ساق را در ناحیه زانو خم میسازد .
پر نسبت زوج های مخالف عضله
پی برای تعین کننده یوگا کاملاً روشن
است . پیو های یوگا در حدود پا را .
متر های این پر نسبت به خاطر
افزایش هرچه بیشتر قابلیت انقباض
یک گروه عضلی را افزایش میدهد
در حالیکه گروه مخالف را از طریق
انقباض دوامدار تقویت میکند . کش
دادن ماهیچه های سه سر به نوبه
خود ماهیچه های دوسر را قوی تر
خواهد ساخت . کش دادن پی -
های زیر زانو ماهیچه های چار سره
را تقویت خواهد نمود .

۳

تغذیه یوگا

فصل ششم

عمل توازن

یوگا به شش آموزاند تا بدن تا نرا
به عنوان یک تحفه گرانها محترم
بشمارد و مسؤولیت مواظبت آنرا به شما
خاطر نشان میسازد . از نقطه نظر -
دورنمای کاملاً میخانیکی بدن انسان
را به عنوان یک ماشین کاملاً محاسم در
نظر بگیرید . برای این که این ماشین
به صورت درست فعالیت نماید ، اجز -
ای آن بایست قوی و نیرومند باشند .
هیچ ماشینی بدون حفظ و مراقبت به
صورت کامل و درست به فعالیت خود
ادامه داده نمیتواند . آیا میگذارد
موتران بدون گاز یا تیل باشد ؟ خوب
همین همین پر نسبت در قسمت بدن نیز
صدق میکند .
شما بایست شش ماده غذای را که
لازمه حیات است برای بدن تا تهیه

کنید و این ها عبارتند از :
کاربوهایدریت ها ، شحمیات ،
پروتین ها ، ویتامین ها ، مواد معدنی
و آب . گرچه طبیعت برای هر ماده -
غذایی وظایف مشخص تعیین کرده
است ، ولی آن ها به خاطر تضمین
فعالیت سالم بدن ، مشترکاً عمل میکنند
در یوگا ، بهترین راه برای به دست
آوردن مواد لازمه غذای ، گرفتن
استقیم آن از مواد غذایی که میخورید ،
میباشد . رژیم غذایی کاملاً متوازن را
بر مبنای اندازه های مجاز مواد غذا یی
روزانه تمام این مواد تعقیب کنید .
(عمل توازن) با القیای تغذیه خوب
افزای مییابد .

کاربوهایدریت ها : مقدار بیشتر
کاربوهایدریت ها نسبت به هر ماده
دیگر حیاتی است . از رژیم متوسط غذایی
حجرات جلدی و جهاز غذایی فعالیت
مینمایند .
ولوا این که شحمیات از جمله مواد
لازمه رژیم غذایی شمرده میشود . -
عقلانه است تا نوع شحمی را که مصرف
میکنید ، زیر نظر داشته باشید . -
شحمیات را میتوان به دو کت گوری تقسیم
کرد : مشبوع و غیر مشبوع .
شحمیات مشبوع به استثنای روغن
ناریال و خرما ، از منابع حیوانی به
دست می آید و به علت غلبه هایدرو -
جنیشن در درجه حرارت اتاق سخت
باقی میماند . مثالهای خوب شحمیات
مشبوع عبارتند از : مارگرن ، مسکه
چربی ، خوک و روغن های جامد دیگر .
شحمیات غیر مشبوع عبارتند از روغن
گل آفتاب پرست ، کجد و جوار و غیره .
شحمیات غیر مشبوع در تغذیه
سالم از جمله انتخاب های معیبه و
مشخص شمرده میشود . شحمیات -
مشبوع منحبث ذخیره در بدن متراکم
میشود . مقدار بیش از حد شحمیات
مشبوع میتواند موجب جاتی بیش از حد ،
پطی شدن عمل هضم ، بند شدن -
شریان ها و بلند رفتن سطح کولسترول
میگردد . خلاص آن ، شواهد نشان
میدهد که شحمیات غیر مشبوع ، نه خایر
کولسترول را پارچه پارچه میسازد و -
نه خایر شحمی اضافی را از بدن میبرد .
طبق نظر متخصصین ، تخمیناً در صد
مواد کالوری روزانه را که میگیرید ، باید
شامل شحمیات غیر مشبوع باشد .

بقیه در شماره آینده

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های بطنی	قسمت جبهی و جناح بخش وسط	جدار بطنی راه در جریان تیرین حفاظت میکند
ماهیچه های دوسر	جناح جبهی قسمه علوی بازو	قسمت علوی بازو را خم میکند
عضله های سه سره پی	فامه ها را میبنداند	بازو ها را بلند میکند و بسط میدهد
عضله های گاسترونکی ساق	جناح عقبی قسمه سفلی (تیره ساق پا)	کمی را بلند میکند
عضله های سر پنی	سر	فصل را با بسط میدهد
پی های زیر زانو	جناح عقبی قسمه علوی ساق	ساق را در قسمت ساق خم میسازد
عضله های لاتی زبوس و پورنی	جناحین قسمه علوی پشت دست زیر بازوها	ماهیچه های دوسر را در جریان حرکات کشی کرده کله میکند
عضله های سه ری	پشت	بازو ها را در جریان حرکات فشاری بسط میدهد

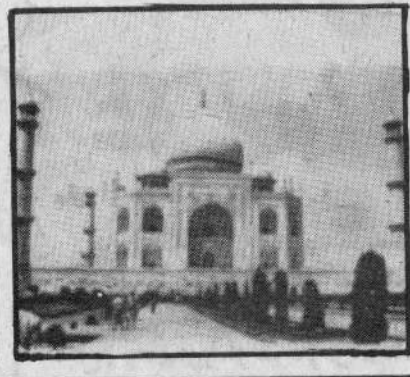
بخه او صفحه ۲۳

سال شاه جهان در همان برج باسمن
اسیر ماند و فقط دختر و نوا دارش -
جهان آرا به او خدمت می کرد . و
تمام مدت اسارت شاه جهان از پیسج
باسمن تاج محل را از فراز رود چنسا
قباها می کرد ه چایی که محو پیشباز
محل در مقبره آراسته با جواهر غسود
خفته بود .

پس از مرگ اورنگ زیب سلسله مغول
ها طی هفده سال از هم پاشید . و
حاکمیتی که اکبر از مردم بدست آورده بود
در اثر ظلم جهانگیر و ولخرجی های
شاه جهان و تمصب دینی اورنگ زیب
از دست رفت .

به هر حال دیدا راز قلعه آگره
عظمت دوره بی را نشان می دهد که
علی الوفا تناقضات آن تاریخ هستند
به بخشی از تاریخ تمدن جهانی بدل
کرده است . خدمات شاه جهان در
عرصه بنای مهارت و بیاهمیت او راه
پای اکبر رساند . چه خوب گفته اند :
" فایده آن اراده که ساختن مانفد
تاج محل را طرح کرد معظم تر و استوار
تر از اراده بزرگترین فاتحان جهان
بود . اگر زمانه قتل و هوش داشت -
هرچه جز تاج محل بود بران می کرد
و برای تبار دل آدمی این گرانمایه
نشان شرافت انسان را بر جای می
نهاد ."

با این اندیشه حوالی عصر پس از صرف
طعام چاهت در آگره ه راه دهللی را
در پیش گرفتیم .



فرید و جاوید

در مسابقات بین المللی

(برنده مدال طلا در مسابقات بین المللی
تکواندو دهللی ۱۹۹۰)
لطفاً خود را به خواننده گان مجله
سپاون معرفی نمایید و بگویید که از چند
سال در دهللی اقامت دارید و مصروفیت
تان چیست ؟

- اسم من ماهر رسولیت ، ۱۹ سال
دارم و به ارتباط ماموریت پدرم در سفارت
کشور هم دهللی تقریباً از یک و نیم سال
به این سو در دهللی میباشم و فعلاً مصروف
گذشتن امتحانات کانکور صنف ۱۱ است .
در تعلیمی درس به جی نوع ورزش -
علاقه مندی و اشتغال دارید ؟

- تقریباً هر نوع ورزش را دوست دارم در
کابل نیز مشت زنی (بوکسنگ) و کاراته را -
تمرین میکردم اما از آن روزی که به قهرمانی
دو زمین در مسابقات بین المللی در راسیون
تکواندو دهللی که به تاریخ نعم و دهم
اپریل ۱۹۹۰ برگزار شده بود در بازی های
قبل محصلی در گلوله اندازی و انداختن
دیسک به درجه اول نایل شدم .

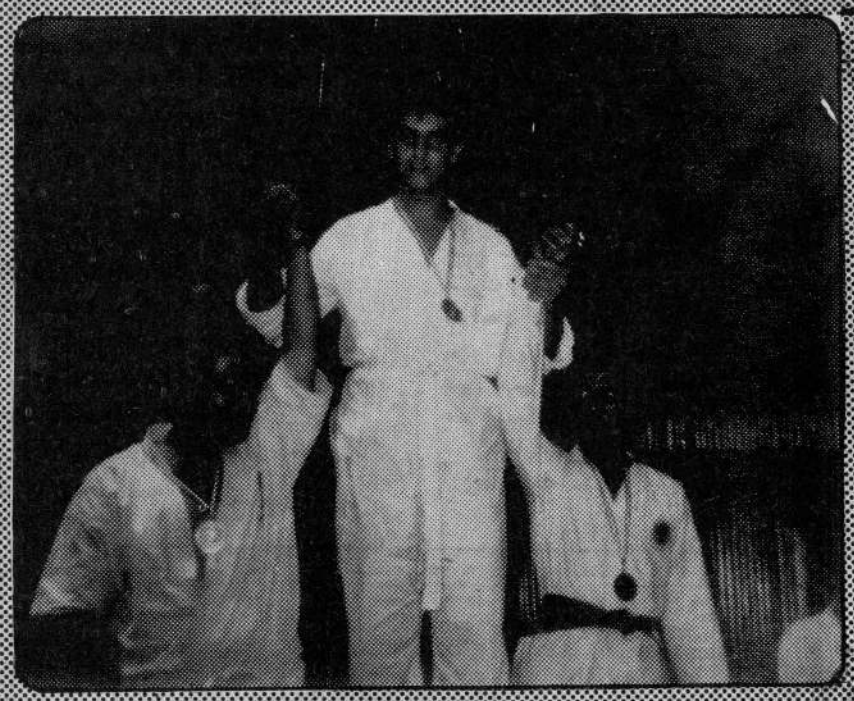
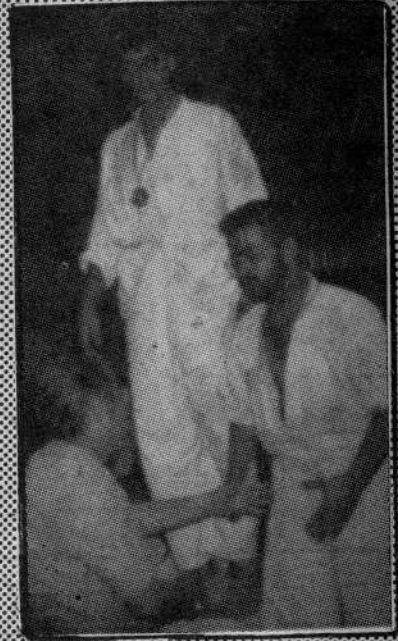
میخواهم پیروم که حرفت در مسابقه
قهرمانی تکواندو کی بود ؟

- حرفم در آخرین دور مسابقات
حسن المری (H. Almerly) تیمه
سوریه بود دارنده کمربند سیاه که در
چندین مسابقه بین المللی برنده مدالها
و القاب بوده است و نیز در هند از شهرت
زیادی برخوردار میباشد .
در مسابقات آینده برای کشورت چس
به دست خواهید آورد ؟

- فعلاً از طرف راسیون ازین دعوت
شده تا در مسابقات سطح پایین که به
زودی در ایالت اترپردیش هند برگزار
میکرد ، اشتراک و نیم ولی هنوز من آمادگی
خود را نشان نداده ام و معتقدم هرگاه در
چنین مسابقات اشتراک و نیم از لقب و کمربند
خود دفاع جدی نمایم .

نظر شما درباره تکواندو در افغانستان
چی طور است و چی پیشنهاد های بر ای
بهبود این ورزش برای هموطنان دارید ؟
- تا حدی که برداشت شخصی خودم
ازین نوع بازی ها در کشور ما ، دپس
برگزار کردن این بازی ها و عدم اشتراک
در بازی های بین المللی به نفع ورزشکار

ما نیست برای این که با تخنیک های جدید
این ورزش آشنایی بیشتر صورت گیرد . -
یالیمی چنین مسابقات در فواصل کمتر
اشتراک بیشتر در مسابقات بین المللی و برای
ورزشکاران جوان و کمربند های استحقاقی
شان زود تر داده شوند تا موجب تشویق
ورزشکاران و انکشاف و معرفی بیشتر این
بازی ها گردد زیرا افغانها در این
نوع بازی ها استعدادی بهتر دارند .



• کاراته و تکواندو در جاپان که در کتابت شهر
به راه انداخته میشد ، اشتراک نموده
همیشه به مقام های خوبی رسیده اند . -
• چنانچه جاوید محتاط در مسابقات
کاراته ، کتابت شهر توکیو در سال ۱۹۸۶ به
مقام اول رسیده ، مدال طلا را در پانزده
نموده و برادرش در مسابقات کتابت شهر
توکیو در سال ۱۹۸۵ مدال برونز را بدست
آورده است .
• در مسابقات اخیر که در شهر دهللی
به اشتراک ورزشکاران داخلی و خارجی مقم
هند در ایرتده بود ، جاوید محتاط با
اشتراک خوش شایسته گی نشان داده با
تجاوز مهارت های تخنیکی این ورزش مقام
اول را با کسب مدال طلا حاصل کرد .

• در ماه اپریل ۱۹۹۰ مسابقات سرتا -
سری تکواندو که در دهللی نو (مرکز کشور
هند) برگزار گردید ، جاوید محتاط -
اشتراک نموده با کسب مقام اول در بین
ورزشکاران این رشته مدال طلا را به
دست آورد . وی با برادر رهی (فرید محتاط)
مدت شش سال را در مرکز کاراته جاپا
زیر نظر استادان مشهور کاراته چسون
(اوهارا و اوسه کی) قهرمانان کاراته
جهان این ورزش را در هند آموخته اند .
این قهرمانان جهان هر کدام شش کمربند
سیاه را دریافت کرده اند . جاوید محتاط
و فرید محتاط نیز کمربند های سیاه تکواندو
و کاراته را از نزد این قهرمانان حاصل
کرده اند .
• هر دو برادر در بیشتر مسابقات

جاوید : ورزشکاران افغانی باید در مسابقات سراسر جهان شرکت داشته باشند

شپه ولی...

کړي . د معمار حل له پاره هغه د شمسی نظام فلسفي تيوري طرحه کړه . هرشل وینود له چیري به هرشمسی نظام کې د ستوري مخصوص وزنونه په پوره چټکتیا کې شې نو د لید لود سیمې یاساحی محدودیت په پیر زیات وي او په دې توگه به د شمسی توریالی ثابت شې - هغه کال چې هرشل د خپلسو خپر نو پایله به پگاه کړه په دې کال کې (ادگارالن بو) خپله عشقی رساله د شمسی نظام په باب بشپړه کړه چې فته تکی یې دادي : ((د اشمس نظام نورخه نه دي . یوازي او یوازي داسی دیوالونه چې د زرگونو روښانو جسمونو د یوهای کیدو په حال کې یوشان د معلومیزې جوړ شوي دي)) .

د اولبرس په پارادکس کې داسی رافلی دي :

((که چیري د ستورو سلسله نه ځلاصیدونکي ده . د اسمان له لغو څخه به مونږ ته یوه ول یایوشان روښانی راورسيزي . دا به د هغه نوره خپس وي چې له گالاکسی (کهکشنان) څخه راغی . ځکه په دې سطح کې به داسی نقطه نه وي چې ستوري په پکې نه وي . په همدې بنسټ دا خبره د کولسو ده چې په داسی شرایطو کې د هغو ځلاگانو د توضیح کولو له پاره یوازنی

ممکن میتود چې د تلسکوپونو په واسطه به اوسنی وخت کې لیدل کيږي . دادي . چې د اسمان نه ښکاره کیدونکي یا نه لیدل کیدونکي سطح باید په پیر لیري واټن کې تصویرکړو - دا هغه واټن دي چې د هغی په ایزدو کې هېڅ کومه وړانگه مونږ ته نه شې رارسیدلایي)) . د دغی خبري څخه د اولبرس هونیای ري په پگاه کيږي خوه به پوره ډول په دغو څو ټکو هم بسنه نه کړي او خپلی خبري ته داسی دوام ورکوي : ((داسی څوک به بیدانه شې چې په زغرده د - دارنگه څرگند واورکړیولونکی حقایقو څخه منکرشې . زه به پوره ساده توگه څرگندم مونږ د دغه قانع کوونکي دلیل کومه نخبه دمان سره نه لرو څو په دې مو باور راښی چې ایاداسی شې امکان لري)) .

راغی چې د اولبرس له خبري نه دوه مفاهیم ترلاسه کړو : د نورووستی چټکتیا او د ستورو عمر - دا موضوع به د نننیو پیژندونو په رڼا کې وڅیړو - د لومړي یې د انرژي له پلوه مطالعه کوو - د مادي منعنی مخصوص وزن به شمسی نظام کې داسی یوشی دي چې په یوه سانتي متر مکعب کې د هایدروجن د اتم د کتلوي وزن - سره مساوي دي . د انشتاین البرت له وخت څخه راوروسته مودکتلی - انرژي د موازنی په باب پوهه ترلاسه کړیده - که فرض کړو چې د ټول شمسی نظام ماده د راد یا سیون یا نور خپولسو وړتیا لري . (ځکه چې دکتلی - انرژي د موازنی د موجودیت پر بنسټ ماده به

نور اوبړي) - په داسی حالاتو کې - محاسبو ښودلی ده چې دا نور خبرونه به چارپوره پورتنگ اویو برابروي اود تود و ځي درجه به یې د کلون ۲۰ درجې یا (د سانتي گراد ۲۵۳ درجې وي) - او په سم ډول د ویره اندازه تود و ځه د ستورو د سطحی د تود و ځي سره ورته والی نه لري . اوه عملی توگه د ویره تود و ځه د (۶۰۰۰) کلون درجو په شاوخوا کې ده اویا په بل ډول د اود و ځه (۱۰۰۰۰) ملیارده واري له هغی اندازي څخه ډیره ده چې امکان لري - اسمان د تل له پاره بری روښانه وچلیزي . په همدې ډول په شپه کې د اسمان د توریالی یو دلیل څرگند شو او پري - بحث ترسره شو . خود اموصل مونږ ته څه به لاس نه را کوي اوحتی د هغو د لایلو په باب کم شواهد نه راښی ولی هغوي چې پخوا وړاندې شوي دي .

اوس که مونږ دمان د نیوتنی شمسی نظام په سیمه کې چې نه تمامیدونکي خو ساکن دي - فرض کړو - ترهغه لحاظ چې پوهیږو نوره یوه حدی سره (په خلا کې په یوه ثانیه کې دري سوه زره کیلومتره) خپریزي . هغه وړانگې چې باید د یوه ستوري څخه مونږ ته را ورسې . هرڅومره چې ستوري لیري وي . باید پیري کمی شې - په شمسی نظام کې د مادي د مخصوص وزن په پوهید و سره داسی عقیده څرگند ولا ی شو .

په نهایت دیده و در اخر ضمن صحبت خصوصی به من گفتم که ارزو دارم تا عضلات قویتر و بزرگتر گردد . من کاملاً متعجب بودم زیرا برای نخستین بار کسی برای من تمرینات را توصیه میکرد . برای من یعنی قهرمانی مطلق پرورش اندام . من مجبوراً به سالون تمرینات هر گفتم و دوامه روزانه ساعت تمرین میکردم و پروگرام غذایی مشخص داشتم تا ۵ کیلو وزن گرفتم انگاه کارگردان به من گفتم که درست همانی شده ام که اهدداغت . بعد از کوشن هارنولد در یک فلم رهسکی را قبول کرده و نقش منفی را

ند و پس . او به هوج چويز فکر نمی کند . و در زنده گی تنها به خودش اتکال دارد و بالای خودش حساب میکند . ان چه در بین فلم برام خود - شاید است این است که من رول هر - کول را که ستون های معابد را از جا میکند زیرا این حرکت برام هم جذاب نیست کونن در فلم عاشق است ه عاشقی که در مرگ مشوقه اش میگردد . او در فلم بدین اشتباه نیست و نه سو پرمن است وقتی همچنگد پرورزش پیش قطعی نیست . دایر کتر فلم به چارد فلپس در زمان آماده گی برای نمایش صحنه جدال من را با ده تن از جنگاوران

آقای عضلات...

پهغه از صفحه (۲۲)

مردان مسلح مو فغانه همچنگد کونن در هر دو فلم مانند یک حیوان همچنگد ه زیرا او حرف - دفاع و رهسکی را از هر در می میدا -

مردم عجیب، ایتان ها در اینجا زندگی می‌کردند تمام چیزها بکلی فرق داشته بلیندا برای یک دقیقه خاموش بود بعد از آن گفت:

الیزابت، درباره ایتان ها جصدانی الیزابت واقعه ای را که بروی گذشته بود برای دوستش تعریف کرد و وقتیکه تمام شد بلیندا گفت:

من ... من ایلترا نعمیده نی عنوان باور کردن نیست، قبل از اینکه در این باره حرف دیگری بزنم بیا یک چیزی بنویسیم.

و تکیه بلیندا بر کلماتی را می‌بینی ناگهان توقف کرد و بزرگ بود که بپوش از دستش بیفتد.

آیا آن که در این اطلاع می‌دهد؟

من مطمئن هستم و تکیه داخل فاصدی بکلیت کرد و دستش را بر روی میز زد.

من فکر کنم آنرا در روز تولد است ای الیزابت.

کاش می‌توانستیم فریب زده بودیم.

او چه در این همه وقت می‌فکر می‌کرد و ترسناک هستند.

من یکس از آن ها بودم و داخل اتاق و یکس از آن ها در راه بودم و بخاطر می‌آورم که آنرا در همین کسج گذاشته بودم. این چه معنی می‌دهد؟

آیا بایان قصه را خودتان حدس زده می‌توانید؟ بلیندا به اهستگی حرف می‌زد:

این فقط معنی می‌دهد که برای چند دقیقه گذشت و آینه با هم متلاقی شده اند. اینطور واقعات بعضی اوقات صورت می‌گیرد. اما بگذار برایت چیزی را که درباره ایتان ها شنیده ام بگویم.

قبل از اینکه من این کلبه را بخرم یک

زن بسیار بی‌درد قره در باره چیزهایی برای گفت که در یک شب اکتوبر دقیقه صدها قبل از امروز اتفاق افتاده بود.

شش روز پیش از آنروز ایتان ها از لندن به ایتان می‌رفتند. بخاطر صحنه خان ایتان بسیار آرام زنده می‌کردند تا اینکه یک شب واقعه وحشتناک اتفاق افتاد.

صبح روز بعد آنها تمام ایتانها را با خود بردند و بچند دیگری در آن کلبه می‌کردند. خان ایتان بعد از آن خواب زد و بعد از بیدار شدن آن واقعه

بکلی تغییر کرد.

او چه دید؟

خوب، همه اینطوری است.

در یک عالم اکتوبر یک سال بسیار عجیب به خانه ایتان ها رسید. او یکس کتری سرخ روشن خرید و او یکس بسیار کوتاه بود که به شکل یک کلاه زانویش می‌رسید. موهاش کوتاه و قوی شده بود. سرمه و عجیب حرف می‌زد و لغاتی را که برای ایتان ها مفهومی نداشته استعمال می‌کرد. او در خارج کلبه از یک وسیله نقلیه غیر اسباب با چراغهای خیلی روشن پیاده شده بود او گفت بود که همان بعد از جاش از لندن آمده است فاصله ای زیاد تر از صد میل او بود را از یک قطعه چوب سفید و کوچک گفت وسط یک صندوق کوچک نقره بی آتش زده بود.

به حد قوی فرو می‌برد و آنرا از ذهن ویلی خود خارج می‌کرد ایتان ها قیمن داشتند که این زن از طرف شیطان آمده بود.

آتش شعله می‌کشید و نور سرخ رنگی چهره آنها را روشن می‌نمود. در اطاق سکوت حکمفرما بود. الیزابت منتظر نبود. او امید است که بلیندا آچه می‌خواهد بگوید.

الیزابت ... پلی. انها ترادید می‌روند.

(۸۰) خ نام

خان او که بل شوک

اوس به رسمی دفتر کی د پانخ . قاضی او با خبره سری د همان او د خلکس و د فولولو جل ول و گوره . دغه سری چی به بود رسمی اداره کی د فورومامور دی یو رخت چی له جا اویدی رویی تردری سوه افغانیو پوری بهی اغستل به پلو ((رشوت)) کی نه حسابی اری خارنوال حق نه لری چی له دري سوه کمو افغانیو یاندی د پلو به نسیم د جا لاسونه ترشاوتری . نوله دقسی ((قانونی)) لاری شخه به گئی اغستل سره بی د فوروی د کولو به رخت کی له پوتن شخه له سهاره تر مازد بگوره پوری به وقور وقور کی دري دري سوه افغانی به دی د پول واخستی چی د تولواغستل شوو بیسو شمیر لسوزو افغانیو ته رسید . د فورومامور ی مامور چی همان هیتکله ورته بدوی خور نه برنیس به دغه د پول دلس گونوزو شخه چی دلس گونو ملیونو خاوند شو . خوسه بیای کی صداقت اوایانداری کی هنج چاته هم غاره نه زدی . سکه چی له قانسو شخه وتلی از ناجایزه کاری سرتسه نه دی رسولی .

ها را با قبول خطر موفقاته اجرا می‌کنند.

فلم اخیر او " فاروگر " است که با گروهی از افراد هریه مبارزه یک قاضی ناسرری سپهر دازد و برای از بین بردن آن می‌کوشد . یکی از دایرکتوران می‌گوید:

ارتولد در مسیر رسیدن به مقام بهترین و عالیترین هریه " سینما " هست و شاید او یک " بان وین " دیگر برای سینمای امریکا باشد . او با " کن شریور " برادر رزاده . پس جمهور سابق امریکا (کنتاسی) عروسی کرده و سالانه از دوها سه فلم افزونتر تهیه می‌کند .

که فراموش کرده است که سینما بطور عام یک تظاهراتست و همیشه کارها را بسیار جدی تلقی می‌کند و با سیاست خود را مرتبط می‌داند .

دایرکت فلم کو ماندو درباره ارتولد می‌گوید:

بالعموم اشخاصیکه به ورزش پرورش اندام روی آورده اند از چابکی خودم برخوردار نیستند اما بهر خلاف ارتولد در فلم کو ماندو مانده یک پلنگه با چابکی و ترس حرکت را انجام می‌دهد و گفته می‌توانم که او همسطح یک کمر بند ساه کونگه فو است . و در ضمن او یگانه ستاره ایست که از خطرناک تر رسیده و صحنه

اجرا می‌کنند . ده سال بعد از فلم " طاقت و توانایی " فلم های کوبانده و قرار داد " معروف شووارزنگر موفسکی در سطح رقیب درجه یک و با دو سه صحنی او ستلون است اوسی گوید:

" من و ستلون دودوست صحنی استیم هر دو یک وکیل مدافع داریم و ظالمه در یک سالون درلوس انجلس تمرین می‌کنیم ما تصمیم داریم تا مشترکانه فلمی را تهیه کنیم البته که فلم ان قدر بصرف کراف را که به تنهایی در فلم کماندوی من و دو کس ستلونی صرف شده است در پسر نخواهد داشت . میباید او اسپاسه

آیا

می توان از جنگال

انحطاط روانی

نجات یافت

چگونه در اندیشه خوشی امیدها کشت می شود؟

بهر من سایل روز سره
 بازم دودل می بودم
 باری وارد سوپر مارکتش
 شدم، در خریدن لوبیا و نخود
 د چهار تردید گردیدم: به لوبیا
 دست بدم که خنطه آنرا در
 سبد خود اندازم، بعد بشهمان
 شدم و خنطه نخود را گرفتم
 و این وضع چند لحظه درام کرد
 و من از آن به شدت رنج بردم.
 دپوشن مرا به وضعی دچار
 ساخت که اگر کدام دوست زوفیق
 خود را امید بدم، گاهن در قهانه
 اس نشانه های ناآشنایی میدیدم،

گزارنده به دربی: غلام سخی اتر

دپوشن که معمولاً آن را
 انحطاط روانی میگویند، آن -
 طوری که ذهنیت ها بدپوشن
 است مفاهیم تلخ کامی، حرمان
 نمیدی و یا، همه روزهایی
 مترادفی اند که مفهوم دپوشن
 (Depression) را مبرسانند.
 دپوشن کلمه کوتاه هیست، ولی
 وقتی انسان در جنگال آن گیر
 می آید، در روانش نفوذ کرده
 و بر کرکتر و سجایایش تا به تهریس
 منفی وارد مینماید، چنان
 می انگاری که انسانهای گرفتار به
 دپوشن خود را گناهکار، زسر
 فشار بزرگ دماغی و حتی
 ((انسانهای مصلح شده)) فکر
 میکنند و در وجود آنان تمام
 خوشیها و امیدها ((کنش
 میشوند)) و متاه تیر و فکین
 میباشند. شگفت آوری است که
 خود آن غایب نمیدانند چرا؟ و
 چی باید بکنند؟ ولی هستند
 کسانی که با این بیماری به مبارزه

بر میخیزند و سرانجام از آن
 رهایی میابند.
 من، سخت خوش نداشتم و
 به این بیماری، دچار گردیدم
 و روزتا روز تکلیف من افزایش
 مییافت. به حدی در بنجسه
 دپوشن گیر مانده بودم که حتی
 گاه به هورده از چشمانی اشک
 سرازیر میکردید، باری در آشینز
 خانه منزل دستانتان را میشستم
 وقتی به آینه نگاه کردم، دیدم
 که از چشمانت اشک روان است،
 حتی ندانستم که چی وقت دچسرا
 گریه کرده ام، چیز دیگری که بر
 من مستولی گردید، این بود
 که نمیتوانستم غالباً آخرین تصمیم

و باری هم نام او از ذهن بیرون
 میشد، حیرت زده میشدم، —
 لکنت زبان گرفتار میشدم و یا با
 شتاب، صحبت را بدون دلیل
 قطع میکردم و به اصطلاح (نزار)
 را برقرار ترجیح میدادم. از
 آبیازی صرف نظر میکردم و تر—
 سیدم که بفلسفگی های عصبی
 (انعکاس عصبی) مرا نهرزخوا—
 هد داد که آبیازی کردن
 بتوانم.

زنگ تلفون خانه خود را
 پاسخ نمیدادم از برداشتن گوی—
 شی تلفون میترسیدم، از صدای
 عازن موتر خود را در گوشه پی—
 پنهان میکردم و اگر در خانه
 میبودم خود را عقب چوکی ریا برده
 مخفی میکردم. در آغاز (۱۱ و الترا)
 شهرم خواست مرا نجات بدهد،
 تلاش کرد در معنی روح نفسود
 کند اوبه چشمان گود، رفته ام
 مترجمه میشد و میپرسید: برایم
 چی کرده میتواند؟

یک بستر به بستر دیگر میافتم
 و میلو لهدم تا آن که در یک
 بستر نا منظم مهمان خانه ه که
 آنشب وجود ندا شت خوابیدم و
 برق را خاموش کردم تا خانه —
 تاریک شود.

سه روز بعد از " خواب —
 بیدار شدم و به هوش آمدم
 و متوجه شدم که در شفاخانه
 در یک اتاق تنها هستم که آن را
 اتاق " مراقبت جدی " مینامید—
 ند ه تنها هستم. آیا این اتاق
 داخل شدن به دو زنج بود؟
 سرانجام دانستم که حقیقی
 مرگ هم مرا رد کرد و نهد پرفت.
 وقتی به اطراف خود نظر اندا—
 ختم دیدم در چهرکت بیماری
 با ریسمانهای خاصی بست شده
 ام و چندین سوزن و پیچکاری
 در نقاط مختلف وجودم فرو
 رفته است و کوشیدم ریسمانها
 و تسمه ها را باز کنم و یا بکنم
 در همین لحظه دکتور محالجم
 نزد یک شد و با چشمانیکه مرا
 محکوم میکرد تقاضا کرد همچین
 کاری نباید انجام بدهم و به
 من توضیح داد که چی گونه

شوهر و پسر و پسر دوس ام
 از پو هنتونش به خانه تلفون
 کرده بود و در فرجام شوهرم
 داکتر را خواسته بود ...
 وقتی از جریان آگاه شدم
 حیران ماندم در غیر آن شایه
 خود را به کام مرگ مسپردم .
 داکتر ربه من کرده گفت :
 من ترا کمک کرده نمیتوانم، بایه
 نزد داکتر طب روانی بروید.
 من در پاسخ ابراز داشتم :
 به کمک ضرورت ندا رم ...
 سرانجام مرا به شفاخانه طب
 روانی بردند و در یک اتاقی

ماه ها و یا حتی برای تمام عمر
 دوام میکند تداوی اصلی هر
 د نوع مربوط می شود به بخش
 تحقیقات " کیمیا مغز " تحقیقا—
 ت کیمیاوی در مورد مغز انسان .
 سخنان زیادی میان من و او
 رد و بدل شد ولی داکتر
 از من پاسخی خوب نشنید
 حتی در باره تلاش و در باره ام
 برای خود کسی هم مطمئن نگرد
 دید ندا نست که من باز به
 این عمل دست خواهم زد بانه
 راستی این که من هم نمیدا —
 نستم سرانجام به صحبت آغاز

تنها دواها برای تداوی انحطاط روانی کافی نیست

راههایی که طب پیشنهاد می کند

که تقریباً در روزه های آن —
 بسته و محکم بودند بستری کرد—
 ند . کلکین ها به آسانی باز
 نمیشدند یا ابراک من همینطور
 بود . لحظه پی بعد " داکتر
 اف " که کارشناس روانشناسی
 بود پر بالهنم قرار گرفت و سرو
 رویش آراسته و بروتها پیش منظم
 بود. در مقایسه داکتر پیشتر
 مهر بانتر بود ه کتر سرزتش
 گونه حرف میزد و زیاد تر یا —
 مهربانی. از من پرسید : از
 حساب ده چقدر بهتر شد ماید ؟
 یک درصد ؟ بلی !
 گفتم : منفی یعنی کهدتر
 شده ام .

در فکر فرو رفت و گفت : نوعی
 از تکلف روحیست که آن را—
 ((مانیاک)) مینامند لا بخترا ی
 چند هفته دوام میکند و ولی
 انحطاط روحی همین دیر پزیشن

کرده ه گفت :
 بعضی از مواد کیمیاوی در
 مغز انسان وجود دا رند که
 که بود آن ها وضع نورمال انسان
 را تغییر میده ه : تفهیر سر در
 رژیم غذایی ه در صحبت ه —
 عادت ه کتر و در حقیقت
 بهانه هایم به خاطر پاسخ
 دادن به ابراز محبت های او
 آرام آرام برایش معلوم کردید
 و گوی توافق در زمینه به
 وجود آمد .

انکار و منفی بافی در همه
 چیز ه بر من مسلط گردید و
 والتتر تقریباً با فشار و زور سرا
 نزد داکتر طب برد .

داکتر با دقت کامل و به
 دلسوزی و علاقه مرا معاینه کرد
 و بعد از معاینه و مشاهده
 همه اسناد و مدارک بیماری —
 گفت :

" شما صحت کامل داید
 کوچکترین بیماری در وجود شما
 به چشم نمیخورد " ... و به
 شوخی افزود : " مانند اسپ
 صحبتند هستید " .
 من هم متوجه شدم عزم و اراده
 خود را به کمک خواستم ه داکتر
 مرا به تماس و معاشرت با مردم
 و بیرون برآمدن از منزل توصیه
 کرد . من برایش گفتم :
 فلان و بهمان کار برایم ضرر
 ممکن است ...

ولی او نهد پرفت و گفت : شما
 از خود شکایت داید انسان
 نباید چنین باعد .

تخیراتی در کارهایم پدید آمد
 وقت زیاد را بجزیره بیرون را
 مینگریدم . هر کلمه محدود
 بود تقریباً بیشترین ساعت های
 بودن در خانه را در نشستن —
 سهری میکردم و ولی خدا را می
 بختم گر چه ظالماً مسوخست
 میزان را آماده میکردم ولی
 صدای ظرفها زیاد بلند میشد
 والتتر می پرسید :

کارها را درست اجرا کرده .
 نمیتوانی ؟ کارهای زیاد ی
 در خانه وجود داشت کجا پد
 انجام داده میشد ه از پسر
 " مارك " هم که در دوره —
 ثانوی درس میخواند بایه
 واریسی و مواظبت میکردم در
 حالیکه کتر به این امر توفیق
 میافتم .

از خود مهر سیدم اعضا ی
 فامیل چی قدر بر این حوصله
 کنند. حوصله " آنان آخر سومی
 آید و به همینگونه محبت و علاقه
 آنها به نفرت و یا حد اقل به
 بی علاقه گی مبدل خواهد شد .
 رزها و هفته ها به همین —
 منوال گذشت و من صحت
 یاب نشدم ه سرانجام در صد
 آن شدم که از این وضع بیرون
 گردم ... در نتیجه به این موضوع
 رسیدم که باید خودکشی کنم
 از همه صاحب رهایی با برد رهنمون
 لحظاتی در رفته تا میم باند —
 بهیتم : آنچه در صفحه (۱۱)

کف شناسی

۴ از صفحه (۶۵)

آثار کف پا نیز مروج شده و زهرا اشکال خطوط کف پا نیز به اندازه کف دست در انواع خود بی نظیر است. طب عدلی مؤلفان از تکمیل های کفشناسی معاصر در ایجاد نزدیکیها بین کودک و پدر و مادر استفاده میکنند. طور مثال مادر و دختر میتوانند در اثر جنگه از هم جدا شوند. حتی پس از سال های زیاد و وقتی که آنها به دشواری یکدیگر خود را بشناسند و نشان داده شده میتواند که آنان مربوط به هم هستند و پس امکان شخصی ازین اقرار خود داری کند که بچه معین پسر او باشد. برای استفاده در چنین حالات دا- نشمند هنگری " Sandor-Oktis " جدول یا ارزشی را به وجود آورد است. درین جدول او ۶۵ تنه خطوط برجسته را نشان داده است او با معالعه بسیاری حالاتی که در آن صورت در مورد اصل و نسب شک وجود داشته نمیتواند به همین نتیجه رسید که انگشت یک طفل معین اشکال مخصوص و دقیق اقاشر را به ارث میرسد. میتود " Oktis " واقعیتش را در ۱۶۰۰ حالت که مورد تردید قرار گرفته بود به اثبات رسانیده است.

بقیه از صفحه (۱۱)

صلیب ...

وضع صحن او در اثر تلاش دوکتورها روه بهبودی است خود شن را " راحله " معرفی میکند و میگوید: " وقتی که مرا به این شفاخانه آوردند من با انسان های برخوردی که دور از تصور و خیال من بود. در اینجا هر کس وظیفه اش را خیلی صادقانه و با برخورد انسانی انجام میدهد. وقتی مرا به شفاخانه آوردند امیدم از زندگی قطع بود. ولی دوکتوران خیلی زود کارهای مقدماتی را انجام دادند و مرا برای عملیات آماده کردند. بعد از انجام عملیات در اتاق مراقبت جدی تحت تدابری و مراقبت جدی قرار گرفتم در آن جا همراه با دوکتوران خارجی دوکتوران و نرس های افغانی نیز بودند که هر کدام به نوبه وظایف خود را به وجه احسن انجام میدادند. که اگر علاوه از دوکتوران و نرس های خارجی از داکتر زمان و داکتر سخسی و از نرس ها شهلا جان و زهره جان پلوشه جان نام بگیرم اندکی اظهار سپاس خواهد بود. در مدت ۱۲ روزه که درین شفاخانه بستر بودم کوچکتر من معرفی از ناحیه " تهبه " ادویه و سرورم خون و غیره متقبل نگردیده ام که ایمن کلانشین کمک به مرخصان جنگه زده است " بقیه در صفحه (۱۰۱)

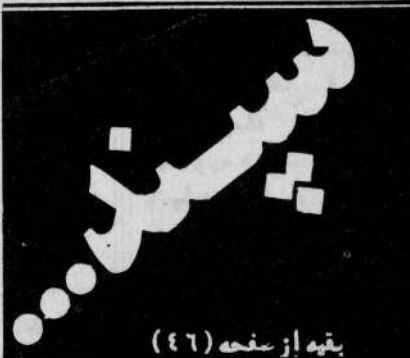
بنابیری

د (۲۷) مخ پاتی

د خاوند کده چیرته اوکم بخای ته ولاره. خونوی گاوندی هغه لومری گارجی دی کورته بی به راتلو سره وکر " داوچی د ا د روزه " د بنکی بنابیری دخیالی او خاطره انگیزه انجور د اچوکا پ اوزمان نیمگری خود زنی مینی د ا درگاه بی له سره خلاصه کره اوداوری داسی برا- نسته چی بیابه هینج رخت تری ل ا نوری نه وه اولکه ناکله به نوبی گاوندی پان له همدی د روزهی خخه تیریدل راتیر- یدل اوشبه ریخ به هسی خلاصه باتس " خونومی که هرخوا انتظاروویست اوسه ورخو ورخو خیلو هغو وعده خایونوته ورغلم چی بخوا به می هلت له بنابیری سره لیدل کتل " خو هغه می نوره ونشو لیدلی " خو حله بی هم د ترور کورته ورغلم خو کتل می چی دهغی سره هم د بنابیری خه بته نه وه " اودا نشان بنابیری د ا آسمانی بیرینسته می د تل له یاره له لاسه ووت " تری تمه شوه اوزهی دخیلی دی نه هیرید وکی اوججالسی سوزنده مینی د درد ونگویاد ونوه میشتی ویراوماته ته یوازی بریبودم "

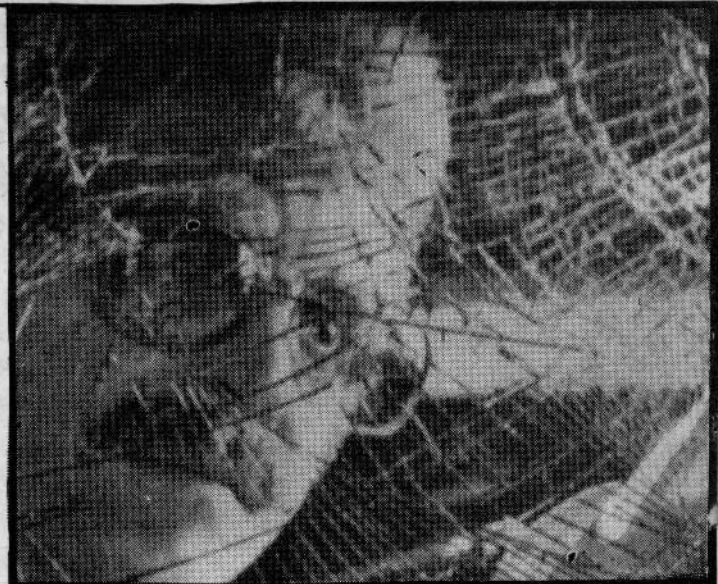
را به نشر بسیار. ریاست موسیقی باید کورس را در فر گرفتن آلات موسیقی کلاسیک ایجاد نماید تا جوانان که استعداد آموزش را در خود ندارند و علاقه مند هستند تنظیم شوند تا در آینده به ناپیدایی هنرمندان کلاسیک سرد چار نشویم. تا آن جا که آگاه استیم. شاعر نیز میسرایید. لطفاً در مورد اشعارتان نیز حرفه ای بگویید. - موسیقی مرابه سرودن شعر رسانید که به خود جرات دهم ۱۰ آگاه گاه شعری بسرایم. تا اکنون شمار سرودها هم به دهمد بارجه میرسد. به خاطر آموزش وزن و قافیه های شعری نزد استاد عبد الحمید اسپرز آوزده ام ویرا اشعار کلاسیک به ویژه مکتب بیدل استم.

کدام مکتب موسیقی و کدام اساتید موسیقی را بیشتر دوست دارید. - چنانچه بیشتر یاد کردم در مکتب موسیقی میخواهم سبک مشخص خود را داشته باشم و از اساتید موسیقی بیشتر سه تار نوازی عبد الحليم جعفر استاد هندی را دوست دارم. شما که نوازنده خوب را در یوتلویزیون استید، درباره کارهای موسیقی را در یو و تلویزیون چی گفتی های دارید. - باتا " سفک مسولان موسیقی را در یو و تلویزیون مادر زمینه موسیقی کلاسیک تک نوازی کمتر توجه کرده اند. میخواهم در یو و تلویزیون به مثابه آموزشگاه موسیقی به هنردستان باشد. حد اقل ماه یک بار برنامه تک نوازی و موسیقی کلاسیک



بقیه از صفحه (۴۶)

تا زمانی که طرز نواختن موسیقی کلاسیک سه تار را نیاموخته باشد، حق نواختن موسیقی لایت را ندارد و میتوان گفت که در کشور ما نواختن سه تار یک دلخوشی سطحیست تا حدی که عمیق آن



انحطاط روانی

نست که من باز به این عمل دست خواهم زد بانه راستی این که من هم نمیدانستم سرانجام به صحت آغاز کرده است گفت :

بعضی از مواد کیمیایی در مغز انسان وجود دارند که کمبود آن ها وضع نورمال انسان را هوب میشود یازمین هائی آن از بین میروند ویا انسان بوضع تازه عادت میگیرد ولی نوع دیگر در پیریشن که میتوان آن را - (د پیریشن کلینیکی) ویاحتسی بهاری گفت ، نوع بد آن است که نیازمند تدایو دقیق است واگر این نوع د پیریشن ، تدایو نشود ، شخص دچار به ان همیشه زجر میکند واگر مصاب خانم باشد حالش بد تر میگردد در واقعیت امر در این نوع د پیریشن فعالیت ارگانیزم انسان (آهسته وکند) میشود . تدایو اساسی چنین

د پیریشن تدایو کیمیاییست که از آن نام بردم و منظور قاعدتاً از جمله پنج تن ، چارتن مصاب بان حتماً صحتیاب میشوند . ویزت داکتران روانی یک تکویر هم تدایو چنین د پیریشن است . گاهی در مواردی بیشتر د پیریشن با الکلولین همراه میشود که تدایو رامشکل تر میسازد . تدایو برقی به نام (ای سی تی) در صحتیاب شدن مصاب به این بیماری تاثیر زیادی دارد . عناصر کیمیایی به نام (آمین ها) به اصطلاح ارتباط میان مغز و رشته های عصبی را تقویت میکنند و سالم میسازد تیوری اساسی طبی این است که در چنین پیریشن نقدار (آمین ها) در مغز کم میشود که باید تکمیل گردد . تکمیل آن ظرفتهای خاصی را ایجاد میکند ، نه این که بیوسه به بیمار تابلیت داده شود ویا بیچگاری گردد در زمره این داروها کتوری (مونو-مین اکساید ها) و (تری ملیک اسید د پیریشن) و (دو هائی بتی موثراند اکثر داکتران جهان این داروها رامیشناسند ، ولیس به تاثیر آن ها کمتر توجه دارند . اگر بعد از تدایو بیمار باز به وجود آمد باز هم باید بی حوصله نشده و به تدایو ثانی پرداخت . وقتی احساس میکنید که به د پیریشن (انحطاط روانی) دچار استید نخست از همه به داکتر خانوادگی خود مراجعه کنید وی بعد از چند پرسش و پاسخ کم از کم نوع د پیریشن شما را تشخیص میدهد اداگردن پیریشن نوع دوم بود ، شاید به تدایو شما آغاز کند ویا شما را نزد داکتر متخصص این رشته بفرستد .

پوهنتونش به خانه تلیفون کرد ویزت و در فرجام شوهرم داکتر راخواسته بود
وقتی از جریان آگاه شدم ، - حیران ماندم در غیر آن شایید خود را به کام مرگ میسپردم . - داکتر رویه من کرده است ، گفت : - من ترا کمک کرده نمیتوانم باید نزد داکتر طب روانی بروید ، من در پاسخ ابراز اشتیاقم : - به کمک ضرورت ندارم سرانجام مرا به شفاخانه طب روانی بردند و در یک اتاقی که تقریباً دروازه های آن بسته ومحکم بودند ، بستری کردند . لکنین ها به اساسی باز نمیشدند یا ادراک من همینطور بسود . لحظه بی بعد (داکتر ارف) که کارشناس روانشناسی بود پر - بالینم قرار گرفت ، سرویس آراسته و پرتوهایش منظم بودند در مقایسه با داکتر بیشتر مهر با نتر بود . کمتر سرزنش گونه حسوف میزد و زیاد تر با لطف و مهربانی از من پرسید : - از حساب ده و چند ریختر شده اید ؟ یک درصد ؟ بلی ! گفتم : - منی یعنی که تر شده ام در فکر فرورفت وگفت : - نوبی از تکلیف روحیست که آن را (مانیا) مینامند ، برای چند هفته درام میکند ، ولیس انحطاط روحی همین د پیریشن ماه ها ویا حتی برای تمام عمر درام میکند تدایو اصلی هردو نوع مربوط می شود به بخش تحقیقات (کیمیای مغز) تحقیقات - کیمیای د مورد مغز انسان . سخنان زیادی میان من و او رد و بدل شد ، ولی داکتر از منم یا سخنانی خوب نشنید حتی در باره تلاش د دوباره ام برای خودد کشی هم مطمئن نگردید ، ندا -

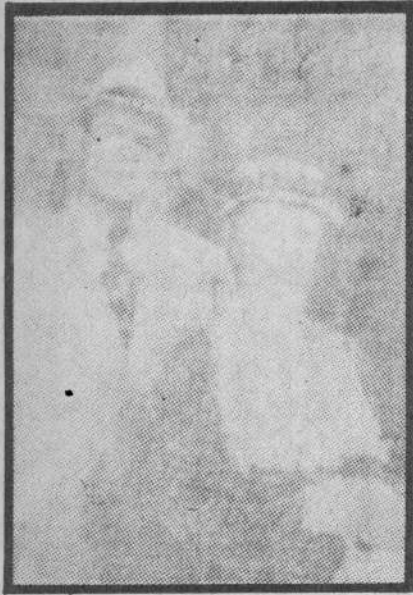
امثال ان ، چنین د پیریشن - تجربه شده که غالباً خوب میشود . یعنی که میتوان گفت خود به خود به حساب (شب تصم) فراسید : شب مرگ ، شوهرم سرسری به تماشای فلمی از خانه بیرون - میبندند از آنان تقاضا کردم که حین بازگشت به خانه مرا از خواب بیدار نکنند ، لذا با آن ها - شب به خیر گفتم ، به بستر خواب رفتم . یک گیلانوسکی را که در بوتلی نگهداشته بودم ، نوشیدم و هم مقداری از بودر خواب آوری را که داشتم ، صرف کردم ، این سخن بودر به شکل نمک بود و مسکن قوی بود . برخورد فشار می آوردم که احساس غم رانده عمیق کم ، ولی حواسم اجازه نمیداد از یک بستر به بستر دیگر میافتم ، دو میلیولیدم ، تا آنکه در یک بستر نامطمع همان خانه که آنشب وجود نداشت خوابیدم و برق را خاموش کردم تا خانه تاریک شود . سه روز بعد از خواب بیدار شدم و به هوش آمدم و متوجه شدم که در شفاخانه ، در یک اتاق تنها استم که آن را اتاق (مراقبت جدی) مینامیدند ، تنها استم آیا این اتاق داخل شدن به دوزخ بود ؟ نی - سرانجام دانستم که حتی مرگ هم مرا رد کرد و نیند یرفت . وقتی به اطراف خود نظر انداختم ، دیدم در چهرکت بیماری باریمانهای خاصی بستر شده ام و چند یسن (سوزن پیچکاری) در رنقاط - مختلف وجودم فرو رفته است . کوشیدم ریسانه اوتسمه ها را با زکم ویا بکم ، در همین لحظه د وکتور معالجم نزدیک نشد و یا چشمانیکه مرا محکم میکرد تقاضا کرد ، چنین کاری نباید انجام بدهم و به من توضیح داد که چی گونه شوهرم سرسری درامی ام از

در وجود به چشم نخورد و نه من بان علاقه داشتم . داکتر (اف) اوقات ویزت را فراموش نمیکرد ویا من از هر دری صحبت میکرد ، او در باره این که تعدادی از - انسانها به خاطر عقیمانی طبی - بت میبیرند ، صحبت کرد و از صحت یاب شدن من خوشی نمود بعد از چاره رفتن من به کلی انسان نورمال گردیدم به غلطی ها و اشتباهاتم در برابر اعصاب فاسلم متوجه گردیدم . از همه غم ها و مصایب رهایی یافتم . با شوهرم پسرم زنده گئی شیرینی را از سو آغاز کردم و در باره معجزه طبی - بت که مرا از جنگال د پیریشن نجات داده بود زیاد حرف میزدم و از داکتر معالجم ابراز خوشی میکردم نه از صدای تلیفون و نه از صدای موتر میترسیدم و نه خود را از دوستان پنهان میکردم و سه همه کسانیکه به پیریشن دچار بودند ، توصیه میکردم که داکتر درستی را بیدار کنند تا تدایو شوند .

سخنی چند در باره تدایو انحطاط روانی (د پیریشن) در انگلستان تقریباً وینیم ملیون تن به د پیریشن دچار استند ، بیماری که تدایو - اساسی و مسلکی را ایجاد میکند در این جا سخنانی از داکتر (ما بکن لیدر) را تقدیم می دارم - داکتری که در این رشته معلومات زیاد دارد - از وی میترسم : - نشانه های د پیریشن کدام ها اند ؟ - کم علاقه گئی به بزای زنده گئی که غالباً با احساس گناه خجلت اضطراب و تشویش همراه میباشند . چنین علامد درد پیریشن دیده میشوند که عامل بیرونی دارد . مثلاً سبک وشی از وظیفه و نسا - امید ی از بیدار کردن کار د پیر ویا

تغییر می دهد : تغییر روزم فذای در صحبت ، عادت ، کرتو در - حقیقت در همه جهات زنده گئی او د پیریشن را چی به وجود می آورد و تشدید میبخشد ؟ - در زمان وحتی بعضاً در مردان طلاق از یکدیگر ویا بعضاً خودشی که انسان را وظیفه منضمل میسازد و شخص نمیتواند کاری برای امرار زنده گئی حتی نسبتاً مرفه - دست آورد ، ولی غالباً عقیده بر این است که ، پیریشن از هیچ کدام جانی آید ، یعنی کسی نمیداند از کجا آید و چرابه وجود آمد و بنابراین هر تحقیقات وسیعی در زمینه وجود دارد و از جمله باید همان عصبی را که د پیریشن به اثر (اعضات) ویا بیماری آن به وجود آمده ، با دارو به (حرکت) آورد و (بیدار) ساخت . داکتر به من گفت : بیاید با هم (سفر کیمیایی) کنیم ، میخواهید تدایو مرا قبول کنید ؟ بعد از تکمیل پاسخ دادم :

بلی ! نسخه بی برایم نوشت نرسها بعد از هر چار ساعت دارو را برایم می آوردند و من آن را میخوردم . خلاف تصویر بعد از چند هفته - د پیریشن من (کم) شد و (آمین ها) به خود ((آمد . اراده ام استوار گردید و خنده بر لبهام نقش میبست . و داکتر از خوشی ((در - لباسش نمیگجید)) . وقتی برای بار اول بعد از تطبیق (کورتیس مکل در او) شوهرم سرسری را دیدم ، نشانه های بهتر شدن زیاد تر در وجودم آشکار بود . اولین بار بود که اشتها می خوب شد و غذا میخوردم . به مرفکان متوجه شدم که در خارج اتاق لانسه داشتند از فریب آفتاب خوش آمد به مطالعه آغاز کردم در جا - لیکه در گذشته چنین تغییراتی



امیر کبری

بقیه از صفحه (۴۱)

متولد روز چهارم جنوری - نیز کسی ضد جنگ مانند فلم "جوخه" دارد - این فلم هم مثل "جوخه" به آثار بسیار بار جنگ با اهتمام من پر دازد و باز گشت یک سر باز طلوع رابه کشور و مشکلاتی که در وفق دادن خود با شرایط زندگی تازه دارد به تصویر می کشد -

بواقع "اولیواستون" که خود در ایام جوانی در جنگ و تنام شرکت کرده - بهترین بیان کننده ی درد های ایمن جنگ و بهترین ترسیم کننده ی خطا های شگرف دولت چنانگوار امریکا در - حسن این جنگ هفتی ساله ایمن اخسیر بوده است "نام کره" هنر پشه ۲۸ ساله امریکایی که نقش سهاز طلوج را در فلم "متولد روز چهارم جنوری" بازی می کند باز دید کار هنرسانان کاندیدای اول بردن جایزه اسکار بهترین هنر پشه مرد نقش اول بود اما وقتی نهته اصلا

احساب فلم فوق الذکر "جانی خوش سها" و "افتخار" نام دار نقد - دست اندر کاران به لطف در بخشش در سه سال اخیر "مورگان فریس" را امروز بهترین هنر پشه مرد سها پوسه امریکایی انگارند -

بی انصافی است اگر از بازی قابل توجه "دان ایگرهد" در نقش پسر خانم دیزی در فلم "رانندگی برای خانم دیزی" یاد نمود، او که متخصص بازی در فلم های کمد هواز محبوب ترین - شخصیت های این گونه فلمها در دهه ۱۹۸۰ بوده است - برای یکی از معدود و خدمات که در این فلم در یک کاراکتر جدی ظاهر می گردد و بیشتر از آن خوب بازی می کند - بتوان انتظاری را - داشت و به هر حال فلم "رانندگی برای خانم دیزی" به جمع ۶۱ فلسفی که طی سالهای گذشته جوایز اسکار - بهترین فلمها را برده بودند می پیوندد و اعتباری همانند آنها کسب می کند - گفتنی است که "پروسس بر سفورد" - کارگردان موفق این فلم که کاندیدای دریافت اسکار بهترین کارگردان سال نیز شده بود - به نسل فیلسازان برهنه اسرارهایی تعلق دارد - نسلی که از اواخر دهه ۱۹۲۰ خود را مطرح نمود و با استقبالی که کنیاتی های امریکایی از آن به صل آوردند راهی این کشور شد "بر - سفورد" هم مثل "پتتر پیر" سا - زنده ی فلمهای "کالی پولی" "شاهد" و "جامعه ی شاعران مرده" فلم آخری نامزد جایزه اسکار اسامال بود در امریکا رحل اقامت افکنده و بیشتر کارهای هنری خود را در این سامان صورت می دهد - این دومین بار طی سه سال است که "بر سفورد" به ساختن یک فلم از روی یک نقاشی معروف می پردازد - در اواخر سال ۱۹۸۶ او فلم "جفایات قلب" را بر اساس نقاشیهای بی با همین نام عرضه داشت - اما اگر آن اثر او رابه اوج - نرساند در عرض اسامال تبدیل نقاشی - به بی "رانندگی برای خانم دیزی" به فلمی که وصفش را آوردیم بیشتر می موفقیت را نصیب او ساخت -



جوایز اسکار

بقیه از صفحه (۴۰)

ای طالی به - تاندی "فریس" برای بازی بهایشان در دو کاراکتر اصلی - الزامی است - "تاندی" که سالهایی مدید در سینما و تئاتر بازی می کرد اما هیچگاه پاداشی ها بسته نگرفته بود - با این فلم ثابت نمود که از چه استعداد شگرفی بهره می گیرد - "مورگان فریس" و هم مثل او یک فرد سها تجربه در عرصه ی تئاتر است - او که در آژانه یی ۵۲ سالگی ناست سها - لها است به بازی در تئاتر اشتغال - دارد اما تا قبل از سال ۱۹۸۲ هرگز در نظر سینما روها انطور که با این طرح نشده بود بازی در فلم "زرنگه خانیلی" در آن سال که او را نامزد اسکار نقش دوم نمود و در بی آن دو بخش در فلم "به من تکیه کن" ناهبرده رابه دو - سعداران سینما معرفی کرد - و سال ۱۹۸۹ "با دو بخشش که او در سه فلم داشت" به بهترین سال زندگی فلسفی هنری او بدل شد - این سه فلم سها

فردی که می خنک بود خوشنود . یوسفی
 میله والو زما شگردی و کره اوزده سی
 کره . ماهه ران یوکی هم خوبارچی د
 بدجو نه کزی د ی . یوسفی می زما
 وکیچی بی یوسفی بی نغاره چی زما
 میله وال لری هم به ران یوکی نه کزی .
 د یوگال مندورامندونه یوسفی مولوشوم
 چی د نه اجازه بی واخل . دوه پار
 چی می نه کزی چی د موسیقی د
 ریاست له خوانه بی تشیقی جایزه هم
 وگنله مگره ران یوکی به د ی دوه کالوکی
 نشره شوه اوچی یوسفی نه کزی چی وای
 له نشری وای تک نوازی سره خوشه
 علاقه نه لری .
 - خرنکه چی هنر تاسی به به میراث
 د رسیدلی آما ستا به لار ستاسی کور
 اولاد گام ایسی ؟
 - د ری زامی اوخلولورگالی لری . چون
 زه د موسیقی خنکه نه زه نه لری لری
 اولاد ته می وای چی هینکله د موسیقی
 شوق ونه کزی اود موسیقی آلتروسه
 چی به کورکی موجود د ی ویزه ی هم
 له شوم .
 - تاسی د خنکی هنری چیله یوسفی
 که وای خنکیه شو .
 - یوسفی به لنگره اکی و موسیقی
 لومبار کولوسو مگره یوشی وای
 خنکه خوند به وکزی چی یوسفی نه کزی
 ولار شوان بره د ساز کولی بی واخل و
 راشو . به هدی یوسفی کی یوسفی لغمان
 خنکه چی د یوسفی نه کزی و د یوسفی
 رانی . به لارکی بازار شروع شو ، ترخو
 چی لغمان به رسید و یوسفی د دوسره
 د یوسفی به کاسوکا سوزیده . هغه
 لری وویل زه دوه کوئی لری نویدی بازار
 کی میلمانه اوجلسی نه کزی سباه به
 محفل جو کزو . سهاروخ دنه له بد ترو
 وه او هنج آنگاه د میلمانه وه همد اوجه
 وه چی بیسی بی راکری اوبره د سازه
 بیره رانلسو .
 - ستاسی ترولو لری آرزوخه شی دوه ؟
 - زه د خنکی وین نه ، د یوسفی مجلسونه
 چی زه به میدا کی به خاند رانسه
 طیلی فرم اود ی راه به کولوکیسی
 لاسه او فروله راباندی کوی د یوسفی
 اخلیم .
 زما زگی چی بیری داره شی خنکیه
 بنکی د ی دغه زما د شناختی د یوسفی
 خدا به فرام چی آرامی شی . سافرا
 بیره به خنکی وطن شی . چی یوسفی
 لنگره اکی ، شنه باغیله ، میراثی یوسفی
 او خونی اوجلسونه اوچی اوجلسی
 - ستاسی د میلی د فروره کی به
 ایسه .

چمن د

د (۲۲) مخ یوسفی

- ستاسی د د ی یوسفی سره می د یلار
 خبره رابه یاد شوه هغه به وویل : زه
 هنرمه زده کوه خنکه چی زموږ چمنی به
 کورکی یوسفی زری شوی . د میونی به
 هکله می باید ویزم چی هغی به
 واده کی زه طیلی وهلوته مجبور کوم نو
 اوس به هغه شه وای . خبره داسی
 د ه کله چی مو واده و اوله ((ورا)) سره
 د خسر کورته ورغلوچی ناری راولولوخسر
 می وویل ترخو چی به خنکه طبله ویکه
 وهی ناری له شی بیولی . او بد ی توگه
 بی به خنکی واده کی راباندی طبله
 ویزوله .
 - د طیلی سره جوخته ستاسی نوم د یو
 برسر د ی فرام بوه شم ستاسی بیری به
 شه کی د ی ؟
 - ماد هماغه اول نه چی د طیلی فنزول
 بیل کر ل کونیم چی کزی چی میله او
 اساسی طبله زده کوم . س بیره بره ی
 چی ترو می رازده کزی ، به بیجورکی
 می هم زده کوه کزی او استاد هانم
 سره می هم گار کزی او هندی تال سره
 هم بلد به لری . زما طبله به علی توگه
 زده دوه . زه طبله به خنکیه وهم نه
 به کوزو . اود طیلی آواز باید دوسره
 اوجت وی چی د زراوم فری باهند
 بلغموس تره وریزی . باید خرنکه مگر
 چی دینتو اودری موسیقی له پاره د
 طیلی به فرولوکی تیر شته . هکله
 دینتو طبله بحانته جلا تالونه لری لکه
 د تکیوتال ، تیگره ، تیرای ، شا
 د (نهی تال) بلبله ، شادول اوحنسی
 جو . همداعلی د ی چی یودی طبله
 فر ویکې دینتو طبله به اودرسته له شی
 فنز ولسی .
 - تاسی د طیلی ترخنگه نورد موسیقی
 به کومالاتی و هیچی ؟
 - به آرومیه ، نغاره ، بنجواو ریباپ
 بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کوه .
 د مخه جا بنجو سره بلد به نه درلود .
 ما به بیجورکی د پوهلر مند ویزخا سره
 بنجو ولیده . خونی می شوه هغه راتسه
 به خنکی یوکی زده کوه اوچی بیره وطن
 به رانم د خان سره می رابره اوچی -

جوایز این رده رسید سخنگو نام دانی
 یل دی لوکیس (هنر یوسفی ۳۲ ساله
 بریتانیایی را اعلام کرد . دانی یل -
 دی لوکیس این افتخار رابه دلفلمازی
 در نقش هارو نقاشی طلوع ایرلندی -
 " کینتی بران " در فلم " پای چپ -
 من " کسب کرد .
 " دانی یل دی لوکیس " پس از فار
 یافت جا یوسفی ظاهر داشت :
 " من و سایر اعضای طلوعده ی فلم
 از یک عامل کسب نهرو کردیم و از یاد -
 آوری تلاش هایس که کینتی بران بر او
 تا من خوراک فکری و نوشتن و تر موسی
 بهترین اشعار و نقاشی هابری جامع
 افر انجام داد .
 گفتنی است که " کینتی بران " به
 دهل فلج بودن اکثر اعضای بدن تمام
 کارها منجمله نوشتن و نقاشی را با پای
 چپ انجام می داد و در فلم " پای چپ
 من " به کارگر دانی " جیم میردان " -
 ایرلندی و " دی لوکیس " کاراکتر
 او رابه ممکن هکته انگیز احیا نموده -
 است . دیگر کاندیدای عده ی اسکار
 بهترین هنر یوسفی نقش اول مرد " مور
 گان فرین " بود که در فلم " رانندگی
 برای خانم دیزی " نقش راننده ی سدا
 هیوست خانم دیزی را بعهده د ادا ما او
 هم در مشارف نهایی آرا ، مانند " ظ
 کروز " مغلوب " دانی یل دی لوکیس
 شد .
 و اما فلم " پای چپ من " فقط به -
 همین یک جا یزه بستده نکرد چرا که
 خانم " برونه افریکر " هنر یوسفی ایرلندی
 که در نقش مادر " کینتی بران " دار
 این فلم ظاهر شد اسکار بهترین هنر -
 یوسفی زن نقش دوم را بیهوده اسکار -
 بهترین هنر یوسفی نقش دوم نیز به -
 " دهل و امینگتن " رسید که در فلم
 " افتخار " نقش یکی از سرکرده هغی
 سها هیوست یک گروهان در کور در جنگ
 های داخلی امریکا " بین ایالت های
 شمالی و جنوبی این کشور در کور
 نورد هم " را بعهده دارد . " افتخار "
 مجبو هاسمجا یزه اسکار به خود اخصا
 داد تا پس از " رانندگی برای خانم
 دیزی " بر افتخارترین فلم سال باشد .

رازیکه ...

بقیه از صفحه (۵۴)

اما جای تعجب اینست که چرا سری د پوی با لجاجت میخواهد آفتاب را با دوانگشت پنهان کند ...

سری د پوی که تا آن لحظه از زیننه افتادن را تمرین میکرد، نزد ما آمد و خنده کان گفت: ((خوب دایر کتر صاحب! خوبم از زیننه افتادن را آموختم. حالا بگوید چه کسی را از بام ببیند ان)) وقتی در باره آشوک پرسیدیم، قهر کرد و دست پورا ترک نمود. و من حدس زدم که اوچی کسی را به بام بالا کرده است ...

بقیه از صفحه (۱۰۱) ... حادثه ازدواج ...

او حلقه زده بودند و یافتیم میدانند چس حادثه زنده کی برایش تهمت بسته بودند و ازدواج دوم که دو ستانوش برایش مبارکباد میکنند. اما او همی همی فریاد میزد که دروغ است و دروغ محض من صرف یک بار به پای سفره عقد نشسته ام صرف یک بار. و این برای من نوشتن یک حادثه از زیننه کی غایب بود.

بقیه از صفحه (۵۴) ... دوست دار ...

برایم دلخواه است، پس از آن به موتر سایلک علاقه دارم. خودم تا حدودی موتر را اداره کرده میتوانم. * موسیقی دلخواه: در قدیم نخست، موسیقی فلسی هندی و بعد از آن آهنگ های فرسی انگلیسی. از گذشته گان به میلودی ها و زل ها عشق میوریم. * سرگرمی دلخواه: تماشا ای فلم های هندی از طریق وید و بیکار نشستن در خانه. * شام دلخواه: رفتن به یک سکوتیک، پاپک موترانی طولانی و رفتن به خانه یک دوست. * اشیای دلخواه: نامه ها، یادداشت ها و روزنامه های تند نویسی که در طول سال در دست مینمایم. من حقیقتاً درینورد زیبا حساس استم. * رخصتی دلخواه: وقتی در آن سفر طولانی داشته باشم و بتوانم مناظر و محل های جدید را تماشا نمایم.

تصادم با ...

بقیه از صفحه (۵۵)

داد و به اینگونه در مرحله حساس عمر یعنی سر آغاز جوانی معتاد گردید. اثرات اعتیاد، از جوان عیاش، آتشین مزاج، مضطرب و هیجان زده ساخت. اگر یاری هم به اصرار و توصیه من اقدام به ترک آن نمود. نتیجه، معکوس داد. سر انجام سنجی مبدل شد به یک بارچه خشم و خشونت، لجاجت و روروسی. در گرما گرم چنین حالت صحن «نمیل» دت پای او را به عرصه هنرمینما کشاند. ولی نتوانست آنچه را که انتظار داشت به دست بیاورد تا درهماونفیت های فلسی سنجی اصلاً قابل توجه نبود. او نیز درین ساحه کوشش نمیکرد. و قبل ازینکه به کار بپردازد به یاری اندیشید او در آن محیط دوستان زیادی یافت و دوستان زیاد تری را رنجاند. چون محرومیت های محبت دوران کودکی او را روحاً می آزد، او به حلقه های نامتجانس دوستانی چون ریکها و مند اکینی پیوست. د پوی نگذشت که عاقبت نیند پشانه شیفته و پاکبخته تینا منیم شد. او نمیدانست که تمام ریشه های تینا نزد راجیش کهنه است. تینا با اشاره کوچک راجیش به تمام رویا های سنجی پشت پا زد و سرگردان ترش ساخت. سنجی به قصد انتقام کشیدن تصمیم گرفت راجیش کهنه را توسط جاقوی کوچکش قطعه قطعه کند (ولی فراموش کرد). عاشق شدن های موسمی و شکست خوردن های پیایی «این بود برنامه تکرار شونده» د پوی سنجی. او با چند بار سفر کردن به خارج از هند و تحت تدابری قرار گرفتن بالاخره موفق شد در کتر خود را تا حدودی تغییر دهد. با فکر کردن در باره سنجی بیچاره، درینجا من به یاد همان ضرب المثل انگلیسی می افتم که ((اگر اسب سرنوشت لجوج نشد، مهاژنی بند پیرد)). د پوی از ازدواجش ننگ داشت که همسرش به بستر مریضی افتاد و یکبارگی نظم نسو ساخته زنده کی سنجی را به هم زد. اینک ماه ها ازین عارضه مزمن او میگذرد و سنجی دست به خاطر تدابری او صرف به یک چیز می اندیشد: ((بول)) او این روزها سخت میکوشد و به اصطلاح جان میکند. تا ناوقت ها کارهای فلسی اش را ادامه میدهد و از جانب هم امور تجاری هم خودش را (در بانک اروپا) پیش میرد. او فریاد میزند: «بول ... بول ... بول ...»

کانون فرهنگی

بقیه از صفحه (۵۵)

نهادهای مرکزی و ولایتی کانون قرار گرفته و در صورت اضافه تولید محصول فروش آن به بودجه مالی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی واریز خواهد شد. ۱- ایجاد (دستگاه حکاک حکیم ناصر خسرو بلخی) که از چندی به این طرف وارد مرحله تولید گردیده، مبالغ ناشی از فروش محصولات آن در خارج به بودجه مالی کانون واریز شده است. ۱۰- تاسیس و دستگاه فلزکاری به نام این کانون که با ساختن میز، چوکی، مویل، فرنیچر عصری با کیفیت بسیار عالی توفیق حاصل نموده، محصولات کونی آن به خدمت کانون درآمده و در صورت اضافه تولید محصولات به خارج صادر و قیمت فروش آن به بودجه مالی کانون واریز خواهد شد. هرگاه علاقه بسیار جدی به شنیدن تفصیل تمامی فعالیت های کانون داشته باشید، میتوانید لیستی را در همین زمینه از محترم محمد مهدی ((نصرت هروی)) منشی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی (که همین اکنون به شهر مزار شریف رفته است) دریافت نمایید. * همبیزی و ولایتی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، عمدتاً با کما نهادها، حلقات و سازمان های اجتماعی تاسیس است و بیشتر حامل چی نوع مناسبات میباشد؟ - این کانون با شخصیت ها و نهاد های متنوع علمی، ادبی و فرهنگی کشور از روابط خاص حسنه ای برخوردار است.

بقیه از صفحه (۱۵) ... نمبر اول ...

پشای بیوه خود دزدی میکم (۰۰۰) آمرجنایی در حالیکه میخواهد تسلط روانی بالایی گل محصد ایجاد کند. امر میدهد که به لاشیش کنند خارند و بیان معتقد استند که اگر از وجود باز پرس شوند، سوزنی را پیدا کنند، رنگه تازش را ببیند خواهد کرد. در چنین مواقع، تمام کارهای خارند و باید به شمارد قیفه ها انجام شود، جنا پیکاران حالا در بله های آخر استند و خارند و ی از بله های اول میخواهد با لا شود، در حالیکه جنایتکار با بلند شدن از هر بله، آن را میشکند. نتیجه ته لاشی برای پولیس رضایتبخش میشود. از جیب گل محمد بالغ بر سه صد و هفتاد و سه هزار افغانی به دست می آورند.

چنانکه الان بسا برخی از اعضای محترم اکادمی علم افغانستان، استادان بو- هنتون کابل، پوهنتون علم اسلامی ونیز انجمن نویسنده گان افغانستان، انجمن فرهنگ هرات باستان، انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی، ذوات و نهاد های فرهنگی، وزارت اطلاعات و کلتور از نزدیک تاسر داشته و مشوره های ارزشمندی از- ایشان دریافت و در عمل پیاده میکند.

* در پایان چی حرف ها و یا گفتمانی های لازم به توضیح میدانید که زمینه آن در برسی های من طرح نشده باشد؟

- خد متگاران کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی با اذعان به این نکته که استادان حرکت بلاغی، قافله راهیان دانش و فرهنگ و به ویژه تسریع حرکت کسی و کیفی این قافله را نمیتوان صرفاً با دانش آزردهای خیرخواهانه انتظار داشت، ازین رو به هدف وصول به انجام اهداف علمی و فرهنگی این کانون تاکنون به افتخار صرف مجموعاً مبلغ پنجاه ملیون افغانی از وجوه شخصی خود در خدمت امور مربوطه این کانون نایل آمده ام. نکته دیگر اینکه دانشمندان، ادبا، شعرا و فرهنگیان مسوول اداره این کانون را در صدر رهبری و صلاحیت نرمایش قرار داده و خودم به حیث خد متگاران ایفای وظیفه مینمایم. محترم الحاج سید منصور نادری سرپرست تفرقه شیعیه، اسطخیلپه و بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی ازین که با وجود مصروفیت های فراوان دعوت مجله را با ارا به پاسخ های واقعا علمی و توضیح دهنده پذیرا شدید، از شما جهانی سپاس.

- و از شما نیز

- ای بول چیسی؟
- حتی باید بدانید؟
- ای بول را از کجا به دست آوردی؟
- به خاطر کاری از مادرم گرفتم!
خارند وی بیشتر از مادرش جويا شده بود و مادر گل محمد گفته بود که از سه روزه این سوازی بسزنی احوالی ندارد. باز هم به صورت فوری مادرش را احضار میکنند.
- ای بول را خودت برای گل محمد سپرده ای؟
- نی نی آقا جان!
خارند وی دوباره از گل محمد میپرسد:
- راست بگو این بول ها را از کجا به دست آوردی؟
- از فلان رفیق من اس!
رفیقش احضار میشود و ثابت میشود که بول از او نیست ...
حالا کلید رسیدن به انتهای نقطه، همین بول شده. لحظه به لحظه در رفتن گل محمد واقفان شدن دروغش

رنگش را تغییر میدهد. خارند وی با تحمل میخواید در اعتراف گل محمد را کمد کند.
(بول را از کجا به دست آوردی؟)
- این بول معاش سربازان اس که باید برایشان میدادم!
اداره خارند وی موضوع را رسماً و با جل از قطعه گل محمد مطالبه میکند و سناز ادعای گل محمد دروغ ثابت میشود. در موقعیتی که گل محمد خود را یافته و وقتی نگاه صمیمانه و مطمئانه آمرجنایی رامیبیند، مفکوره اش وارونه میشود. اجازه میخواید که به چوکی شعبه بنشیند ... اجازه اش میدهند و کمتر از یک دقیقه تصمیم میگیرد که چیزی بگوید ...

فیض محمد - مردیکه در همسایه گویی دور مهتاب زنده گی میکند - چاشت روزی اخیر جدی، در بخشی از جاده گرفتار و توسط آمبولانسی انتقال داده میشود ...

فیض محمد - مردیکه مشکوک میگردد که شاید شوهرش را خارند وی دستگیر کرده باشد، لذا با اشتاب خود را طرف کتد وی آرد میسازند.

دیگر برای به دست آوردن بول بنه آن شده در کتد وی منزل فیض محمد، روانسه خانه اش میشوند و یک گروه دیگر جانب منزل مهتاب میشتابند گل محمد تمام اعترافات را صادقانه گفته است ...

گویی از خارند وی ها که برای عملیاتی به منزل مهتاب رفته اند. موفق میشوند آن ها مطیع الله را گفتمه از دستشان فامیل مهتاب است و برای دل داری و همدردی به منزل مهتاب آمده، دستگیر میکنند و گروه دیگر که برای کشیدن بول ها منزل فیض محمد را ته لاشی میکنند. به گونه غیر مترقبه به یک ناکامی موقتی روزه روسی شوند. چه وقتی که آن ها داخل منزل فیض محمد میشوند، پس از ارائه شناسنامه هاییشان به خانم فیض محمد میگویند که شوهرت گفته که همو چیزها که شب گرفته من و گل محمد و مطیع الله در کتد وی آرد گذاشته بودیم، تسلیم کن!

اما زن فیض محمد که با عفت از خودش است، خارند وی را دعوت میکند که بفرماید خودتان ته لاشی کنید من از چیزی خبر ندادم. خارند وی در کتد وی آن چیزی را که باید باشد میبند و پس آرد را (پس بول و زینوات چی شد؟)

سه مردی که قرار بود ساعت دوی پس از ظهر همین روز در منزل فیض محمد جمع شوند و هر کدام سهم خود را برداشته از هم جدا شوند، حالا در شعبه مبارزه علیه جرایم جنایی اداره خارند وی در برابر همدیگر قرار گرفته اند.

- (برادرها، نمیخواستیم که گیر بیاییم. حالی که گیر آمدیم، به کل گپهارو

اعتراف کمد و از شما هم میخواستیم. فیض محمد و مطیع الله در سکوت خود همسوارا تایید میکنند و هم نفرت آلود به سرش میکنند.

خارند وی هر سه نقاب پوش را به منزل فیض محمد میبرد. از خانم مهتاب نیز دعوت میکند او هم حضور میسازد. سارق خارند وی بول فخر سرت شده و صاحب اصلی آن ها (مهتاب) همه در این جا مستند. در منزل فیض محمد وقتی فیض محمد باوازه های به هم ریخته بی که از دهانش میریزد، با نگاه های که به سوی همسرش میگرداند و در بر سرش های غیر ارادی انگشتان و لبهاش زینش را دعوت به انشای مخفیانه دوس بول بعد از کتد میکند. زن مخفیانه را نشان میدهد. او همه بول زینوات را پس از آگاه دستگیر شدن همسرش به چاه انداخته بود.

تمام نیروهای اطفاییه شهر در کشیدن بول ها از عمق چاه که قطرش کمتر از نیم متر بود عاجز ماندند. بول هابسته شده کمپنی بودند و زینوات هم درد ستالی بسته شده بود، یکی از کارمندان خارند وی در مورد یک خارنوال در ولایت کابل اطلاع حاصل میکند که ناشی اکرام الدین است و آبپاز زینده است، امر خارند وی هدایت میدهد که پیداایش کنند.

امر ولیس میترسد که بیاد اکرام الدین در این عملیات که حتی اطفاییه موفق نشد. جانشر را از دست بدهد، اما اکرام الدین بدون ترس و با علاقه شخصی و تضمین جان خود اجازه داخل شدن به چاه را میخواست.

چشمها مرد لافرا اندام ویرانگوش را میبینند که بعد از اندکی ترسین به داخل چاه میروند. او در هر بار غوطه ور شدن نشن مقادیری از بول را به بالا میفرستد و صق چاه بسیار قطر کم دارد. و اتفاقاً بسیار صیق هم است. هوا بسیار سرد است، اما تا جایکه معلوم میشود عملیات خارنوال صاحب موفقانه ادامه دارد.

برنامه کشیدن بولها از چاه دو روز را در بر میگیرد و در نتیجه به غیر از یکصد و چهل پنج هزار افغانی بقیه بول ها و زینوات از چاه به دست می آید.

کمیدی ترین بخش کشف قضیه این است که گل محمد با بارانش چی بی وفای کرده، او در همان شب اول سرت پنجم هزار افغانی را بیشتر از تقسیمات بول های زنده شده، به صورت پنهانی در جیب خود گذاشته و بعد از اشنا شدن موضوع با بارانش در مجلس بالا پیش قهراستند ...

اما نفر نبر اول کیست؟
خودش (.....)

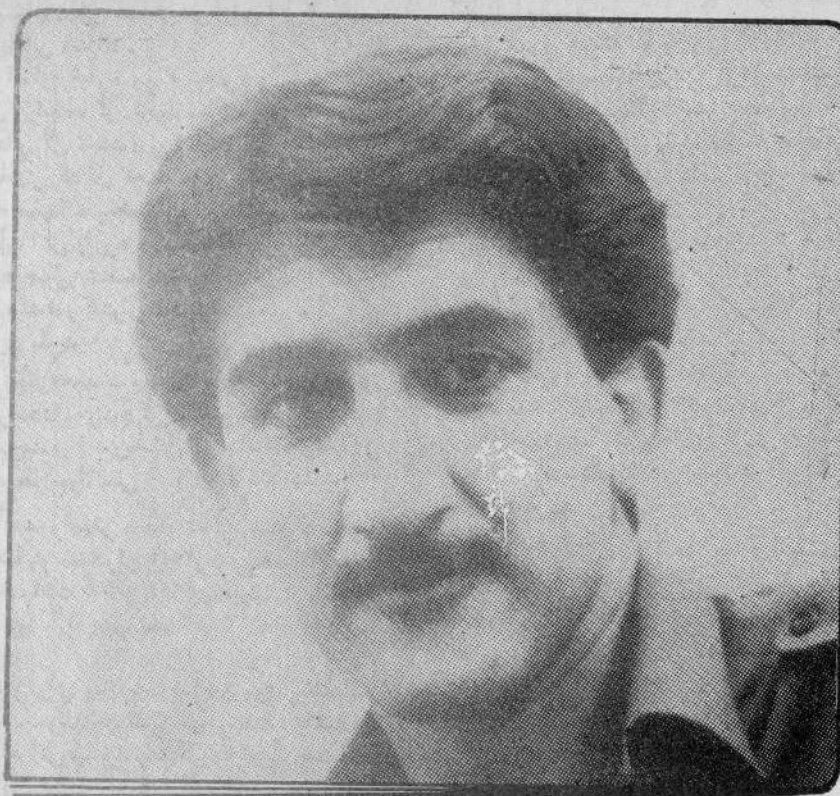
تخنیک باشد و با نگاه اقتصاد پوی و پوی
بندی . زمانیکه هنوز خود تیاتر -
های ما به کل تیاتر معتقد نباشند .
چون طور آن عده مقاماتی که اصلاحنا -
ختی از تیاتر ند آرند . میتوانند تیاتر را
درک کنند و این مشکل اساسی کاراست .
که سرنوشت تیاتر ما را امروز به رکود رویه رو
ساخته است .

• آیا تیاتری را که شما بازی میکنید و
برای تماشاگرها به کلی نواست بدیده
نو گفته میتوانیم ؟

- اگر ما از کارهای استاد علی رونقی و
پا احمد شاه علم یاد آوری بکنیم کاری که
من میکنم ، بدیده نو گفته نمیشود و لسی
در این ۱۲ سال اخیر میتواند پیش
قراول باشد . زیرا بدیده نو
چارچوگات خاص خود را دارد و وقتی
میگویم یک نمایش نامه نویسی او باید یک
آگاهی کامل داشته باشد از جهان
تیاتر ، دسترس به ادبیات ، با تاریخ
تیاتر آشنایی داشته باشد و در آخرین
تحلیل چنان روانشناس خوبی باشد
چنان هنرمندانه ، ظریفانه و دقیقانه
از مردم چیزی را بدزد (ربودن سوزه)
که موضوع درد و شرط آن دور نرود از
مردم ، بالا نرود از سطح دانش مردم ،
و پایین نرود به سطح ابتدال . یک
مثال دیگر زمانیکه میگویم آکتور تیاتر

به این مفهوم که او تمام اساسات فن
آکتوری را بشناسد در قدم اول رقص ،
موسیقی ، ادبیات همه موارد را کاملاً
بشناسد .

مکاتب کامل بازیگری را بشناسد ، از
جهان پیشرفت هر روزی فن آکتوری -
آگاهی داشته باشد ، متاسفانه ما
استعداد های داریم که خود پرورش -
یافته ولی تا هنوز دست نخورده مانده .
و بازم همان گم تپلی خود را تکرار
میکنم که بحران به انداز به پیشرفته که
هنوز استاد های تیاتر ما متاسفانه سینو -
گراف و دیگر امور را از هم فرق نمیکند
وقتی مفهوم اساسی از کلاسیک و گراف -
موجود نیست به (استثای احمد شاه علم
و استاد علی رونقی) و همچنان این
موضوع وفق میکند در مورد دراماتورک
فنی که کاملاً آشنا باشد با اختصار و
تکامل سوزه و همچنان رؤیای کس
بتواند به مثل کاشف یک سرزمین به
آن عده کسانی که تازه به این سرزمین
قدم میگذارند این رهنمایی را بکنند که
شما کجا بروید ، چه کار بکنید ، وجه نوع
زندگی بکنید . وقتی این گم هادریک



درخشش...

بقیه از صفحه (۲۲)

میکرد که جقدر انسان را به کام خود
کنانده است . من میتوانم این نمایش
را به حیث بهترین سند گام در برگشت
به کشور خود داشته وهم میتوانم این
نمایشنامه را در فستوال ها کاندید بکنم
و بگویم که جای ویژه خود را دارد . زیرا
پیام آن برای همه بشریت است . این
نمایش را قسمی عبار ساخته ایم که همه
مردم مابتناند درک اساسی خود را از
آن به دست بیاورند وهم برای دیگران
چیز فهم باشند .
سومین کار ما نمایش (پیش پنج هم پنج
پسود) که ما خواستیم یک ژانر خاص
کمیدی را بپایه بکنیم .
• اکنون چی کار های را روید ست

دارید ؟
- اکنون جریان کارهای میتود یک
ما ادامه دارد ۳۰ برنامه افزون بر دو
نمایش قبلی در تلویزیون ثبت کردیم و
یک تعداد نمایش های ما اکنون در -
زند ان آرشیف تلویزیون منتظر سرنوشت
انند .
• چرا ؟
- وقتی که من به بحران تیاتر کشور
خود نگاه میکنم با وضاحت میتوانم بگویم
که متاسفانه شناخت کلی از تیاتر
نزد شماری از فرهنگیان و تیاتر شناسان
ما کم است . زمانیکه یک تیاتر دچار
بحران میشود به این معناست که کاستی
هایی در میان است . خواه از نگاه

کتابخانه

پایه از صفحه (۷۷)

درد صورت در برابر مشکل من ناچارم
 است چند ی پیش پسر کوچکم یک چوپچه
 فرکوش را به خانه آورد و نیدانم چرا نام
 آن را (انفلاسیون) گذاشته. شاید
 این اصطلاح که جدیداً در زبان ها
 معمول شده به خاطر نبودن خوش
 آمده باشد. حالا فعالین سازمانها
 محلی احزاب من آیند تا مرا به جلسات
 و گردهم آیی ها دعوت کنند و پسر کوچکم
 نریاد میکند:

— انفلاسیون! انفلاسیون! خود را
 کجا پنهان کرده ای و میخواهی مرا فریب
 بدهی که اینجانسی؟

فعالین سازمانهای محلی احزاب
 و گردهم آیی ها را میخوانند و میگویند:
 — آها واقعا فکر میکنی که انفلاسیون
 وجود دارد؟

— چمن طور وجود ندارد اول کوچک
 بود اما در یک ماه اخیر با سرعت و وسعت
 کرده بزرگ شده است. حالا به هر
 طرف جیب و خیز میکند. هر طرف که بنگری
 خوب بنگاری هایش را میتواند ببینی.
 مردی که در روز پهلوی نقشه بوده
 داخل صحبت ما شده گفت:

— راست میگوید. انفلاسیون روزها
 روز رشد میکند. ساله (سکو) از
 آن هم بدتر است از بیست و پنج سال
 به پنجاه تا صد ساله مستحق درجه اول
 قرار دارد. استحقاق نام. اما (سکو)
 ندانم!

* و در فرجام شما از کار خود راضی
 استید یا نه؟
 — از کار خود راضی استم به خود
 اتکا دارم و به تخلیک کار خود در زندگی
 مشکلی ندارم فقط به کار خود فکر میکنم
 دوست دارم برای مردم همیشه کار کنم
 و همیشه آن حلاجی را که من از تئاتر
 کرده ام در پرورش ذوق بیننده و بلند
 بردن سطح استتیک (زیبایی شناسی)
 اجتماع یکی از وظایف صدغه خود
 می شمارم و دست های اساسی و نیروهای
 اساسی اگرچه هنوز نهال های نهمرس
 استند به اصطلاح نپدیدند. اساسی
 و محرک اساسی کارهای ما میباشند. من
 به نیروی آنان ایمان دارم.

* کارهای آینده تا ن چیست.

— یک پیچ حساسی به نام ((دخمه))
 ((اسرار)) با سلام سنگی روینگار است
 که پس از یک ماه به پایان خواهد
 رسید. یک نمایش بزرگ دیگر هم دارم
 به نام ((کله)) یک نمایش جدی میباشد.
 همچنان یک پیچ کمدی برای اطفال
 آماده ساخته ام که میخواهم بتوانم
 خودم دست به ایجاد تئاتر کودک
 بزنم که یک قسمت کار آن پیشرفته
 است و همچنان یک نمایش بولیس دارم
 که محترم رشید پایا و احسان اتیسی
 بازیگران اساسی آن خواهند بود.

کوشش میکنم که این پیچها را تا رسیدن
 قربان آماده نمایم. برنامه بخش
 ایست به پایان رسیده و ما هیچ برنامه
 ایست نخواهیم داشت.

* اندکی از خود صحبت کنید؟
 — در یک خانواده روشن فکر در کوجه
 های کهنه باغ علی مردان به جهان
 آمده ام از زنده گی گذشته جز یک
 خاطره زودگذر چیزی ندارم اکسوز
 تنها زنده گی میکنم از دوره تکلیف
 ترخیصی به دست آورده ام با ارگانهای
 مختلف به گونه (بالقطع) همکاری
 دارم و با همین تروپ خود کار میکنم.
 مجرد استم بی خانه.

* پس دو برابرم و دو کبود اساسی
 در زنده گی دارم؟

— بل مجرد بودن بی سرینا
 بودن خود مشکلیست قابل دقت.

* ما امیدواران استیم تا ارگانهای
 نه بر طبق دلسوزی از هنر شما مرز قبت
 نموده در ریح برابر ما هاک شمارا که
 نمایند زیرا که هر یک یده مثبت نیازه
 دلسوزی و مراقبت جدی دارد در دفتر
 آن میبرد و ازین میبود.

تئاتر وجود داشت میگویم این یک تئاتر
 مکل است این ها اند اجزای اساسی
 تئاتر که باید این ها را بیاموزم و بعد
 بیایم بروی تئاتر.

* در گروه شما کی هاموفق تر
 استند؟

— چلد شاگرد مستعد داشتم که
 متاسفانه فرار کردند همچنان شاگرد
 نوق العاده مستعد دیگر (زیب
 پاداش) بود که فعلا برای تحصیل
 به اتحاد شوروی رفته است همینطور
 وحید گویار، امان عثمانی، حبیب
 مخمور، وحید منان و دیگران موفقند.
 درین اواخر یک کورس فن اکثوری از سوی
 اتحادیه انجمن های هنرمندان و
 سازمان دموکراتیک جوانان ایجاد شد.
 (۵۰۰) نفر امتحان دادند و ما ۲۰۰
 نفر را به این کورس جذب کردیم مدت
 سه ماه ادامه داشت. بنا بر عواملی که
 خودم هم نمیدانم سقوط کرد کورس.
 هایی که توانسته بود نتیجه خوبی
 بدهد، استعداد های خوبی وجود
 داشت، امیدواری یک تئاتر خوب
 میرفت. من توانستم یک گروه را از
 آنجا جذب کنم.

* شما در کجاست و تمرین میکنید؟
 — ما بدون هیچ نوع محلی برای
 مشق و تمرین میباشیم ما کارهای خود را
 درین گوشه و آن گوشه تمرین میکنیم.
 * چرا دخترها در گروه شما کم
 است؟

— متاسفانه هم در سینما و هم
 در تئاتر این برابر وجود دارد. متاسفانه
 سفاهه در ۱۲ سال اخیر ذوق تئاتری
 وجود ندارد.

و هم تبلیغات اساسی در خود تئاتر
 موجود نبود. تا برای مردم عرضه نشود
 تا مردم را جلب بکند حتی تئاتر توانسته
 نظر هنرمندان را جذب بکند اگر این
 حرف نمیبود علت این همه فرارها و لاسر
 دی ها علت دور رفتن از خود بخش
 های فرهنگی به روشنی اشکار میشد.
 حتی هنرمندان عرصه کار به هنر خود
 علاقه نمیگیرند. تئاتر از مردم دور شده.
 تئاتر کلیشه شده و شکل کاملا خاص
 بحرانی خود را میباید چیزی در وطن
 خود ندارد. بی روح و خشک است.
 زنده گی در آن دیده نمیشود حتی
 سوزی که از میان مردم برداشته میشود
 برای مردم قلابی معلوم میشود. تئاتر
 کادر اساسی ندارد. اشکال خاص
 قرار دادی بر تئاتر وضع شده. توجه
 عمیق به وضع تئاتر موجود نیست.

از این دوستان نامه ها و مطالب گرفتیم: نادیه "رضایی" فارغ لیس سلطانی رضیه کابل و عبدالواسع محصل سال چارم هاید رولوزی پوهنګی زینفغانسی پوهنتون کابل - ملالی "گنجی مال" از لیس آف فدرولی سو ما "نهایی" شمس الهین از ولایت هرات و سکا - احدی جهی "از لیس شهید بلخسی انیسه مقل پناه و شامریخان توربی - هراس و صوفی احمدی از لیس چهارم - پت و عبدالخالق حق و عبدالقاسم "طنبت" محصل پوهنګی تاریخ و ادبیات پوهنتون بلخ و آدینه "شامریخان" همزه "از خیر خانه مینه و محمد نسیم "بلخ" از مخابرات ولایت جوز - جلال و رحیم "راخ" از لیس جمهوریت و مانیلا "ابراهیمی" فزیه "مشنای" از خیر خانه مینه و شریکا "صمدزاده" کارمند وزارت امور خودت کننده کان و آصف "صدیقپیار" محمد هاد "آصف" چوشیلا "بهاراغخسری" نور احمد سل "احدی" محصل تخریک نفت و گاز مزار شریف و محمد اصغر "توری" محصل در اتحادیه روی و هیما "مزیز" محصل استنغوت بولین تخنیک کابل و رویا "رضا" - وحیده "رامش" محمد نجیب "رحیمی" یاسمین صباح لطیفی از رایحه بلخسی نامه امید کارمند شورای شهر کابل چ م و رویا "نسانه" استنغوت پیدان گزوی کابل و رونما ضویری از مکرورستان سوم و عزت الله بهمان سر باز فرقه ۱۷ پیاده هرات و سومو لطیفی و مسوده هاشمی و قدسیه "هونیانسی" از لیس حره جلالی ولایت پروان - محترم فریا نوری محصل پوهنګی طب اطفال

باغد با گذاره و تحصیل کرده شووی اخلاقی و خوش قواره ... با هم دست دعا به سوی آسمان بلند میکنم و با شما یکجا میکنم آسمن بارب المالکین ... محترم سمن صیبا "والف" رتا "از - فامیلی های مسکری سید نورمحمد شامریه آن قدر که شماره خاطر چاپ آن مطلب اصرار ورزیده بودید ما چیز قابل چاپ در آن نیافتیم با آن هم حسن نوع خواهی شما را ستایش میکنم ... محترم لایلا "فرخت" محصل پوهنګی علوم طبیعی پوهنتون کابل ... مطلب نفید و مقبول تانرا که در رابطه به سعورت فرستاده بودید در صورت امکان چاپ خواهیم کرد اما وده صد درصد نمیدهم ... سعورتین و خوش - اندام باغید ... علاقه مند بچه محترم لایلا "سعادت" محصل سال دوم پوهنګی تاریخ و ادبیات مطلب فرستاده شده تانرا به محترم ظاهر ایوبی سعوردم تا از آن مر با می تیجه نماید ... افتخاری خوب بر او باقی میخوایم ... محترم سارا "حیدری" محترم همسا احمد زی کوهستانی و محترم حامده کوهستانی از لیس عالی مریم ... خواست شما را حتما در نظر میگیرم شکیا باغید ... محترم نیلاب "طییب" پنجشیری از - پنجمه فامیلی خیر خانه مینه ... بانا سف باید به آگا هی شما برسانم که هنرنند محبوب "سایبان" در بستر بیماری قرار دارد و از مدتیست که زبان و یک دست او فلج گردیده است ... احساس شما را قدر میکنم ... محترم سهد آکا "عالی" محصل تخنیک ساختمانی و جیو دیزی ... سلام های گرم ما را نیز بپذیرید ... از لا به لای نوشته های شما این رباعی را انتقائش تان برگزیدیم: شهرین و فرهاد پیوسته به یاد لب شهرین و فرهاد جگر دژ تلخگامی خود هفتپاد جان داد و نیافت کام دل از شهرین شهرین میگفت و جان شهرین میداد ... محترم ظاهر "فاجو" افسر قطعه ۱۵۸ مخابره فرقه ۹ پیاده ... دو نوشته از شما گرفتیم و البته در صورت امکان چاپ میکنم منتظر نوشته های بعدی تان استم ... و فاجو باغید ... محترم امیرخان سر باز ... مطلبی از شما را با یک قطعه فوتوسی تان گرفتیم ... نوشته اید ... میخواهم بعد از شهری کردن دوره خدمت سر بازی و پوهنګی زورنالیزم را که سخت به آن علاقتند نیابم بخوانم و همچنان در مورد همسر آینده ام باغید بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری گردیده است و با حوصله باغید ...

محترم غلام حضرت ستانکوی سر باز - کندک تعلیمی فرقه دوم پیاده ... احساس تان را قدر میکنم اما باغید بانا سف بگویم که مطلب تان را نتوانیم نسیم نشر کنیم ... نکته هارا در صورت ضرورت چاپ خواهیم کرد ... انتظار همکاری های بعدی تانرا میکنم ... محترم محمد حکیم "حارث" پنجشیری از شهر مزار شریف ... سلام های ما را نیز بپذیرید دو نوشته از شما گرفتیم ... آن چه را که در مورد "کدو" نوشته اید از آن "برائوسی" خوشتره تهیه خواهیم کرد ... تفاخراکت شرافت است و دروغ فاکتست سخن است و سرکشی و آفت شجاعت است مغرور پسندی و آفت جمال است هوس آفت دین است ... محترمه فیهبه "سلیمان خیل" فارغ لیس رجانی ملکه ولایت سنگان ... سلام های ما نیز تانرا تان یاد ... نوشته های خوب خبث تان را برای ما بفرستید با نطق مورد علاقه ... شما معا حبه خواهم کرد ... مؤفی باغید ... محترم حسنی بهار "بابکر خیل" ... نوشته اید سلام را "علیک" بگویند هزارها با علیک (با مطالعه مطلب ارسالی تان و تطبیق نسخه من کتبه فرستاده بودید و نزدیک بین را غواپ خوش فرور برد ... او با چشم های نیمه باز میگفت که بهترین ها را برای مجله بفرستند ... محترم درهم بخارن محمد میران دهرت تان بنار ده رانندی بیز انسر ... زموه سلام مینه هم وینسی و ستاسی پیه خیل قلم لیکن همرد مود شعر دفعی تصدی نه ورکر ... ستاسود همکاری پیه هیلیمه ... محترم محمد طیب دلوان ... سلام های ما را نیز به خوشبختیهای شگوفه تاریخ بپذیرید ... اشماعا شمارا به تصدی صفحه شعر سعوردم و شامریا شهید محترم انیسه مقل پناه فارغ لیس مریم ... زیاد هم کیدی نبود و آنرا در مریتان مر بای میچ انداختیم ... استمداد شعری تان را بارورتر میخواهیم ... محترم عبدالکرم کرمیار سر باز فرقه ۸ - پیاده بنگلان ... شعری را که از احساس مودم دوستی شما بهرین تراوید بود مطالعه کردیم و آن را به تصدی صفحه شعر سعوردم ... اگر چانس چاپ شدن داشت حتما چاپ خواهد شد ... محترم فاطمه سهاک و محترم زهره زبوری محترم بلخسی نوری و محترم هوس لیبب محصلان پوهنګی ساختمانی استنغوت بولین تخنیک کابل ...

یک کمش و چهل قلندر ... ناسه مشترک تان براج ما رسید ... اینک یک نگاه تان را نشر میکنم: در یک مجلس مینوشتی و خانسی بسا آواز دلخراشیهنگی را میخواند یکسی از همانان آهسته در گوش مردی کسه در کارش نسنسته بود و گفت: چسی صدای دلخراش دارد و او را میشناسید؟ مرد پاسخ گفت: بلی او خانم من است ... همچنان که ناراحت شده بود گفت: معذرت میخواهم و امابه نظر من صدای خانم تان چندان بد نیست و فقط آهنگی را که میخواهید بخلی بد است و دل - میخواد بد آتم کدام احساس چنین سموز میخوری ساخته است و اوره میفناناسید؟ مرد با خوشنودی پاسخ داد: بلی خود پینده پاسخ کارتون های ارسالی شما را به تصدی صفحه مر بای میچ سعوردم و منتظر همکاری هر چارتن شما در چار پاکت میباشیم ... محترم لایلا "صدیق" متعلم لیس سلطان رضیه ... نوشته داستانی تان را مطالعه کردیم استمداد خوبی برای داستان نویسی داده و به شما توصیه میکنم که باز هم بنویسید ... منتظر همکاری بعدی تان - استم ... محترم غلام نبی میبش ... آن چه را برای لایلا "صدیق" توصیه کرده ایم شما هم مطالعه نماید ... منتظر همکاری هر چه خبتر شما استم ... محترم ثریا "فیض" از صف دم لیس ملالی ... مطلبی را که در مورد هنر پیغه هندی "چانکی پاندی" فرستاده بودید ... کر فتم چون از زبانسی که ترجمه شده است و بادی نکرده بودید هنوز ما مشکوک بود و لذا نتوانستیم چاپ کنیم ... از همکاری تان سپاسگزاریم ... محترم سلما کارمند بولی کلنیک مرکزی ... احترامات ما را هم بپذیرید و اینکه نگاه تان را بدست نشر میساریم: بولیس از دزد ماهر که به دوکان جوانر فروشی دستبرد زده بود پرسید: دزدان را چی گونه باز کردی؟ دزد پاسخ داد: طریقه باز کردن را غیر از شاگردانم به کسی یاد نمیدهم ... محترم نوری یوسفزی کارمند شفاخانه انتانی این سینا و محترم عالی یوسفزی محصل سال اول انستغوت بولین تخنیک و محترم فریبا یوسفزی متعلم مکتب شو سط زلیفا ... هر گاه نامه من به ما برسد و من پاسخ ندهانم و محموله را که نامه های دیگران

به ما نرسیده فکاهیهایی فرستاده شده تان را به مرجع اصلی آن سعوردم ... هم چنان از نوبه یوسفزی به خاطر ارسا سال هست کارت زیبای شان فکر میکنم ... هر مرد طرز لاف زدن پر سیده آید و با پر کتود خودم با مشکل چاقی روبهواستم هر گاه راه علاجی یافتن شما را هم در جریان میکنم ... محترم ملیمه "درویش" محترم ذکعه "ساحل" و محترم رویا "مهدی" از شهر مزار شریف ... هیچ نامه من پیش از پاسخ کوی در مطالعه دانی نیافتد ... اینک سعوردم به پاسخ پرسش های تان: ۱- زورنالیزم مورد نظر شما جور و صحتمند است و این که چرا آن برنامه از این رفته بر سفست که باید از اداره مربوط را دیو تلویزیون پاسخ بگوید ... ۲- اکنون برای اجرای یک سلسله کنسره ها به خارج کشور سفر کرده است در باره کتبه به کنسره هر گاه کپ های جالبی - داشت همراه فوتو هایش نشر خواهیم کرد یعنی هم ثواب و هم خرما ... ۳- بلی به راحتی راستی داکتر استصاحبه اش در یکی از شماره های حساب ۲۷ مجله "سپارون" چاپ شده است و آن را بخوانید و پاسخ همه پرسش های تان را خواهد یافت ... محترم فرزان "غوش" و محترم غوشیه غوش از لیس حوالپخشری ... شعر فرستاده تان یک کی بر ما هم گران آید البته در قسمت "عطر" و اینکه پاسخ پرسش های تان: ۱- کار دل است این کارها ... ۲- هیچ آهنگی بدون حالت تکمیل نیست ... ۳- شما هم تصدیق میکنید که موهایش زیباست ... مگر این طور نیست؟ ۴- سه برنامه را پیش بردم و خود و هزار و یک کپ است ... به امید همکاری های بعدی تان حکم حرف باغید ... محترم عبدالحمید محصل سال چارم بولی تخنیک کابل ... نوشته طنز گونه تانرا خواندیم ... عجب داری بود ... راز دار باغی قی البدیحه به شعر سرودن آغواز کرد و مرا نیز چنان چرت برد که وقت گذشت و مطلب از چاپ ماند ... منتظر نوشته های بهتر شما استم ... محترم امید "پنهان" ... سلام های دوستانه ما را نیز بپذیرید به اثر تقاضای شما و رشته از هم گسسته را دوباره پیوند میزنم ... صبر و حوصله فراوان نصیب تان باد ... منتظر نوشته های تان میباشیم ... بسمل الله بسمل و محصد صادق محصلین مرکز تربیه مخابرات ... هر دو نوشته شما را گرفتیم از غمسر "شراب ریح" گد شتم و بیچکاری را به

ظاهر ایوبی که خود داکتر طب است سعوردم حتما به درد بخور است ... به شوروی اتحاد کی دحقو فود فاکولتی در رم کال محصل ... محترم شعر افضل "ولی" ... ستاسی د به احساس غمخند د مجلسی به هکله منفسه کوه و ستاسی دلایک پیه هر یکی باندی به غوروشی ... هفت عه چن بود محترم صدیق محترم به هکله زموه بچه کی لوستی دی ... حقیقت لری ... ستا ... د بولی او خبی هکلا ری به هیله ... محترم عبدالصور سر باز کیمساری نظامی ولایت بلخ ... از حسن نظر تان در مورد مجله ما اظهار سپاس میکنم و طرح جدول شما در صورت امکان نشر خواهد شد از همکاری تان سپاسگزاریم ... محترم سارا و الماس از ولایت پروان ... نظر تان را در مورد مجله "سپارون" - تجید میکنم و نوشته های تان را بصتد بیان صفحات مربوط آن سعوردم و حوصله تان را آفرین میکنم ... منتظر نوشته های مقبول تان استم ... محترم ثریا اسد صافی و محترم کامله امانی از لیس عالی زرفونه ... سلام های تان را با امانت داری کامل به کاکا "رحیم" سعوردم ... اینکه پاسخ پرسش های تان در مورد هنرندها ۱- به خاطر کی تاکنون عروسی نکرده است ... ۲- زیاد گفتن که پاسخ بگوید و لوسلی نپذیرفت ... شما هم زیاد در این مورد فکر نکنید فقط اگر برایتان خوش گیند است آوازش را بشنوید و برای تان کافی خواهد بود ... محترم نجیب اللہ سر باز ... نامه تان را که برای صفحه "دختران و پسران" فرستاده بودید هر فتمس باید گفت که آن صفحه اکنون نشر نشود احساس و ظنهر سنی تانرا تجید میکنم ... به امان خدا باغید ... محترم جمیع الدین "سابع" سر باز قوای هوایی و مفا فمه "هوایی خواجه" روا شی کابسل ... سلام های را که با کرسی ۱۵۰ سانتی گراد فرستاده بودید و اگر چه دل های ما را گرم کرد و ولی کم و بوش پیغه های راز دار باغی را سوختاند ... از چار بخش های تان یکی را انتخاب کردیم: هر شوه نگار جانده خود میبینم دم لب لب جوی و کرد جو میبینم بیدار که میسوردم که غوش استم ... اف میکنم و خودم ده تو میبینم ... به امید همکاری تان و ناجوزنباغید ... محترم دیا "اثر" محصل پوهنګی زراعت پوهنتون کابل ... زراعت پوهنتون کابل ... ما همکاری تان را از دل و جان خوا-

هانیم ... صفحه "گفتار سوخته" به اثر تقاضای شمار زیادی از خواننده ها ادامه خواهد داشت ... تقاضای تان مبنی بر مباحثه با طنز نویس غصوب "هارون یوسفی" در نظر گرفته خواهد شد ... محترم بلخسی هرنگی محصل پوهنګی طب کابل ... از همه مطالبی که فرستاده بودید سپاسگزاریم ولی پس از این بکشید که خود شما مطالبی را در باره هنر پیغه های هندی ترجمه نماید و سپس برای ما بفرستید بهتر خواهد بود و موفقی باشم ... محترم حمید عارف راخ سر باز ... مطلب "خواستگاری میکنم" را نشر میکنم به امید ادامه همکاری تان نیلوفر آرزوی فارغ لیس طایفه درانی: اگر از ما میشنوید زیاد آثار شاعران را مطالعه کنید در مورد استمداد تان چیزی گفتنی نیست ... شسم "رنجیر" فارغ التحصیل لیس سلطان رضیه کابل و حیات الله سر باز شاب های تولیدی ... ششام سلام های ما را بپذیرید ... نامه مشترک شما را همراه با مطلب کوتاه تان گرفتیم ... به جواب تان باید بگویم که همکاری تانرا قطع نکنید نکته های را که فرستاده بودید نشر نکردیم منتظر مطالب خبتر از شما استم ... وحید اله ابراهیمی از ناحیه دم شاروالی کابل ... طرح جدول را که فرستاده بودید گرفتیم هر گاه ضرورت آفتید نشر خواهم کرد همکاری تانرا ادامه دهم ... ثریا فیض متعلم لیس ملالی ... همه کارکان مجله سلام تان را علیک میگویند به جز بابه قربان که از مدتی مریض است ... در مورد پیشنهاد تان باید گفت که با وحد صابری در شماره های قبلی مباحثه فصل صورت گرفته است ... منتظر نامه های بعدی تان استم ... زین الدین مرزی از لیس تجربوی - اعتبار: سلام های گرم تانرا در گرمای یک روز چاشت که لای نامه تان گذاشته بودید گرفتیم ... سلام های ما را هم بپذیرید پیشنهاد کرده آید که با سنی دیول - مباحثه کنیم حتما چرانه در صورتی که به افغانستان بیاید ... اینکار را خواهیم کرد ... بر سرش دوس تان را در مسورد نین ها ما چه که شاروالی کابل هم با - سخ نخواهد گفت ... منتظر همکاری تان استم ... جاوید احمد متعلم لیس عاشقان و تار فان:

از عکس مقبول تان بر می آید که به فن عکاس کافی دسترسی دارید اما اگر مشوره مارا میخوانید درس و تعلم را رها نکنید زیرا برای کار در دکان و عکس برداری سالهای زیادی پیشرو دارید ... بحیره برمودا در جنوب غرب آسیا - لات متحده امریکا بوقصمت داشته عرض آن ۴ کیلومتر طول آن ۳ کیلومتر است ... بحیره با خصوصیات عجیبی که دارد پهنوی می را مانند است ... عطا با وصف پشرفتهای چشمگسر در بخش های ساینس و تکنالژی تاهنوز مؤفی به کشف تاسی خصوصیات و ویژگیهای این بحیره کسر دیده اند ... طوره یک عواد نشان میدهند و در سال شنان زمانیکه با کشتی های خویش جهت تحقیقات داخل این بحیره میگشتند به زود ترین فرصت کشتی ها با سر - نشینان خود مفقود میشوند ... چندی قبل "ژورت" در باره نورد باهر فرانسوی در حالیکه کشتی های زیادی به تعقیب او بودند داخل بحیره شدند زمانیکه کشتی ها به وسط بحیره رسیدند حالت عجیبی رو نما گردید ... کشتی ها همه فرق شدند و لولی هیلکی ترها مؤفی شدند تا در پیانورد مذکور را نجسبات بدهند ... "ژورت" پس از نجات در پاسنج پرسشی گفت: زمانیکه داخل بحیره شدم حالت عجیبی داشتم و میتوان آن حالت را نیمه مبهوش گشت ... دیری نگذشته بود که حیوان قسوی هیلکی را که شکل پشک عادی را داشت دیدم که به کشتی ما حمله کرد و پس از آن کسی حایل ما فرق شد و من چیزی نفهمدم ... ارسالی محمد نادرتوه خیل

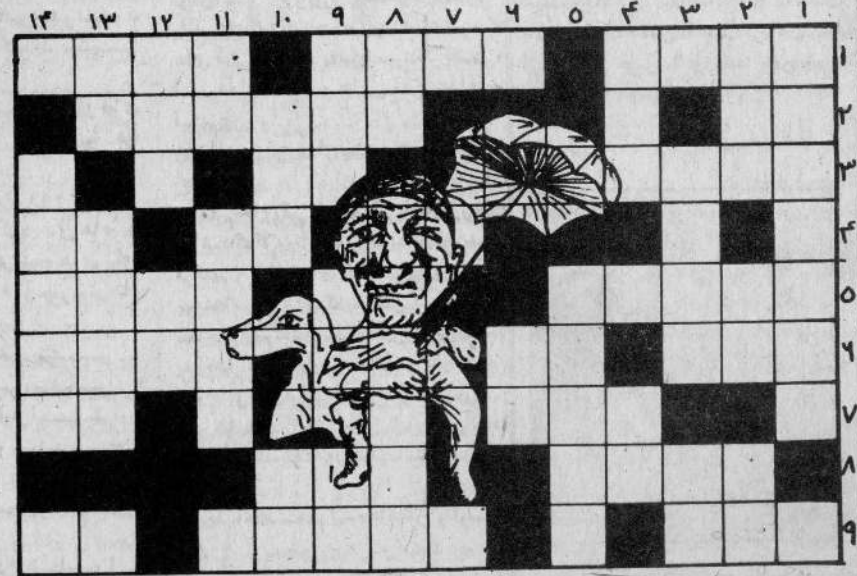
بحیره برمودا



سازمان

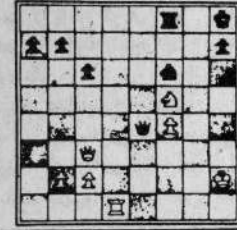
جدول معلومات عمومی

- افقی :
- ۱- پسر مریم - فرشتن - این حرف بخشی از شعراست (فقط صداست که میماند ۰۰۰)
 - ۲- بحر - نایفه موسیقی آلمان
 - ۳- واحد پول چکواکها - معکوس آن از به املا ی غلط
 - ۴- بدون (همی) - دریا (همی)
 - ۵- نام کتاب مانی - معکوس آن آواز غیبی است
 - ۶- نگاه - مانند - دوست خیا - تشکار اتللو
 - ۷- نی - رطوبت
 - ۸- پیمان نظامی کشورهای سرمایه داری
 - ۹- مریان - جایزه سینما - انگور
- عمود :
- ۱- مجسمه حضرت داؤد و حضرت موسی از شکار های اوست
 - ۲- شب - بستر خون - کهنه نیست
 - ۳- کلمه - مخترع ماشین بخار بدو
 - ۴- زیبایی - کولسی
 - ۵- نمایشنامه مشهور روس
 - ۶- رنگ نرم
 - ۷- خورشیدبانان بی سر - ناامیدی
 - ۸- فال بی پایان - از پهلوانان معروف یونان
 - ۹- معکوس آن نفس است بانگ بی آواز
 - ۱۰- چی (انگلیسی - معکوس آن نگر بستن است
 - ۱۱- آنست که نه خود خواندی و نه غیر ۰۰۰۰

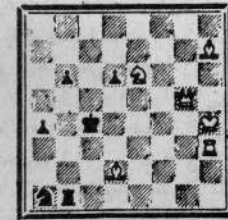


شطرنج

بعد شروع و در ۳ حرکت سیاه را مات می کند



بعد شروع و در ۲ حرکت مات می کند



صبر جدول شماره نه هفت

۱	ت	ف	ک
۲	س	ر	ک
۳	ب	خ	ی
۴	ی	ل	ل
۵	ح	ب	ب
۶	ل	ی	ی
۷	ک	ا	ر
۸	و	ل	ا
۹	ج	ل	ج
۱۰	ی	م	ی
۱۱	س	ا	ب

جدول

برای شاگردان سطح متوسط

۱۰-۷

افقی

- ۱- شاگرد مکتب را گویند - شوخی میکند
- ۲- نوشیده میشود - دریاغ
- ۳- چشم های بعضی از متعلمین از ترس امتحان
- ۴- آنرا توسط بینی حس میکنیم
- ۵- با آن خود را می شویم
- ۶- بار می بزد
- ۸- توسط آن راه میرویم
- ۹- آرد + آب = کس که خوب را می شکند

عمود

- ۱- زن پدر - مرکز آن شهر زار شریف است
- ۲- حرارت بلند وجود در وقت مرضی
- ۳- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
- ۴- درد دل هر عاشق است - میارد
- ۷- ضد بیداری
- ۸- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
- ۱۱- درد دل هر عاشق است - میارد

صلیب سرخ

ما از بخش های مختلف شفاخانه دیدن کردیم . شفاخانه صلیب سرخ بین المللی نه تنها به صحت مرضی طور جدی و - پیگیر موظف است بل به یک انستیتوت برای آموزش بهترین کتوران و نرس ها و دیگر موه ظفین شفاخانه نیز مهمل گردیده است و نیز مرکز آموزش لسان برای پرسونل شفاخانه ایجاد گردیده است درین کورس انگلیسی برای نرس های تازه کار افغانی وجود دارد این کورس افزون بر آموزش زبان تجدید آموزش مسلکی نرس ها را نیز به دوش دارد . از طریق این کورس کوشش میشود معلومات کافی به دسترس آنان گذاشته شود در مرکز ارتوپدی که در ساحه پلچرمنی موقعیت دارد نیز همینگونه فعالیوت جریان دارد . در آنجا خود افغانها تحت پرورش قرار میگیرند تا در آینده خود بتوانند هموطنان را کمک کنند .



آینده خود بتوانند هموطنان را کمک کنند . کیمته بین المللی صلیب سرخ همیشه در جستجوی آنست تا از آلام جنگه بکاهد و برای صلح کار کند . چنانچه کارش درین زمینه سبب شد که درجهان شناخته شود . اولین جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۰۱ به هانری دو نانت - داده شد و سه بار دیگر هم این جایزه به کیمته بین المللی صلیب سرخ تعلق گرفت . در سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۴۴ و ۱۹۶۳ مشترکاً با اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ این جایزه را دریا - فت کرد . در سال ۱۹۷۸ این کیمته یکی از برندگان جایزه حقوق بشر - سا زمان ملل بود . و در فرجام کیمته بین المللی صلیب سرخ اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ و هلال احمر و جمعیت های ملی صلیب سرخ و سر پیگیری استند که صلیب سرخ بین المللی را تشکیل میدهند .

فال عشق

متولدین ماه حمل :

همه چیز برای دوست داشتن نیست در روزد مکی
برخی مواردی است که باید با آن جسدی بود:
شما شاعر رویا ها استید و زنده تی را همواره
مثل شعری می بیهید به زودی دنیای تنهای شما
را صدای کسی پر می سازد • سعی کنید مهر-
بانتر باشید • درد تان رابه طبییی بگوئید که
قادر به علاج آن باشد • برده باری تان شما را
عزیز و گرامی نگهمدارد • توجه کنید که در سکوت
و تنهایی زنده گی کردن لطف زیاد ندارد •
منتظر باشید کسی به سوی شما میاید •

متولدین ماه ثور:

زندگی واقعت تلخ است که شما آنرا با عشق شیر-
ین ساخته اید •
مهربانی شما اطرافیان شما را مجذوب میسازد
توجه کنید که شما در حضور خود موهبت بلندی
دارید • آنرا بهتر و عمیق تر بیابید •

متولدین ماه جوزا :

شکست همیشه پیروزی است که ثمره آنرا سالها
بعد دورک می کنید • حسرت روز ها و خاطره های
رفته را نخورید • بگذارید زنده گی در هر روز
طلوع تازه داشته باشد • شما روز های بارانی را
دوست دارید • اما روز های عاشقانه همیشه بعد
از باران آغاز میشود •

متولدین ماه میزان :

وقتی از دیروزی سخن میزنید که برایتان
در دنیا است بهتر است از یاد آن بگذرید و
در مورد خوشی های آینده فکر کنید زنده گی
یکبار میباید و لطف نخواهد داشت اگر
آنرا به بهبوده گی بگذرانید مصیبت همیشه
نمی ماند •

متولدین ماه سنبله :

حرف شنیدن بهتر است اما حرف
های که موجب ایجاد نا-
راحتی در شما و رابطه با نزدیکان شما
میگردد کار ثواب نخواهد بود • هر آغاز
خوب را انجام خوب بدید • خاموشی
برای شما زیبایی خاصی دارد •

متولدین ماه عقرب :

خبر خوش نمیتواند کیفیت خوشی واقعی
را داشته باشد • خوشبختی تانرا کم
سازید • و نسبت به زنده گی و عشق خود
جدی باشید • رویاهای شیرین طرف
را هم در نظر بگوئید •

متولدین ماه دلو :

این هم یک تعبیر دیگری از
زنده گی است که دل شما
میخواهد همیشه غمناک و سو-
گوار زنده گی کنید اما در زنده-
گی چیز های زیبا و شاد زیاد
است که شما به راحتی میتوانید
آنها را داشته باشید نگذارید
همیشه مغلوب باشید تجربه -
کنید شما میتوانید پیروز شوید

متولدین ماه جدی :

تجربه یگانه موردی خواهد
بود کند و عشق واقعی و نخستین
راه ندارد • اما میتواند با -
صداقت خویش عشق تانرا پاکیزه
نگهدارد • بحث در باره و فسا
مفید نیست • بهتر است که در
عهد خود ثابت قدم باشید •

متولدین ماه قوس :

عصبانیت شما موجب میگردد
تا هیچکس نسبت به شما مهر-
بان نباشد • در ماه جاری کسی
با شما ملاقات خواهد داشت
دقت کنید که زیر بار حرف ها
و نظریات منفی کسی شانه خم
نمایید • شما با اندیشه های
خود زنده گی کنید •

متولدین ماه حوت :

شما میتوانید غم تانرا با کسی
تقسیم کنید • هنوز در دنیا ی
ما کسانی زیاد هستند که -
میتوانند در غم شما شریک شوند
از بد بختی اندوه فقط اراده و
تصمیم قاطع شما را نجات داده
میتواند •



کتاب فروشی

فردوس اکبر

تازه ترین کتب علم، ادب، مذہب و انواع کارت، و تبریک
انواع قرطاسید و شراحت، موم، عسکه شما مانند سباده و ن، جوانان امروز
انبار هفته و سایر نشریه ها بدتر ستر قرار میدهند

آدرس: شهر سمنگان نزدیک مختابرا

خوراکیه فروشی جسی

مواد خوراکی مورد نیاز شما را عرضه میدارد؛
برنج اعلا و مواد آنتزاقی به نرخ مستقیم و بفرش میرسد
آدرس: مکرور بیان سوم مقابل ریاست اطفاییه.



با شرایط مناسب اگر دمی پذیرد . جوانان علاقمند
که خواستش شمول باین کلیه داشته باشند در تماس شوند
آدرس: سالنک و آ مقابل سینما ملی .
وقت: از ۷ صبح - ۹ صبح
از ۴ عصر - ۵ عصر
از ۵ صبح - ۷ صبح

فروشگاه مواد تخصصی گردیزی

اقسام سیخ گول، انگارن، آهن چادر
آهن پنی، اقسام پر فویل باب
وسیح ولدنک را طور عمده
پیر چون به ضرورت مندان محترم به قیمت مناسب عرضه میدارد.

آدرس: سالنک و آ مقابل سینما ملی . فروشگاه حاجی محمد گردیزی نمبر تلفون ۳۰۶۸۹

ACKU
 مسلسل
 DS
 350
 220

فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی را تقویت نمایید

بزرگترین مارکیت فروش
 پوشاک ساخت وطن



شما می توانید از اموال که خدا
 آورده شده دیدن نمایید
 استواران فروشنده همیشه در خدمت شماست
 فدای خوبی خوب، قیمت مناسب
 در تمام روز و شب

بوی گلبرگهای که تازه رسیده
 خرید نمایید
 همه روزها در خدمت شماست
 در تمام روز و شب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**